



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه

مؤلف _____

مترجم _____

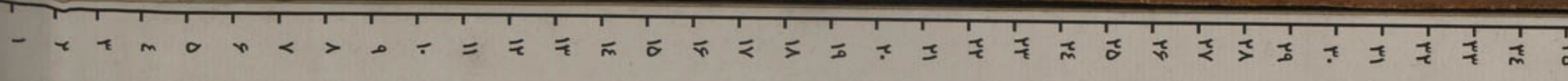
شماره قفسه ۱۶۳۱۸

شماره ثبت کتاب ۲۰۲۳۸۰

تشریح و تفسیر...
 در بیان...
 این کتاب...
 مؤلف...
 مترجم...
 شماره قفسه...
 شماره ثبت کتاب...

۱۶۳۱۸
 ۲۰۲۳۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



تقدیر است که از مال حضرت زین العابدین علیه السلام در روز شنبه در سال ۱۲۴۰ هجری قمری در شهر اصفهان کتب

عقد اول	عقد دوم	عقد سوم	عقد چهارم	عقد پنجم	عقد ششم	عقد هفتم	عقد هشتم	عقد نهم	عقد دهم
عقد یازدهم	عقد دوازدهم	عقد سیزدهم	عقد چهاردهم	عقد پانزدهم	عقد شانزدهم	عقد هجدهم	عقد بیستم	عقد بیست و یکم	عقد بیست و دوم
عقد بیست و سوم	عقد بیست و چهارم	عقد بیست و پنجم	عقد بیست و ششم	عقد بیست و هفتم	عقد بیست و هشتم	عقد بیست و نهم	عقد بیست و دهم	عقد بیست و یازدهم	عقد بیست و دهم



۱۹۴۱۵
۲۰۷۴۸
کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه مجلس شورای ملی

در ایام حرم بکته آستان قدس مطهر که در روز شنبه در سال ۱۲۴۰ هجری قمری در شهر اصفهان کتب

عقد اول
عقد دوم
عقد سوم
عقد چهارم
عقد پنجم
عقد ششم
عقد هفتم
عقد هشتم
عقد نهم
عقد دهم
عقد یازدهم
عقد دوازدهم
عقد سیزدهم
عقد چهاردهم
عقد پانزدهم
عقد شانزدهم
عقد هجدهم
عقد بیستم
عقد بیست و یکم
عقد بیست و دوم
عقد بیست و سوم
عقد بیست و چهارم
عقد بیست و پنجم
عقد بیست و ششم
عقد بیست و هفتم
عقد بیست و هشتم
عقد بیست و نهم
عقد بیست و دهم
عقد بیست و یازدهم
عقد بیست و دهم

عقد اول
عقد دوم
عقد سوم
عقد چهارم
عقد پنجم
عقد ششم
عقد هفتم
عقد هشتم
عقد نهم
عقد دهم
عقد یازدهم
عقد دوازدهم
عقد سیزدهم
عقد چهاردهم
عقد پانزدهم
عقد شانزدهم
عقد هجدهم
عقد بیستم
عقد بیست و یکم
عقد بیست و دوم
عقد بیست و سوم
عقد بیست و چهارم
عقد بیست و پنجم
عقد بیست و ششم
عقد بیست و هفتم
عقد بیست و هشتم
عقد بیست و نهم
عقد بیست و دهم
عقد بیست و یازدهم
عقد بیست و دهم

و خوشتر گزیده عالم نبود
ز حق نماند تحت بر روانش
خصوصاً بر پیش کوی بود
زبان قاصر ز تعدادش

کسر در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

در امام هزار نوحوان
بدم تا میر نفهم هر لغات
همه لام کردم صرف اوقات
سر از فهم زبردستان
نفرینک جهان گیر رسیدیم
چو باغ لزدیدنش سر و شتم
روز و ستر باغی عند لیان
لغات او چو نیم زهر ز ابر
همه ضالی بدل از حور زواید

که معر غفوان بکار اربانی
کز و شکست صد مشکلا سانی
بنظم و نثر و لفاظ و عمارت
نظر کردم کلام بستان
چو باغ پر گل و کرم بیدیم
ز در دو غصه و غم هر شتم
بر در بر کاشته نوحوان
نکات آوز و ابر چو ابر
همه علوی بود از زواید

چو در امام بر نشان خدای

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

دران ساعت روت گفت
که محبوب آمد ز شر اجاب
طور رمزنا افتد امامت
غائی صد اشکال سانس
ز قلب خود رو کو هر سانی
قصوت نبود اندر هیچ باب
سرمقصد شمر شدت عازم
رخسرخ مجنون خورد دم
چو نوبه فرا بر یک اضداد
بظفان داستان در شاد
خر و سندان بر او بشنید
ال اسبح الامانی و انال

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

چو در عالم از آدم نبود
بر اهریت و آل و بر و آتش
علی کار حق در هر حال بود
پان کوتاه از وصف طالش

شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول

الای تو عارضت درسا

ر بوده است روش زمانه و دکا

فعل فعل فعل

و بحر قارب بدان جانفرا

شوان عفران و سخن بگر

چو هست پنا و بچگونگول کدا

شده شیده آب جولا حیر

خراج است و مانند مغرب

فوزه است مغرب است مغرب

دریص است بچم جو سرنه تا

اضب و قف بود اجورد

خزه تیره کلر برغان ارثو

خک خوب و خوش لبیک زبون

دریص است از در اور در با

پرتغال و طبع

شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول

شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول

چو فان و طالع و کوبک علم

بود اختران بود در محب

فرقین فریضین بود

شوش است ارزن اصمدا شوا

مطیع است از دست فرخ آرام

سزاوار از در و از در صدا

بشارت بند و لموشار

نخستین بود خمش در ک کدا

گشتوت کشان فرود

حشمت برین بار صبا

بود قدر و کندن معنی فرج

در غندر و دوست و نورینا

سفید است ساجی سما وین ویا

هلا کوش آشوب دان خمش رخشا

شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول
 شمار اول در جملات اول
 حالت در جملات اول
 کما در جملات اول

مثال ده منقذة في ...
مثال ده منقذة في ...
مثال ده منقذة في ...
مثال ده منقذة في ...

شاد و خوشبخت نامن شایخ
بختین ایامه حمله آله شهرست
ده ناکد زینت و زیور روز و روزگار
دگما باشد زمین ده خوش و خوبست
ز قهر و غصه زان دست تمام تر
شکت هوش است شده مهر عقاب
ده دهر باشد ز رخصا لعل و خون
زشت نازنا لکاشم بقدر و کوشش ز
القطعه انعامش خبر کسین

اغنم جور تو بتاناسکی
خون دلش خرم جایی
مقتلن مقتلن فاعلن
جرسین سبتان ناموی
وین طلق شپوه هنر بو مکر
کند نه نام کوهی
کند نه نام کوهی
کند نه نام کوهی

بهر کجا که می روم
بهر کجا که می روم
بهر کجا که می روم
بهر کجا که می روم

کب غیوان ولی سبسته
بند هر بحر وطن دلم رور
توه صفایا قه خون پای
خدا جو کندم برکت عسرم
پادشاه پادشاهان کی
لاغر و پوشیده و خضات زبر
شیر کما طاق و تابسته
چید بدان ابلق کپو آن کمان
بست سر کوه کلاستی
میز تر زنت پوئس انتظار
در زبانه سحر سیه و ای قوی
پو عروس آمده زمین حمید

زنج کشیدن بود و سنگ سحر
نوشج آمده و برده خصوص
علا روف
علا روف
علا روف
علا روف

بهر کجا که می روم
بهر کجا که می روم
بهر کجا که می روم
بهر کجا که می روم

کلام باستان زونا زه کرده
 اسب از صاحبان مقصود نشتر
 همین دارم که با عین عنایت
 همه شیرین تر از شکر نبوشند
 غریق رحمت یزدان کسی باد
 سحر روح این کتب کتب شاد
 رستم شد که تار نخش در آغ
 حباء در طالع کشت زار
 شاد بقدر بختش دره نم
 رطالع کمشتر کن پیشروند کم

حره مصلح فی یوم الاثنین شهر محرم الحرام
 من شهر کتبه فی یدان عبدالمجید
 یوسف ابن محمد در الامم اخضر زریه
 و ستر عید بود در اسماه بقعه القریه
 هر که بخواند دعا صلح در رسم
 زاکه شش سینه کتبه

لغت بر طالع شاد
 لغت بر طالع شاد
 و به سستی

اسم الله الرحیم
 از پس حمد راوند زیم و حسن در لغت نظر کنمنند آروان
 ازین لغت سله نمی خواهد ای صاحب او کس را قبح و کرم بدترین
 رب بجز پروردگار و رب بجز خورشید
 رب آب خالص از انکوره سپندار در
 غیر سپار زان فایزاد در لغت
 غیر گینه غمرا باند پر مردم در هجرت
 غیر شکر جاده سستی نیز از کارنا
 غیر عقده صاب سستی محشر نام خانه در

خرف ارض واسع است و خرف مرد برین طایف

خرف ناوانی و محبت های عسیر ز غمزه دار

دان رفاق از مردمان شخصی نماند در

هم رفاق است شط و در حد و هم رفاق تنوع

شکل شمشیر شده شکل هم شکار است

شکل شکالی که سازند از آدم و ریسان

غنایان عمل عدوت عمل که بر کوه نهند

ز این آن رخصلا گو باشد از گردن کین

عالم جای بسر بلند و غیل ابر است

غول جاجونی که جبهه از شریر جنیان

صلح او از تبر و صلح او از چنپ

قتل و کفر و شر که در حد بوی کین

سجده او طلا دان و طلا چهره که در

برورم های بدن مالی طلا خسته در رخا

فصل پنجم در صده دان

خوان ملا پرتی مسده دان ملا پرتی ملا

گشت منظر او و راق چند و کراست

شد جلا رفته ز خانه مست بر زحمت

پسین الامر عظیم است در میان جانان

دان کلارا تو کیا و خندان کلا سبک کلا

گردد باشد کلا و مسده دان کلا کلمه در

دان فلاشت و در ارض یافت با کسی

قریه کیده باشد همیشه فرا کفر عیان

اندر بزرگ است و قصد کردن جسم بود

اندر جای بس سرسبز و انده فردی زردان

اندر انقور کنان و انده به موی گوشت

اندر جمعیت که نبود اندرا و غیر از زنان

اندر کلمه که کرد آسمی اندر دمان

اندر بالای سر است و انده سبدان جانان

جذب و مدفوع و جذب است انزکارا

جذب و دپای که اورا کند و اندیشین

مده حرف علت و مده زرد است ورم

مده باشد روز کاری که کشته از زانو

مسک شکی از لایم مسک شک خالص است

مسک پروردن بود از غم چو ناله غول

عرق بلوئی عرق بر عرق بالا دان و

نیز خاد تها که باشد در میان مردمان

تیر خست مستحق و مستحق قول صادق

مستحق دان کاپین نبحر و سار کمان

بار کیشی و مجرب و لغت آد جوار

شد جوار آهن جوار از جوار کمان

بار کیشی و مجرب و لغت آد جوار

زار و زرد روز را شب و وضع انوشی

لا اله الا الله

زار صوتی و زرد انوشی شیدان

زود و ضلالت که پیشتر دان از نظر کا دبان

غار صحت و غیر بسیار است در لفظ عرب

تن بر نه عود و جسم عود را انوشی دران

خدا کار و مکه خوانند که در مده از لایم

خدا دان مجرب و محبت در میان کسان

قطع بریدن لفظ است یکباره است

قطع شاد و روان چنانچه باشد ای قطب نشان

بعض کپاره لایم وضع جزئی از زرد

بعض کپاره لایم وضع جزئی از زرد

ضعف باشد استکی وضع چند ک

ضعف کپاره لایم وضع جزئی از زرد

ضعف ضمیمه استکی وضع چند ک

ضعف ضمیمه استکی وضع چند ک

ام بود مقصد و بود ام و دانست ام لغت

ضعف ضمیمه استکی وضع چند ک

ام بود مقصد و بود ام و دانست ام لغت

ضعف ضمیمه استکی وضع چند ک

ام بود مقصد و بود ام و دانست ام لغت

ضعف ضمیمه استکی وضع چند ک

ام بود مقصد و بود ام و دانست ام لغت

ضعف ضمیمه استکی وضع چند ک

عقد سبب شد و عقد از دل در شسته

عقد بیست از حقیقت مؤمنان

شد و شکر خضر کرده کار و با نظر

زوان نظیر آن که پر کتبت بر ساکنان

خون روی را آتشی پارو روی سیدت

منظر کار روی از بهر جبین ناظران

عرض ضد طول باشد عرض شد آروی

عرض بر کهنسازان موضع که سارند شکران

خطب کار بر عظیم و خطبه که خیزند خطب

حج خطب که بجای آن خفته زک خزان

ربع باشد منزل منجی و با شکبان

ربع بود از تبت پایداری در ربع درت

جز مصدر از شهر بر شاد و جدت

جز باشد شتر بجهل شده که باشد او جوان

قطره قطره که در قطره باران

قطره قطره که قطره باران قطره

قطره و نیز جانب را ز روی بختان

حسب حسن باشد بیستم

حسب از او ان بجزئی بر یک زعفران

رسل کوشیدند و شیرین خاندان

رسل حسبی از رسول باشد بندگان

یکصد و راعده دان و حبیب اوراعده دان

حسب و عهد غده آمد از طریق بختان

قبل باشد پس و در قیامت با شمار

قبل حسب قیامتی قبله اسلامان

شد مصدر دان و قیامتی انما یصدق از طلاع

قیامت از ده های مائتینان

سهم ز هر کس که خدمت نمودت

روح راست بی بوی و روح مجربت جان

ششمین روز از ماه رمضان

شکران کن که او را می باشد تا میان

قریبان مال و خرد کسم شای

ظن پاری که داعه شخص لونا تو را

عشر شین سال کن و شکر شکر گو خورد

سپه در روز آت کسم عشر شین

باین نظم عیسی با بوسی نظم کرم کرد

تا بود در روز کارش از وی این نام نداشت

تو در دهر عیان آت شکر نه غفرت سازد بر شکر اله در میان از تو بماند

قد فرغ من تویدیر الکت فی یوم
الث شکر بر خرم من خرم عیسی

مزیفات شکر تبریز فرغ البتین

بسم الله الرحمن الرحیم

اول دفتر نام صنایع دانا او ارجه نوس دار العار معانی
حقیقت نکار شناسی پادشاهی هست که میزان بردار می جو کر را
صاحب توجه دفتر خانه وجود نمود کرمی که ار ما مناصب
هر روزه در روز نامه لایم و دهور بر الغام فیض نامشاهی
تمامی افراد کاینات شرمنده الطاف بی اندازه اش و جمله
ذرات جهان بهره مند از برات روزی تازه تازه کشتن
نویس عطایش هر لحظه اسانید طاعات پرستاران محرمی نماید
محر رضایه فیض عامش مردم در می تازه بر رخ عاصیان
آیه و آیه یوم بطوسی رسما کطی السجل در آمد طومار قدرش خوشتر شید

مخوفان اوست و فحوا می ندای جانفروای و کون بسجای کالمن
المنفوش شرتنا چه امزش که مضامحصل واجب الاذعان اوست
فکر در نقد و جنس خاک و آب و هوا و آتش را یکمفرد و بسج و ابواب
عمال لایم که فصول اربعه اند نمود و نقد بهار عالم آرا از آن مفرد
وضع و در مفردانه تجویل حمل مقرر کرد صانعی که نور وجود حضرت با خود
سید ابرار را دوستی از جمیع مخلوقات مینماید باقی مکننا ترا
طیفلی ان بهترین موجود نمود و بعد از ان اولاد اطهار و اهل بیت کبا
ان خیر کائنات را که راه نامند کان دین مبین و کوشوار نامش
برینند بعد از هم بعد بر میند و ولایت حق و وصایت مطهری فاعل
کرد انید چنانکه بقربینه معلوم است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
سما اعنهم الرسول زوج البول اسد الله الغالب علی الالباب
علیه افضل الصلوة **باب** سراسر ای طبع معنی سراسر ای که صورت نگرد
مطالب کونا کون است یکچند زمینش با اشاره و مستی صاد و بی
در مساق سباق رساله و چیزی انشا نموده بود چنانستاقی توفیق و مبدم

بسی محقق غنیال میریزد

بسی محقق غنیال میریزد و خاطر فخر را به نفس باور اکش چنانی بر می کند
این سه عهده سراسر را بی چاشنی فیضش ان عالی تبار مذاق مطارحه
کسی کو از نمی بند و این سراسر از سراسر را بی ارشش و کسب
اقدار بر قامت مطالعه کسی زبانی میند آری اگر که حدت که در
سجده داری را شاید ای خسر بود الفضول اینجا که تو مع می سراسر
طایران قدسی مظاهر عقول با پر انداخته و ای اندیشه ابتکال
میشه اینجا که تومی پروازی طوطیان بلاغت را بهوای می خسر
بر روی یکدیگر انداخته **بیت** راه و روش کرده کم بی سرو پاینده
عقل معانی طرا فخر سخن سیرین بهمانا اینجا فیض سز این در مادل
که می آشامی و دور بر زم مراد بغیر از کفیت صفات این جمله
نشا بهجامی ندارد از فیض سراسر آغوشی شاه بخت سدا ترس
دولت و اقبال صدی سپهرین بر خویشش بالیده و از رشک کو تر نشاری
خار عسبرین شامه کش رشته امید بدخواه بچندین بود
بر چه چیده زهی اعجاز فرمان که آصف عشیان زمان را با اشاره

سجده داری را شاید ای خسر بود الفضول اینجا که تو مع می سراسر

الطغرس خاتم سلما في در انكشت و بی برک و نوایان فریوسته
 کار را با ما آو عاظمش منقح فریوزی در مشت است
 استاد السند العاظمین الاکابر و الاعاظم امیر الامراء العظم
 افتخار الوزراء الاعظم المتوسل الی الله العنی صاحب بعض
 ابوالمدیح المیرزا محمد مهدی کسینی افاض الله خبر الام
 من تاثیرات خلقه العظیم ادم الله کاس الایام کفیا
 لطفه العظیم ما کانت آناء الدهور مخلوۃ بدم الوجود و لا
 الشهور محوۃ فی کلام الشهود **بیت** هرگز نیست از ساغر زین **بیت**
 برهم نخورد سلسله عیش **بیت** صد و فلک که **بیت** مازره
 کردید نکرد تو و کشتی تو **بیت** کاش **بیت** آینه قصود لبی چشم **بیت**
 تار تو می از همه تو افتاد **بیت** کاش **بیت** عرض میرساند که **بیت** و حیره
 خالی نسبت از صورت **بیت** ممت **بیت** هر شمه ز این فن **بیت** و این کیفیت **بیت**
 نمی آید مگر در ظهور **بیت** فرست **بیت** یکی از علما **بیت** جزو منظوم می شود **بیت** بر فرد
 و من ذالک و در حرف چهار دهم و بانفی که قانیم مقام فاسحه و

خاتمه و باب در اصول

خاتمه و باب در اصول و المسموعان **بیت** در ادب او اوجه
 بدانکه چند وجه تسمیه از بهر آن معنی است اول آنکه او را جمع
 بود یعنی آنچه او را جمع کرده اند چون در کتب و تقریر قبیل
 او اوجه کرده اند و دوم آنکه او را گفته بوده که بکثرت استعمال او
 شده دیگر آنکه او اوجه بوده که آنرا محقق ساخته او را کیفیت اند
 و از این قبل کلام در سوق تازی و صوغ درسی و معلومی است
 چون سائره که تدریس من رای بوده و مشت در خان که سرچی
 حاجی ترخوان و اکنون کتاب عطا **بیت** قسم دفتر خانه **بیت** بایون
 حاجی ترخوان نویسنده **بیت** و پذیرفت که اصل آن **بیت** در **بیت**
 و در اصطلاح **بیت** سخن **بیت** سباق او اوجه معنی **بیت** جمع است **بیت** سخن
 جمعی که در تحت آن **بیت** ملاحظه **بیت** نموده **بیت** آید و آنچه از محصولات
 و مستقلات و سخاوایل و تحاصیل و غیره بوده باشد **بیت** یکی
 شعب او اوجه اند **بیت** بدین نوع که در شعبها **بیت** مسطور خواهد شد **بیت** بدین
 واضع این فن بدین کیفیت **بیت** فهرست **بیت** کتبه که اول او اوجه **بیت**

قد می از پیش باید خواست و نگاه به اتصال باید بود نوعی که در این
 شعبه مانده می آید **شبهه** در ابواب مالک بر آنکه اولین شعبه او از جهت
 و از در تحت او از جهت پیش باید خواست و مادام که نام تمام است
 با اتصال داخل نشود بدین نوع **مسئله**
 و ابواب مالک از انواع و لواحق بسیار است چنانکه ظاهر میشود
 و مستقلات و محصولات و مستقلات جزو محصولات اول بر قوم ثانیاً بدی علیحد
 که قریبه آن محصولات دوم است و قریبه محصولات اول سایر
 جهات و اتصال آن بدین طریق است
 اما محصولات مقرر است
 اولاً آنچه حاصل بسایین و قری و مزایع و مواضع و محصولات
 و طوابعین و اغنام و غیره است هر کدام را مدعی علیحد در تحت
 محصولات از پیش بر خیزند و کل واحد از مذکورات را با اسم اول
 به ترتیب قری و ثانیاً به ترتیب حروف از شتوی و صیفی و شماری
 مفرد و مفرد و محاسبات مفروض باید داشت و ترتیب قری و بعد

در ابواب مالک مقرر است

در ابواب مقرر است معبر است و در باقی ترتیب حروف چنانکه در این
 این رساله ثبت است و همچنین در مستقلات و کل واحد از محاسبات
 اگر مفرد و اگر سجد مفرد و تنقیح شود مجوز است و اگر مفرد در یک مفرد
 تنقیح باید که سناد آن ترتیب و اتصال محصولات و مستقلات هر یک
 بر یک نباشد اما سببهای محصولات ثانی مستقلات کوسید
 باز به ترتیب قری و بعد و حروف قری و بعد در کلمات مثل
 فلان یا قریبه فلان و حروف در ضربات همچو اسامی حوزت
 و خانات و غیره و این کلیه و ضابطه است در محصولات و مستقلات
 و بعضی از مقررات **مسئله** از انواع ابواب مالک سایر جهات است
 که قریبه محصولات و مستقلات میشود این جمله است که سه و حروف
 از شخصی صحیح الراهی شنید که واضع محصولات و مستقلات
 به یک مد مفرد است چنان مفهومی میشود که قریبه رواج میاید
 و اگر هر کدام را مدعی کردی با سایر جهات سه قریبه میشد
 اما جمعی که درین عصر قانونند مجوز دانستند که محصولات و مستقل

هر کدام بر سر مادی باشند که در سایر قریبنا ملاحظه
 و فرد نمیکند و جزند بی قسریه چیز نظر نمیدانند و با عقلا رقم
 شق اخیر است لکن ترسست چه بتواند بود که واضح بجهت ترین چنان
 نموده باشند بجهت تعداد به نقد بر آنچه را اصلی صحیح نمودار
 نیست اما سایر جهات از این تواجیح است اول حاصل اعمال
 که در محل خود نموده می آید و اتصالش این
 دوم و جوهرات مملکتی است و سوم وجود
 اقامت و پیشکش و تکلفات و دست کردن و مساعد و منافع
 مضار به که اتصال آنها به اتصال حاصل اند کوی طایفه النعل
 مگر در این که مبدل شود **شبهه** از او ارجه در شقیه ارباب است
 و استخراج هر چه بجهت اخراجات و عوارضات از نقد و نفس
 بروحی موجود فحول آن سازند و مومی البیه مبعلا قبض آن کند
 تجمل گویند و آنچه محتاج بصبر بلکه عند الوصله موقوف بر قطع
 و فصل است تحصیل خوانند و این برود در او ارجه و توجه هر چه بخواهد

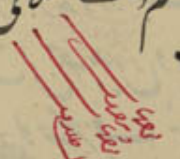
البیه
 در هر دو

بروحی تفصیل مکتوبند فستش آنکه ارباب استخاویل کینه
 و استخاویل را بر رقم درخت آن در آورند و بعد از آن استخاویل
 گویند و صاحبان کجوبیل را اسم باسم در مفردات محتاج
 مفروض دارند و اتصالش این است
 و استخاویل را بعد از آن قریبه استخاویل
 و محاسبات ارباب تحصیل را نام بنام در مفروضه منقح سازند
 و اتصال این طبقه ارباب استخاویل است و در مدتهاست
 استخاویل را به استخاویل تبدیل کند **شبهه** از او ارجه
 تفاوتی و **شبهه** است که قریبه شعبین بورتین است که کوی
 خام که بقضای من است به نفوس فمونیسم خویش را در ابانه
 در سلک نقادان این فن منظر ساخته اند و در میان را جزو
 سایر جهات میدانند از این غافل که داخل اوباب
 اعمال نیست چرا که مبلغی با مقداری بقرض دهند و از راه
 جنس باز یافت نمایند و اگر از منفعتی بوجهی در وجه منافع و

ابواب کنند پس اصل آنها داخل ابواب اطلاق می‌تواند
 بود و در او اوجه از آن جهت می‌توانند که هنگام حواله
 و اطلاق از نظر نزود بداند که سایر جهات و نمودها
 حکم محصولات و غیره دارد و مفروضه مفروضه محاسب
 تشخیص می‌باید لیکن به ترتیب حروف و القاسم
 این است و هر کدام از نمودها را بنا بر این صورت
 که ساقا که شد مگر طحیة توان نمود **ص**
 در ادب توجه که باصطلاح این جماعت بخرج است
 اسفنان خبری که گاهی در آن جمع بردارند
 و قرینه او اوجه است قاعده آنکه توجهات را
 از پیش بر خیزند و مقررات را بر قم در سخت **د**
 و اتصال کنند و بار دیگر تکرار توجهات کنند
 بر آن چنانکه محصولات مستقلات و صنایع
 به ترتیب حروف به بحر برد آورند و نحو اصبع بار

علی سبیل الوقف

علی سبیل الوقف در سخت هر یک مفصلاً مشروحا
 نویسند و توجهات بر دو قسم است اطلاق و مستوی
 و اتصال طلده فی بدین نوع است
 و صیغانی که در طلده فی بحر



هم از بحر آنها میشود این است اتمام اجرت اخراجات
 در معانی استعمال اسقاط اخراق اتفاق اقامت لغام
 القطار انکسار بار و نالود بهاء المد کوشش شرح
 مند کجولیات تفصیلات تخفیف است به جنبه تسلیم تصدیق
 قطنه تعظیم تعبیر تفاوت تکلف تکفین تکفیل حق سماعه
 حق الندر سر حق السعی حق الشرب خمس و اشرف سکره
 رعایت روشنائی رکواة سه علف سوخت سوزگار
 شدت صرف ضروریات طمعه علقه علوفه عمارت
 عوض المد کوز فرشتن قیمت قطع کرایه کمبود سپع مرموم
 مرت ساعده مکسور مقرر مواجب نقصان نلاله و طیفه

بعضی اسما و قدما بی قسرت نمیراند سوم در روز نجات
که حکم توجه دارد اما اینجا که جز توجه است که در توجه
نست او آن نکرار یک ضمه است در کروزه در حیات
اکثر مفردات بی قرینه میماند چرا که قرینه مفرد و مفرد
و قرینه هر چیز از سر خود باید و باید جزو هم نباشند
چون او اوجه و توجه و بلد و ملده و قصه و قرینه و امثال
انسان قرینه اند و قرینه اسم نهم است خواهی و خواهی
در و تش و هم چنین تقود و احناس و اتمه و اتمه
و غیر ذلک را با اندک مناسبتی با یکدیگر ساخته
قرینه باید ساخت دیگر موقوف به سلبه رفیق و فکر
دقیق است العاقل بکفیه الاشاره اگر برسد که
بی قرینه نوشتن جز در است جا حاضر نیست سرج
در وجهی که در توجهات است و در آمد بروایت
و طوایر و انار آبی قرینه نویسند جواب است که

و بعضی کلام

واضح کلمه ساحتی که هر چه را منحرف نویسند قرینه
سبب هر چه قرینه ندارد منحرف نویسند **بسم** در نظر
و این بنا نیست که چون مدتر از شتر بر خیزند مادام که
موقوف علیهم داشته باشند بر سر فرد و در غیر شتر
باشد مشروط بآنکه مدار و فرد بر خواسته باشد
نه از نظر و مدتر که در ضمن نشود داخل اتصال میشود
بلکه در تحت اتصال اتصال کند بجزئی که از طرفین
اصد بقدر غنی قلم تجاوز نماید و آن نیز اتصال است
اما شکلی دیگر دارد چنانکه نموده میشود و اتصال ضمیم
ماندام اتصال ضمن و هر چه کوشاوری کلمات
شود آن نیز در اتصال سکم مذموم دارد لکن بقدری
از آن کوتاه تر و مثبت اتصالات بر سر نمودار
تمام در این عنین را هم متصویرت و فاعده
زلفصل است که این قلب نخست ایم

نست مدبار اتصال از پنج متجاوز باشد و از انما
افراد گرفته اند بنا بر این تعیین عقد خمس از هر ان
و از سمت اتصال ضمن و ضلع تعیین عقد نشده و اتصال
کوشش و کوشوار و بدن خواه ضمنی و خواه متمم هر که ام
سک فرمید از رسم متمم دارند بدانکه پنج مدبار
چنان باید نوشت که اگر فرد را بصر مثلثی میان کنند

چنانکه در اتصال

چنانکه در اتصال اصل بخط شمر نموده شده مدبار در خط
مدکور تجاوز نه نماید و باقی را از جمع باید نمود **دفعه پنجم**
در کوشوار و بدن و غیره و در ان ذوات است
بابت اول در کوشوار و بدن بدانکه ناقدان نصیر لفظ
کوشش و کوشوار بر موضوع ساخته اند فایده آنکه
هر گاه در منزل انهار کل خواهند بود و در حال تفصیلی دهند
غیر آنچه در شمار بر جز و منفرد و مقصود غرضت توانند
قاعده آنکه مدبار هر کدام از یکدیگر بلند تر باشد خواه
مسان بسته و خواه ضلعی و بعضی قصر و طول را بکفر بنه
و بعضی پیشتر جایز داشته اند و شق اخیر اولست و جمله
در این شعر متصور است **دفعه بار کوشش و مدباری**
بعد از ان کوشوار و کوشوار مد کوشش و بعد فرجه
کوشش و کوشوار جاریست و رسم و مفرده تر کوشوار است
که مدبار ضلعی بدن کوشش و بعضی اتصال کوشوار گرفته

و مدبار ضلعی بدن کوشوار

که اسم بدن آن باشد و میتواند بود و شکل است بد آنکه



کوشش در بی بدن غیر باشد اما بدن بی کوشش نمیتواند بود
و ما بدگنایت اصطلاح فرود را چنان گویند که اگر فرود را
از شکن بد و حصه کنند بسیار طرفی لطیفی نرسد بد آنکه
بدانی که بعد طاقند در عرض افراد و غیره نباید نوشت
تا میان بسته نکرد **بیت ۴** در میان آنکه هر فرود از زرد
یا هر شتر از اجناس چه لطفی میشود بد آنکه بنام کوشش را
نفر نوسند و تنوت و خانات و جوانت و امثال آنها
باب نوسند و شیر و ملنگ و خوک و کلب و کرک و دیگر
و زانو و سایر این نوعی قلاوه نوسند و لب

دانشگاه

دکتر و کا و و خرو کوسفند و آهو و رنگ و غیره
راس نوسند فیصله سخت و میمون زنجیر نوسند
و بعضی ملنگ و شیر و امثال آنها را نیز زنجیر نوسند
و طیور و پرنده آنها و شتر مرغ و کلب و ما هر و شکر را قلع
و مار را تا زمانه نوسند و شتر و گارد و خمر را و نیزه و نیز
و گان و روپن و اکثر آلات حربی قرضه نوسند در حد
و باد لنگ را عدداده نوسند و پولاد را زره و قبا
و هر چه بدان نام پس قلان نمود ثوب نوسند چهار کتف
وزن خواب و پیراهن ز رخامه
دست نوسند ز رفت و افسر و قطن و هر چه جز بر دست
ان بر قطنت غالب باشد طاق نوسند جز آلات
و قطیفه و لنگ و فوطه اگر طاق است نه و آلا
و کاغذ و دستمال دست و امثال دستجات را دستچه نوسند
و بعضی از امتعه را از قفسر مندی و غیره عده نوسند

و سایر اقمشه را فرغ و توب و کتاب و بوی و ساری
 و تاج جلد نویسد و کفش و جاقشور و بند آن و چکمه
 زوج و زین را سرچ و لغز و واسطه دانه نویسد کلمه و غای
 و سوزنی و غنچه و سایر فرودش را زوج یا فرود نویسد او
 مابقی شباهت عدد چه اگر مذکور است را اکنون بعد در
 و جاز بهت چنانکه اگر خبر ما که صیغه عطفه دارد در تحت
 بهاء مذکور در آورند و بیواند بود در انداخته اوقات را
 و خلیفت **روزه** در اداب حساب نویسی و در آن
 دفعه است **نویس** در طریح محاسبات و سایر کلیات بدانکه
 محاسبه را بجز طریح مفروض دارند اول بطرحی که در ذمه
 ثبت است دو مقصد است **مقصد** حقیقت چهارم منتهی
 تخم او اوجه جزو ششم کیفیت هفتم محاسبه و مقصد بودن آنها
 به ترتیب مکتوب احدی بعد از احدی **۱** آنکه اسامی صحیح
 مفصلاً مشروحات ثبت کنند و دست از قیود خرج بردارند و

بصورتی دیگر

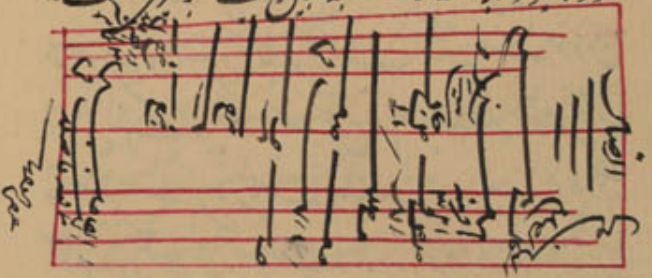
و بتصدیق توجه و در ظاهر رسانند و تواریخ مرقوم دارند
۲ آنکه تمهید اسامی جمع و خرد و قوت شرح و قدر هر یک
۳ آنکه حضور اسامی متعذر باشد معما ممکن اشاره به شتمانی
 سابق و مناسک و علامات و تواریخ کند و از محاسبه بگذرد
۴ آنکه اشاره با سناد کند و از قیود و تواریخ محاسبه
 گذارند **۵** با عدم حضور بود در محاسبه از دفتر اخراج کند
 نامتکام حوالات بر ناده و کم رجوع شود **۶** کیفیت محاسبه
 و حقیقت اسامی و صورت قبول و لا قبول مودی قلمی نمایند
 و پسند و تاریخ چند آن رجوع نکنند و این طریح بیشتر
 در تحریر ابواب با بکار آید **۷** بعد از صیغه پسند رجوع بکنند و در
 مفاصا نامحبات نیز و طریح می باشد و خصوص مطلق در صورت
 حساب و الا فقر محاسبه گویند و سکم این محاسبات
 همه یکی است مگر کیفیت که در آن مفزده و من ذالک نمیشد
 طریقه آنکه آنچه جمیع است بملان طلب خواه در تحت

اگر بخیر است

کیفیت مخوف منظور دارند و دو دفعه کونند یکی دفعه حسی و دیگری
 دفعه باقی در سایر محاسبات بعد از آنکه تحریر یافته شد
 و جوه طوطه را در تحت آن منظور نموده سبع پر د از آن نمایند
 و اگر تقصیر نداشته باشد مقوم و بعد از آن من ذالک
 و اخراجات را تقصیر و صیغه خود در تحت آن در آورند و اگر
 یک صیغه باشد مقوم انگاه اگر چند است الفاضل و اگر پنج
 التانی و اگر چیز باقی و غیر ضمه آید الباقی عافیه فاضلا
 باید گفت و فاضل بر شو کند رسته باقی به بارز آید پس همیشه
 فاضل را خواه دهند در جنبان عوض الوهم مخوف بدو
 کونند و از هر جا عوض داده قید نمایند و عوض فاضل را در
 مکتوب دارند و اگر هیچ یک از آنها نبوده باشد
 میزان خسیج را بر خوشن ذالک نوشته رآده بر آن
 زنند بدین صورت و بارز که جار میزان است تا ما برسد
 و اگر بعد از باقی خبر دیگر رود هر حرف خرج و دفعه خرج و باقی

درج بایک

خرج باید گفت تا وقتی که بخرج مخوف رسد و بهر جا از مذکور است
 که صورت تمام باید بنویسند که گذشت رآده بر شو کنند و آلا
 بخرج باقی و دفعه باقی و باقی باقی ششم شود که از بخرج
 به محاسبه دیگر نقل شود تا ما برسد و از باقی اصل الی آخره
 بهر جا مفروضه دیگر نقل شود جارزیت و اکثر آنها در نظر این فرد
 موده شود بدینکه محاسبه بدین کیفیت است بر بخرج نسبت موده



که شعبه آن حلقه آن باشد پس اگر حلقه از آن است
 شود سلسله ربط از میان بجز پس بر عدم و قوف
 سابقین چون خنایت دلیل می باشد و از آنجا است که نویسه
 واقعی صیغ الفلم و نفس الامتیت را نسخ و مریود با بر

و در هر مفرد دو حرف و چهار دفعه پسته نباشد و مات چند
 پسته در بیت محاسبه است و هر مفرد حسابی بیست نموده اند
 بخانه محصور که از چهار دفعه نباتی در آن برداشته اند و حرفین
 سف و سخت آن ساخته اند و از باقی متوالیه عرفها
 بر آن مرتب درشته اند و از من ذالک را هر بر آن
 و از نباتی با فاضل باب فتح و اطلاق در او بخت اند
 چه بقدر و جواسر و اطلاق زکب انسانی نسبت نمودن
 اولی است بدانکه آنچه استخراج نویسند اگر از غیر غیر
 و تخصیص صنفها را زیادت است بدین نوع و در
 کتب آن تخصیص غیر نویسند بدین قسم و اگر صنفها را زیادت
 بنسبت نوع رسانند بدین شکل **نصف** و در نوع غیر
 بیت گذشته **دفعه دوم** در حرف دوم در سایر قواعد و در
 دو باب است **بیت** در ثبت و اطلاق بدانکه احکام
 و پروات و نوشتجات و تمکات و تبوض و طول امیر

و در ذالک

و غیر ذالک در ثمنها ثمر بالمصدر کنند بختی که اگر
 در براتی با نوشته از پیش بروز علامت باشد در ثبت
 لغت مقلدان کردند تا مناط باشد و رجوع کلی و حرفی
 همه جا به ثبت باید کرد و سایر لغت رسیدند که
 الاغ را دست و با حدیث گفت لفظه باشد تا
 بدقت رجوع نماید و اکثر ثمنها گوشوار است که المقرر
 را بنهار اندن تکمل کرد و در کمال بر رسیدند
 مختلف میکنند و هر چه از اثبات کنند با ضروره المقرر
 خلا به تا وجه آن به بازر نوشته باشد مناصحه و جاز
 و در اخلا و محرم و سایر تصدیقات باشد مقرر است
 که از کلمت مذکوره خالی است و هر گاه در مسلخی یا
 مقدار مشهور تلاقع شود المقرر و المقرر هم المقرر
 بدین صورت نویسند
 که بجای اصلاح است و اگر نوشته شروع حاشیه

احتمال

و حیوان داشته باشد درشت حواشیران دودست
 اول آنکه شرح اول ربعی از شرح ثانی و ثانی را
 از ثالث الی آخره کوتاه تر نویسند تا ظاهر شود که ترویج
 کثرت دارد اینجا وارد است که هرگاه شرح مطابقت
 متوافقه داشته باشد دیگر محسوس استکتاب نماید
 و بعضی کوشش تا کوشش ثبت کند لطفی که اثر
 و دانش فرق توان کرد و باختلاف اتمین تا کوشش
 که شروع حاشیه را تمام مکرر ثبت نماید تا حاشیه
 در متن محقق شود و از نقص اعتراض غاری باشد
 و اشغال نگین این است **بیت** در احوال مذکور بداند



این صیغه را اعمال مذکوره خوانند که منظوم است

صیغی هم در این صیغه

صیغی در اصل وضع کرده اند
 در فطرت رفیع : اتباع اول پس استعمال گفت
 انخلاق اندر سبب فکر و وسیع : اتفاق و انکسار
 انقطاع : انکسار و تسلیح و وسیع : اعیان خریداری
 حضرت که حاصلی معتدبه داشته تا و سحر و فقر
 شاید واحد را الواسع تواند بود مثلاً زر دهند و اقمه
 خریدار نمایند و استعمال آنست که اگر بعضی زر بفرستی
 تمام کند از ششم و طلال بیستم مصالحت است و اجرت نیز
 دهند حاصل مجموع مذکور مطلق زر برفت خواهد بود
 اینجا که حاصل بر بار ز و اخراجات بر خوش است او را چه
 در سخت حاصل مذکور و اینجا که بر عکس است توجیه
 که اینجا وجه خریدار باید و در او اوجه مصرف و او نمود
 میشود انخلاق مثلاً زر برفت مستعمل را سوزند و سخت
 و اجرت دهند حاصل این قدر بر نقره خواهد بود و اگر زیاد



ظرف سازند نوعی که در اقطاع و انمود میشود و با تمام
 در آورند و بعضی در انکسار تمام کند و شق اول اخص است
 اقطاع این است که قاشق بجهت لباس قطع نمایند و حاصل
 ابره مقطوعه باشد بلکه حاصل هم پس آن حاصل را در مصفا
 استعمال حرر نموده نیمه مصالح او اجرت دهند لباس
 زرب نمایند و بعضی در سخت اقطاع مبرسد و شق اول
 اولی است انشقاق آنست که چوبی را شق کنند اجرت
 قطع دهند و در روخیز و شخته چند خواهد بود و حصر وضع و
 اکثرالات حرب که دانه نشان باشد در انشقاق عمل میشود
 انکسار آن است که ظرف طیار انکسار سازند و اجرت
 دهند حاصل چند مثقال طلا خواهد بود پس اگر از اظرف
 سازند نوعی که در اقطاع نموده میشود با تمام در آورند
 و بعضی با انکسار تمام کند و شق اول اخص آن است نیز
 آن است که قبا در بند و کلام رسانند که حاصل آن

تمام

نیم مثقاله که مقدار

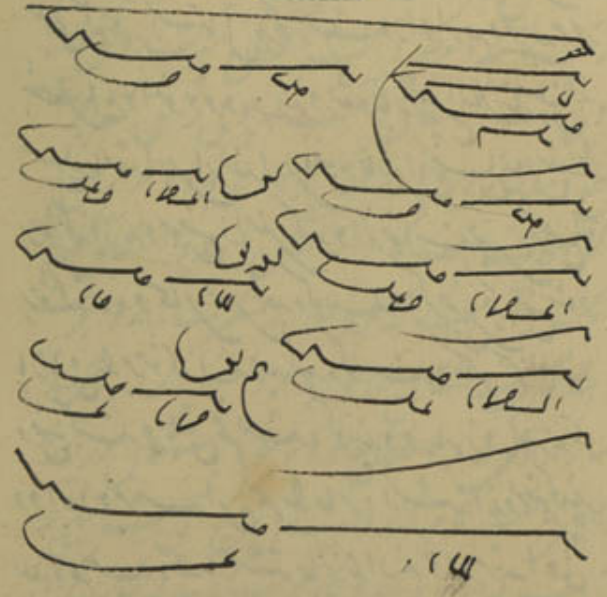


نیم مثقاله است که کوسفند زنج کند و اجرت سلاح دهند
 و حاصل آن گوشت و پوست و کله و پاره و سایر چیز است
 پس آن است که متاع فروشنده که حاصل قیمت آن باشد
 احد در بار زوجه و در حشو نویسند و کله واحد از صنفها مبرور
 نوعی که در استعمال مذکور است در اوارده و توجه مبرور
 بشخص باید و انمود شود **ب** بیج در حشو و بار شمشیر خله بندی از
 مبلغ یا مقدار از مقدار وضع نمایند آن مبلغ یا مقدار
 بر حشو گذارند و موضع را منبر کنند و اگر خواست چیزی دیگر وضع نمایند
 بر حشو گذارند و بجای منبر بعد گویند و اگر چیزی دیگر وضع شود
 باز باقی بر حشو گذارند بعد بعد گویند و آنچه بخواهند
 وضع کنند و باقی هم بعد گویند و در بار زوجه در آورند تا
 دو اردو مرتبه این عمل جایز است اشته اند و بعضی گویند
 بعد هم بعد شده با شسته جایز ندارند خواه مرتبه اولی
 و خواه کرت آخر هر جا که قطع میشود باقی را به بار زوجه نویسند



که مناط اعتبار و تعمق اشظار و سایر روحانیت باز خواهد
و همه در شکل این سر و باز خواهد نمود

الص
—————
—————
—————



و گاه باشد که خوشتر باشد

و گاه باشد که خوشتر باشد که خوشتر باشد که خوشتر باشد
و محتاج بفرود بگرشود بنا بر رعایت کوشش او و بدین مبنای
و کونا هر در مدنا پدید آید ضابطه آنکه از فرجه و شیم ضلع نما
فرد سخاو زنه نماید و چون بفرود دیگر رود بدین طریق در
اول ضلع فرد اول نیمه منها لوضع نویسند و اگر بعد
بوده باشد نیمه بعد کوبند و منای که در اقصای نموده اند
اتصال کنند بانی در ترتیب و مدید آنکه ترتیب چنان است که
اسامی انسان و قر و زان و صیغها و غیره بعد از ترتیب
قانونی واضح که در پیش گذشته هر جا که بوده باشد
به ترتیب نویسند و حرف اول را اخصار کنند و اگر
در حرف اول شریک باشد حرف دوم و ما وجود تساوی
حرف دوم و حرف سوم الی آخره و اگر دو گس یک اسم
داشته باشد با هم بدو اگر آن نیز شریک باشد بطن
رجع می شود و اگر از یک و طبع باشند لغز وصال و کدر در لغت

نماور باشند در تن و اگر در تن مساور باشند لا علیج در سفت
 نخست بار گفته اصد را بر اصد و در موضع و غیره چنین رود
 که متاور اگر وف باشند لغت و بعد و نوسه نظر کنند و یکی
 مقدم دانند و صیغها چون مخصوصند از این صورت غارند
 بدانکه کلمه در مد آنست که اول حرف آخر مد دهند و اگر حرف
 آخر معتذر باشد حرف قبل از آن و هم چنین تا اول آن اسم
 اگر حرفی نبوده باشد دو تا توان کرد و در خود را بکنانند
 مثل ک و ن و ر و غیره که بدین نوع است و بجز این گویند

جوشش خود است خود را	ده و فلس که از زود نقدیر
بود فلس از این شش قسیده	فتیله شش بقیر است از حمالیکه
بقیر شش قطره است آنکه	ده و هم ذره بهند وزن قطمیر

سفال
 عدد آنکه
 شعاع
 و عدد

سفال
 عدد آنکه
 شعاع
 و عدد

سفال
 عدد آنکه
 شعاع
 و عدد

بسم الله الرحمن الرحیم

عظم
 عظم
 عظم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان و آگاه باش که در فرد یا بر آه هر گاه مبلغ مقدر
 نقد یا بنس و وضع شود در خط اول منافی میزند و در خط
 و ثالث بعد از عدد نام بعد هر نویسد هر دو صورتیکه
 در میان این علمها بعد از عدد یا نقد یا بنس علاوه شود
 که نویسد مقرر علاوه فلان در وقت باز منافی
 می توان زد اگر در فرد یا بر آه تخطی چند چیز علاوه نماید
 اتم از نقد یا بنس یا کول یا بنس عدد یا وزن یا شغل
 و در خط اول می نویسد مقرر علاوه فلان

مقرر
 مقرر
 مقرر

و در غیر ثالث و المقر بعد که علم تمام شدن مقدار باستان
ببارز مرآید مشر این

صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی

بعد از آنکه این را دانستید بدانکه دفتر باقسام مختلفه و بقیه
مشاوتی فهرست مر شود اما آنچه در این زمانه متعارف است
این است که اول فهرست دفتر اوجه و ابواب الحال است

بین
الحال

اسم
الاسم
الاسم
الاسم

و این صغیر اوجه از برابر جمع و پنج و لایا است بعد از افعال و بقیه

صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی

اینکه فواید را

اینکه جزو بلده است و غیر تسبیح است جزو به جزو با هر عملی که
شده در تحت بلده مر نویسند هرگاه اصغر و اضافه هم دارد
باید نوشت تا نام جزو جمع نوشته شود و بعد از آن بگویند

صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی

این نام محال چنانکه از آن یاد می شود و جمع کج و مشر و غیره نویسند
بعد از آن حرف نما است

ثانی و این از باب است این است که اگر در باب قبلی یاد یا عملی داشته است
در تحت حرف نما نوشته شود تا نام شود به

و آنچه در آن باب بصیغه برآه یا رقم با اسم اولیت از دفتر
بخرج آن جا کم مر آید در تحت این من ذالک برآه به برشم نویسند
تا سر رشته بر صغیر با

صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی
صمدی

دیگر ترکیب فرقی است مابین علقه و فته که حواله بازار مر شود فته ان است که
 هر چند را بخواهند حواله بازار نمایند اسم ان بلک در سر بر آه مر نویسند
 مثل نان با مانت یا پیر بار و خنخ یا برنج یا همه یا ذوقال یا همه باشد همان اسم
 بسباق کمر نویسند و بر آه را هر یک صیغه علقه است که هر چه بخواهند
 بان صیغه در سران بر آه حواله مر نمایند و هر گاه تحریر دفتر شکر باشد فهرست
 کردن ان او در به ابواب لاله را با لاله و ملر و تاج صید در کار نیت در اول دفتر
 اسم فقره مر نویسند

در اسم

قرینه سر بازار است این اسم با بن ترتیب اسم مر نویسند تا نام شود در بازار نوشتن

بعد از ان

و مهران تو بجانده است که این را هم همان ترتیب اسم فقره مر نویسند و زبور کلام
 جزء اول نظام است بدین

اسم انمارا به ترتیب در عقب سر رسم علقه اسم فقره مر نویسند بعد از ان
 توان نواره را مر نویسند

قرینه پیداست

قرینه اول نظام است

بسیز کرد ما این رسم جماعت یکجا هست نوشته مر شود با بن قاعده

در انجا پیشتر ما هم میگویند بر کرده و بوز با شرو پنجاه با شرو ده با شرو سلطان
 مر نویسند بعد سایر گفته فوکر در اسم با سم پدر انمارا نویسند تا
 نام شود بعد از ان الحار است

این فرج که تمام اسم انما نوشته شد فرج کبر همه با بن ترتیب اسم فقره مر نویسند
 نوشته شد بعد از ان قرینه سر بازار نویسند بدین نحو

هرچه از اسفند بقاعده اگر اداسامر نویسد بعد ایلات است

ایلات این هم باین قاعده اسامر نثر نویسد بعد از اینکه اسامر نوشته
سواره دسته بسته تمام کلمات نوشته شده در دفتر پنجاهت
و مقررات را بقراری که سابق نوشته شده بجا و قاعده در هر سیفاده نثر
کرده هر یک صیغها را موافق حروف نثر هر یک علیحدگی با یکدیگر نویسد
نام خود آنکه لکه که این نثر را ختم نمودم

۴۴۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم
و پانچ پانچ و ناسب الله ان خط مبرهنه

حد این سیاض دلار که تذو و رنگین پرو بالیست از طبع نگار
و نگار کشود و طوا و کس بر خط و خالی که وقت کشودن از صفحات
رنگین جز طون نموده مجموعه الفت پرو ریبست که شتر از بند اور
دلها بر بر نشان کرده و مخطوطه لبر که بر سیاض کردن جور و نشان
بفکرم خط باطلر کشیده اگر وصف تزیین اور انشور نگار ندورق طلای
اقاب از قبالت آب شود و اگر از جور و لجر حد او شتر رقم زند

چشم جوان از عرق غلبت بر آید پامض کردن خوبان در پیش صفای
 صفحاش کردن دعوا شوند از اخلاص و سبب لطیف جوران
 بصدر است او راق لطافت ششش تواند پرداخت سفید شود
 با سفید بپوشد از یک بنان شیر خورده و از غیرت لفظا در پیش خون
 در عروق بعد از بنان افروخته دادش از سر مرده دیده جور پس بکوب
 و فطاش چون لفظ بودم دمان بنان از صفای لبالب هر نفس سر و کلاه
 در آغوش جان دراز کشیده یا محبوب رعنائی که از روز مهتاب از در
 آفتاب جاگزید هر حرف بشیر بر روی که در جمله ناز بر باشی ترکیه نموده
 و تابش در بائی که تا خود در صفحه عالم ندیده شکل نمایش مثلثی است
 که کلک جوط از لعلم کردن بر پوشان طنار نیز ساخته و نقش چشمش طمر که
 خانه بحر تکار برابر تجر فلوب طاه نگاران پرداخته حرف جاش بر سر
 حیات بر قیده می رایش نیز حركات از خار خیاش طوطیان شکر کا
 تیج کام و بی تو طلا او حوی سخته خنجم حوی نام تمام اگر از حرمت دال پیش
 دلبران الف بدل کشند روایت و اگر در هوا زال مهرت فزین در است

کانی
 از

کانیات آتش پرست کردند سر نهت لار دلار بشیر چه روح
 و روان ارباب لار و نواز از غلگ آتش چه زلف زینار ناز قبان
 دندان بشیر در فرس سر سخن را کلبه و از شین شین شین شین شین
 و شین در مهر شکر لبان پدید از ز رشک صفار صلاش حرمت حتم
 غزالان یک در صد و از اضماء لفظ صا دش اسباب ضیا بر ارضیا
 ممتد طار سلور شش طار و سرستی که بطعی خیابان چین از روز طنر با
 پلیران کشوده و طار در خنده ظهورش مجموعی که سخن طار غلوت نظرا
 منظر اقامت نموده با دیده سر مرده سار عینش اگر چشم ایوان بچشم نماید
 عین خطابت چرخ از طلائع سار نظر روان گشته اگر عین کجوا
 خوانند روان عین فالیه فاشش شوح خنجه دمانی که خال پشت چشم از غنر
 بفرزگان نموده یا شاید هر جای که از روز غلط کار در در دامن باغ
 با خیم غوشش گشته از غیرت ظاهر با صفا بش نازده امور خشن بر سر حید
 و از خصم نامر فاشش کاف نمود اتفاق کرده در وصف کافش
 همین کانی که دلبر سر گشت خنجر کف و کاکلر مشکین بر و سر افکنده

شده بافش در رو و هلس گلد زرشک در بر مشک نیز طره لبلاز لبر از
 عنبر فانی شانه کنس صبح مشک اوست و سرفاب شفق و سفیداب صبح
 در چهره نگار عذار نهار در غالبه سازنر ماسطه لطف لایزال او حلیه که خوشتر
 نو و عوس مهر را در منظر کاروانی سپهر صبح برابر آرایش بر سر تخت
 اوق مرشانه و نهنگاره ساز منمش طبعی درو کو بر برسم شام با شرف
 کو اعلی بمر فشانند بر سر مجر شو و شکر خزار تا شعاع گل در برت و بطف
 ند و حور او شان فلک از سگ بقا عفا و بر صورت ارا را بدیشتر زک
 از نور و چهر مشکین از شب و چو بجه و کبوس و لبر فقه نور جهان پاشیده
 و ماسطه اخر عشر از بنا لطلار خیا بر ابر و سلسار بلال و سبه نوز و از سای
 شب کلی سر به چشم شوا بدسین و شور کشیده مهر انور در محض قرین کرد با
 دیا و ما برور زهره سپن ماه در انجمن شود لار حلاش بل شاپیت زبا گفت
 از رنگ سخن خضار و شمشیر چون در خضاست فار کبک کو شمشیر در طار چون پیام
 نگار بند چو آفتاب از دواج آناه علوم با اجمالت مغلی از شایع سکت باله او
 و اطفال موالید ثلث از شبیه مردم نه صنعت کامله او صورتی که بدیشتر مبداء

از کیم و غیره

میرزا علی قزوینی

سوز کم فاحص صورت کم نقش بند بیولار ز کور و لانت است و چه پر دار فیض منش
 برقع کنار نهفته رویان حمله الذر خلقکم فی بطون اجمالتکم خلقکم من لب منق
 غملاست نکت در نظر منو صبر سحر که خدا در جسم و روح ملاحظه اربابا از او
 و در غنات مناظر وجه اضطرار لبره را حسن اشکله از او از لطف جسمش شرف
 هر کجا بر نام فکل ز منبر است و از فضل همیشه درخت هر درخت بار و در اصل میوه
 شش و قدان نجار را بر ایه رحمت از او در برت و غنچه دمان شکوفه
 و از بار را چله رفیع صفت از او در سر زار بکنند طره سوزیم
 رسدب آورد لطف در شکم از ان طره لؤلؤ لاله و نیز صورتی سرو با کلاه
 و بد لطف را صورتی چمن پر که کرده است بر آب صورتی سحان الذر خلق الذر
 کلما تمانت الارض من انعم و تاملای سلبون و آرایش بر و در شرف شیشه
 فکرو زور که دن و کوشش بی کبر علیه و کوه هر که انبار نکت و منقبت خباب
 ثانی امر لغیر است که مرغ رویی کونین بنمازه کار مشاطه شفاعت او است
 که نبود ذات پاکش آفرینش را سبب نماید جو استرون بود در آدم غریب
 اعتر نو پاکش نیز تمانک با پس فرزند ما در خاک جسد جویان افلک سید ولد اعلم

و انکشت نموتی غیر غیر خاتم خاتم الانسما و سدا الاصفا علیهم السلام
از کاب و من اقیات اما مادام الاثمان زو جا و النیران بد و سلان
حضضا و اوجا سحفا سحفا صمق اثنا و در درود در نانا در بار
در بار در ار فلک اربعه خلافت و در ار رطب اصلا رسالت باد
که عوسان عوشان ذات مقدس را در قد دو آمد و شوخ کثیر فرود
در حرم سر ار جلالتان کینه کثیر فرمایا نام پرده کسان حضور ملکوت
از حضور ادر خدیشان در حجاب غیب کیش اند و از ادر مردان طریق
بنده کیشان معصوب ز روح حور عین رال زشت دنیا که ام الفدا در است
فخر ترا و شو ما بی است خانه بر انداز خجسته نوا نفوس قدسیه اش را
مطلقه است لبه مطلق و بی بین وجود حله شان چشیده که هر نکار در سینه
و آینه بلور و طوق طلسم سر و چقه زین شکر و کلمه کلید و بیج باره
افلاک خلد م و کثیر زین و بهرام اتمات غمخیز راجح و بعد غرض از
صورت نکار این لوح دلکش و چهره آرند این صحیفه فرج بخش که در سینه
سفر ملعنه زن بر لوح چسب جان دلکشش و از حروف و نقطه نکار نکار

سین

تلا

خط و خال رخسار حوران بر پوشش کنش است که چون وحدت
مختص ذات خداوند احدیت و خردانیت شایسته بکانه بی
ز فرج الذکر لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد و قوام سلسله
بستر مناکحت متوسطت و انعقاد سلسله نکاح بر اوجت مربوط چنانکه
آباد و امهات افراد و ازواج را اسباب و شمع غلت و معلول موجب
حصول عقد ازواج است و شایع صورتی المثلثه در تولد مزاج
تقابله مکه و ماده قابله محتاج اگر قوت باهر در سینه خایه شیم در پس
برده ز جاع هم آغوش مرد مک نشسته دیده بدید ار قره العین خود روز
نم کرد و تا پر از ادب کبر نقاش درین کهن عصر بمحوایط ماه
قرین فرکت خلف الصدق صبح صفاق در کنا ز من گرفت مادام که
قطره ارنیانه در رحم صدف تلر بگیرد مریم سلام در شاهوار تولد نیاید
و تا خوشید جهان تا از اوچ سها بفره تمانا بد از صلب کان گوهر عیالنا
و از بدیشان صدوخشان بزاید بنال نوخیز را بفره چون در بر کفن شرة
الغولار فواکه لطیف مقدوریت و بی ضرر قوه مولده و نوبا و کان حویب

نماش کشته شنبلیله نیز منبر رو پوشش شده از قلب العقرب برقع انداخته
نوابت هم سیر میگردند و ستارات محو نظاره گشته در مقام حرمت
نایت بودند سپهر از کواکب با هزاران چشم برابر نماش کشته و کوه پدید
اشرفی شاه جهان بنام فرمود قمر از فصلک نجوم زهره را نیک در نظر گرفته
که اگر سالی سیکدشت نظر از ان بریزد کشت آسمان بچرخش افتاب که کمال
از نور افش بر آورده برابر بنار آمده ساخته و فلک از دانه های
کواکب شعله ب زرافشان ریخته و پرده آتش باز کرده و بونگ
شباب بر انداخت و صحتانی ماه مر سوخت و بزیم در آرزو در ان
بر طاف از اطلاق سموات از کشتان چوب بند کرده بمقلد و بقدر
زینا السماء الدنيا بصباح العجا رب نوابت و ستار جوفان از کشته
لعنکر جهان در پس پرده شب از لید از صورت ماه عروسک با کجا
میگرد و در مدح شب از بیض صبح مرغ آنجا خورد بد مر آورد
و لوله مهر چون ریسان با در خطوط مدار از ان نهایت برسانید از بیض مرغ
بد میرفت و شعبه نیرنگ ساز چرخ از بساط با ز سپهر از بساط چرخ

الان
کد

کم کرد از لطف مهر آتش سوزان مجر فروزان از زیر خرقه ظاهر
کامر نور خورشید بنام منرب سپرده از حسب مهر افش فنج مر آورد
و کامر در جرح و فلک سپهر که در ان اطفال شوح شمع اختران با بچرخ مر انداخت
در عشرت گده خاک نیر باد و زان آب بر تشر و لمار بجنه و نسیم حوا
را سجد روح و در بجان مباحم از جهان آمیخته کلر از بساط در پهن خنک
و دمان خنجه از خنده بهم مر آمد و چشم ز کس از شد در سحاب منبرفت
و خنجه درد کمال سوز بر رو پوشش مر آمد و کوفه از قسط شکفتی از
خود میرفت کلر محط در هر کلر زمین فرش کشته و زینق ترد مانع گشته
از ناز بسا عدت گیه کرده و با سمن باس از کلر برده کلر از ناز زینا
و سوسن بصید بان افسانه گفته و خنجه بند کلر کلر مشکفت و ششم بر کجا
ز بود در مسافت سز یوسف خیم حسن یوسف عز زلف مروسان
بان زلف مروسان دلا و برضو بر بند انست ماله و خنجه از او بند
استاد عز شمشاد نوار بزیم حاصل و سرو بهر فاخته ضرب رقاص
چهار بدت افغانی بر کشته و سپید همچون لیس است ان خود لطف نظر از کشته

کمر نشین ششمر افروخت و لاله از سایه در باغ زغال سرخ بکود
و صبا باد میزد و نسیم از بر کمار شکوفه شکر میسخت و نامنه از جوی
کمر شاخ نبات در غنچه خرمی محبت کلین از اوراق لطافت ز شمع
میخیزد شکر گسی میسخت فرس کوه کوز زین سپید و مرغ شایسته شکر
فاخته از باغ فاخته شکر میسخت از بند و طاقوس از نهر طبع پستان بلون میخیزد
طوطی طوطک میزد بلند بلبلان بلبلان میخوانست ادا بر بطبر بر بطرس
بود و لحن از غرغریانک عشاقی ساز سرور بود و جبار در مجبور خود سر درخت
و ترنم ترنم و ترنک در جوش نغمه خرابان همه قدر نفع بود و فتره نوا جوی
سرود سدا را باغ تجاح بلا بر رفیع بلا میگرد و عندله غنچه غنچه
دل میزد شعله از خود نوازان قادر شش بجان عود قادر مر انداخت
نذر و از صیفی نغمه بنقار نفا ره میزد و لحن مینا بر چرخ میوز میسخت از نطق
مینت جغد بلبل سوسوم سفید همار جلوه کرد و همار از پر زنجیر سفید
بما بون فرخ و سگ بان عروسان تار تار بر بستر پر نیکی کرده
و لک لک بالک لک سرور لک لک کویان با با تراحت دراز کرده

لک لک بلبلان ار

لک لک بلبلان در بر فلک فلاح میگرد و بد کلاه نشاط بر هوام میزند
کوه قبا از سنگین خار در بر کرده با کمال عظمت شکوه دامن بر کرده
نیج باز میگرد و چشمه سار با سوسوم جوی نوشیده از آتش ریح
و ماوراء انهر میغلند در چهار رک جهان قافون خمر سار بود و در پنجاه
جهان سه هفت کیم از خون سرور بلند او از از شرط غنچه هر قدر در
هر آن شاد و روان بر وارید افراشته و از اوج نغمه میخوانی در سخت
طاقه سیر جهان آینه چشم سیر و سرخ ز ولای ساز داده نغمه زوای
را می ده مدها از نقار است غم و از شد کلنگ شاد در شام جبار
و عراق نور و عرب غم مخالفین ناموالف در انکار و نغمه خنجر ناله
و آه و خو خارج آهنگان مقام را ترنم کینان در دایره حیرت خنجر کوچک
و بزرگ صفایان و تاحک و ترک نشا بور را سادات و نهار از
خج روز بر بر شه ناز و تهر نغان کله خشک طوطی شاک زان
سینه سخت طراز اوج و صنف نغمات زیر و هم بود خنجر نشاط
پرده در غم کوشه نشین صیبه و نوا و ندب عشق و صلوات دیده ترانه

وسط مستدیر ارض از طول مذکره جلاش نقطه رخا و قحط است و قحط است و قحط است
منعش و رقی است و جلاش رعد و صواعق و حرقه برین و صواعق هر قدر نازک از غایت
در شش بر از غایت این صنعت کلام در دستم بر راه بر جلاش قریم حرق کس باشد
ابویر بدل جلاش جد بر پردازد و منفلا از تینا الاله نامی صبا ج سر اچه سپر
براج المیزانه و نبراس الضیاء مهر لنگواه فها م صبا ج نور نه و لواع الد شرق
نور شید از انوار جلالتی شوش بر تو بقی عالم امکان تا فقه و لواع سپر غار کتب
سر کوه قمر شش شرح سبوط که بخط ضار خیر یافته صبح او در کما جان آنا شش قمر
پضا و است که با طبعی رشتا بر شرحی رسم کشته و مکتبیا و لام در نظ قدرت
عالم آرا شش نظام التواجر که کاتب سپر طلوع و فیدان سپر شش کتاب
عالم عالم سپر از جبار قمر شش جبار است بر خورسته و هم بولد بر مال صلا شش
که باد و مرجان طلوع هر فرده صورت آر کسته او را ق با بط در دین سپر کا خذ
شعر دیران ابدی است و مدار مکتب در کتب گوین همه شعر صحن احرار
هر صفا از خوشی حکم شش دیده نظاره است آب بر وارد آورده و هر جز
تره کان کتاب فونی که در وصف بکنای گویند شش عبارات رنگین تالیف کشته

نکته بره در ابر

ناک نیره را ابو ارب علیه در جلاش و قمرت طینه لکم پسر اربعین صبا جی عزرا سپر
بدان صبا ج سخته مفاج غایت ابو اسحاق بن ارباب و کریم بر جره کند و خبار فرسوده
از عوطف جلاش در کارخانه کنت که از تحقیقا فاجبت ان اعرف محزن کسر او کا شغ
استار کرده در در کسر تعلیم و علم آدم الاسما و کما کتاب علم اربعین شناسای حقیقا
کشیا و برد اعر نهاده بصیرت از ناک تجلیه مرات بنان سپر کس کرده مدارک بوسر
و مکتبیا او برات معول قوت عاقد و نسج کجی خود و نهانته الادراک که روح ابله خسته
اللق و فصاح فصاحت و اما فی تقریر و خصائص نیت کلامت فروده و تلفظ کلام کس
الدقایق و کشر و حقایق جز و کلامت و مساز و معاد محله و مکتبیا او تهذیب کرام
اخلاق برت قمر ماله استه صبار لیره کانی و عبون مینا چینی شانی و محنته البضا و عقده
و اصغار نه صبا ج از مبدی خض افاضه نموده و از قاموس قدرت کلام و جمع ابر شکت
و صنعت شاعری در قبات نظیفه بصر ظهور آورده بان کای تقریر تا طبع مشع افواج البلا
فرهنگ بدش گردانید و بدستور تهذیب هم متر اصبلا منظر آن نموده منظره
انجمن صحیح از نظام و مراح از بهام با بر شناسانید با بر در ارباب تکلیف نفس
حضرت ابر شش نموده در مراح حق و یقین و مدرج سرش رب الین مقصد و یقین

و مقامات عالی مرتبتانند و بطور این استند از کسب و تحصیل و متدینان و متدینان
بندگی کرده و فلان بدلیل از عمر ابد و عشرت سرمدی را لایق برات و الاذن سمعت
در یابند و در غرضت و نیاتش و جلال و ابروی و دستایش که دره مضایرتش
ولدان مفلحان و نثر اللطاف و نور عین کمال اللؤلؤ المکنون قلند بود شایان رضایت
خدا صاحب کتاب است جوهر اللطیف عصر آخر قضایم رسالت است و در این نظم فکری
او برهنگونه شکر است او با لکه قلم نوح نکرش قلم نوح بر جبهه ابراهیم و زور داده و در
موس و زکریا صیغه کشیده و با لکه ورق نه نوشت لوح محفوظ شسته از سجده انان کتب سلیم
کردید و اگر کتب پیش از آن بود و شکر سبب کتب صحافه را چه از انان بهر شکر روز
و شب هم نه بپوشند و اگر سپان معانی ذات بپوشش عرض نمود در دست شما مطول
سین و طغش شور و جلال است برشته طول انان شیرازه بستر و لکه در زیر شکر
لغف برادر شکر نگه بر بسته سپهر کتاب سیر عدم لغف در شکر نهی گشت و لکه ذات
مقدس شکر موجب مضرات نماز مضامین حیدیه که لغف و معانی سر بسته افلاک که صحیفه
نیمه جهان نیز گردید و م تبس ابراز که در پر شکر شکر رقم شکر زین صغایف
اعمال زمین را که هر جزو شکر نماند و م نظر اهما کله شکر لکنت صبح شکر خنایر

قلم از زبان علیها

قلم از زبان علیها که در حاشیه خط انان صادره و کتبات شایسته و مفضلان
کبر و خاندان و علو انان تعلیق الکر از نوشتن آیه انبیا و کلمه و قصه و خطاب و مباحثه
رساله رسالتش که کلمه الذر انزل مع عبده الکتاب منبر شریع لغز شریع
است و ان فرغ و شمس الافاق و در کتبش پیش از بقا فرنگ کونین در طلوع ضمیر
بیشترش حاج متفاتی هر وقت هم وجود شکر علت قائلین کتبات شکر انان
و در وقت عالم هر ذره تمیز را بر کلاه و تاجه صبر و کبر سید و مملو حیرت است
شکر پیش رس حدیقه کتبات و کلام ابناء و اهلین زین و فدا عالم و عمده کزیده
نیز آدم منبت سخن و جنات الدم بیان الاحسان و کتبات الکریم کف الغمته
و هراتیه الامة سید ارس و کتب و کتب اسبر حیدیه منم سلواته از کلاه و ممر سخاوت
انان ما دام الحرحی و الله رضی سطل و الله هر مطولا و الله مفضل و لغایس فنون
تعلیمات سخاوت و الا تیرین کنت لاه ساقبسا لار رجال رجال الانبیا
سجاده و لایح عن ذکر الحدیث منم و حاتم از جمله مع الدخبا فخلد شکر روز
و کرمیه ایوم الکریم و اومت حیدیه منم ز کمال الدین ان شکر انیر و کندن
در غیر از جمله صید از غزه شکر با سب سجات انبیا و اولیا از منقب

رضه مضامیر و فتوحات کتب سبقت بولش در احقاق قسبت کما جناب بر بیان
فایده است و کتب بدیند کلامش در تفسیر حکام شرع اسلام نور ساطع کن بود
نامه پسر از نارجم است و ظاهر حدیث است و در بیان اندوخت و در بیان جناب
جناب بدیند علم و کما در تضاب بدین علم الامیر ایمان رکن کین و در بیان
ولایت حسن و حسین منیع نادر طبرستان و طبرستان جامع علوم اولین و آخرین
کامل قدرت لم یزل عارف موزن نماید و بدین ازل ترویج ذریعته است
در الوجوه با بر سر مشرق زمین و مطلع استعدین علم عروض الکاظم کتابین
مولی الثقلین در کتب سبقت علی سلام و اولاد و مجاهد حضرت باد که شمع خاندان
خبر بشیر بدو کما نبأه اهل راسخه حاور عشره جلاله لار رحمت نور اکمل اندوخت
کتاب آن استرغان بگرگانه را سینه نجاة اند و کم گشت نه کان ظلمت ضلالت
مین کجیله قبله تفسیرشان بودت بیان جمیع جامع نادر تفسیر تفسیر خیر نشان
جمع پاکت فستلم تفسیر و تاو بر خاتم نبوت خاتم النبیین خصوصند و دلایل
نصوص ارکان دعائم الدین اند و کجیله خاندان ابراهیم و کونین عدم الهی بر صفا
الدجا و عروة الوثق و کتاب کجیله علی ابراهیم علیهم السلام لایف علی عروة الوثق

کتاب التفسیر

و در جهت سلوایه کجیله ماد است لایف کتب کجیله و عروة الوثق و عروة الوثق
البرق طلعت و لغات التفسیر لایف و بعد عرض از خبر بر این رفد و نمیدانند مقدمه است
چون امر کجیله اهل بد که بوسایل آن ذخیره و عقیقه و سبب ایمان نفلان از دست
وزار افلاک تفسیر التفسیر و کلام در راه تضاب و کمال تفسیر تفسیر سبب ایمان
صحیفه سوره صبر را با حجت تفسیر رسالت کار و در ماندگان کتاب مرقوم کما کلر سلا
سبب رخ تفسیر سار و سبب ایمان تفسیر کتاب را نطق صلا و سبب ایمان کجیله
در میه ادراک که هر راد و عالم ایسان لم اصول تفسیر کتاب را تفسیر المطلب و مقصد سنی
طلسان مراد است تفسیر مراد را تفسیر الملام و عاتیه انصوری و در مواضع و شعوم تفسیر
سنولون گرفتاران صدر عصیان باعش غفلا و در محاکمات رود جزا و ماندگان
تفسیر تفسیر کتابت بخان بوده در نشا اولی موجب حصول مقاصد و انیه و سبب
مطلب علی و تفسیر کافیه بوده باشد و در مقاصد تفسیر تفسیر ایسان و حلیه تفسیر
ایمان خطا و در سبب ابرار و مشایخ فلاح و مصاحف کجیله و عروة الوثق و سبب ایمان
نیران الامکان کرد و کجیله خاندان کمال تفسیر تفسیر بود لایف اند و تفسیر تفسیر
رئس تفسیر تفسیر ایسان تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر

و جمع کتب قد و تفسیر و حدیث و کلام و غیره از این اخبار استیه و هر چه از توفیر الای
متفکرات خود را که نقد و تصدیق و ذخیره لایم عمر مرفوع و تحصیر اینها گشته اند بحقیقت
هر یک شخصه عرافین و مایه سعادت دارین بر تواند بود بوجه تفصیر عمده و تفصیر الکتاب
لا رب فیها لخصات لیس بر اولاد و کور اولاد اولاد این کتابه سلا و بعد از آن
ایشان بر اقبال فرس الارحام کما فرض لیس بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
مادام که بخواهید بجهت شخص و بعد از آن با کبر و ارشاد و ولد و بعد بجهت بر مسلم و الله علیه
لا یلع و لا یوب و لا یرزخ و لا ینقر عن البدن کان ینقیر فتولیته الی عالم ابله
عمده شراطه کما کما رازیده از شش ماه نزد احدی نگذارند و بجهت شخص بکسر نهند و قلم
نسخ بر قلمه و وقف نکنند

و کلمه الذکر انزل علی عبده کتاب و جبر شمس ضیاء و غیره نور و نور
علی قدومه من اوتی الکتاب المنیر الامر الذی خلق نوره من البرهلم کما یکن شمس کبریا
و کتب طلعت مع الامم و کان ذالک فی الکتاب بسطور الفاضل لیس علیه و الله
شایسته اللدم ما انزل من السماء من الصفا لظفا اذا انظرت الیه انقذت درود
و لقد اتانی لیس من اوسیمان بلک و دو در زبور او این ترا من فضل لیس و جنت و ما

کان خطاوه

و ما کان خطاوه محذورا فاذا کان علیها خیر لیس ما غنیه من هم و قدر لیس قولاً میورا
و جبر دنیا و دینیم جابا بسور اولاد اطل من هم غنا او کفورا اولاد القیم علی غیر من شرط
علیه فقیه طوما محسورا و احد عن التبذیر و التیز فان شک کان محذورا و زجر عن النقص
الشرط فی حفظ الکتاب و القطوط و لا تملکها طما و زورا فانک تملک موتا و لا حیوة و لا
منورا و انما تخرج من صبا سیک و لا تسحر لیس تصور ایتبارک الذر ان شایع جبر کما
من ذالک حیات نجر من کتبنا الانار و جبر کما تصور اولاد الفیضه فخطها حتر کون من الیمن
فما یورا و محرم من الزنوان و لجهت و حار حورا و کون طوما حورا فمن ترکها و راه غیره خوف
یدعو ثورا اولی جبر الیس نور اولاد کن من الذین اذا سمو کتب احضوا و اولاد علی اربابهم
نور اخرج و لیس یوم یقیمه کتا با بقیه ثورا و من اخذ ثرا فانما کسکوه شی و حرنی الیس
و اقول یا رب ان قوم اخذوا من القرآن محورا و من نظر الیه لیس الی الله فخطه لیس
اجتنبه فیتقلب یوم یقیمه الی الله سرور و شرب کاس کان من ارجها کافورا و من کس
الی بهم ارکانها فان جنتهم جزاء مؤنورا

است انزیر لیس برورد و جبر نور اگر کتیرت لیس لیس کتیرت لیس
موالات آگاه که در حال اگر اه نکاشته قلم کتوب دان و در قوم غامر لیس

موش کله

نه بود دست درو دماقت گله دوستانه که فرموده بودند که یکی عزیزان بپوشد
 فایح ابواسمعیل بنکاد و فرساک ملایق فلان مؤثره حجت فتح را در محبت
 هیچ گاه در صد عزیزان نشود اگر غیر اینج بود در بابت در بدت که
 میخاست محبت بگری و صحایف شوق امیر نشان بویغ و شریف انولانی
 غیر نیز در زره یکی از این طایفه محبت نام کنام زبان بخواهد نشاید شویح
 بعد از مدتی که نوشته که لایحه رسید بر چند که از این پس کلان و نکات است
 چشم بارش که آرد است کلک در تجربه نظر بجز کسب طاراف نشود
 و غیر غیر مفهوم شد که این با آوری برکت غیر بر لایحه از جانب سلطان بر بود
 فخر اینکه دشنام و هر چه است بر کار است در شام محبت از ثانی لایحه بر بود
 بخنده دماغ جان و صیبه که با چنان لایحه مطر که در اندام بر شویح بیان
 که بویغ عرض غمزه از زبان آن طاراف سزوک و شبه رسم محبت سلوک که
 داشت **شام اسکن مبارک لایحه نوشته** مقبول بنای زبده الوزر
 اخطا محض و استوار استید که بد کار کارکنان عالم بالخطاب است بویغ
 او را لاجرم از منافع لایحه بکم ختم بر زبان آن که خفا خیاست بکتاب

موش کله

صورتی و موقع پذیرد کتور شریف ان بازر و شرف استماع استغاثی در شرف
 اوقات که شوق فلان بر بپوشد از سر و در صحنه دانش سر فایح را فرما بپوشد
 دیده شویح نشسته سجد با آرزوی که گشته لایحه شنیدار حجت بودند لایحه در صحن
 کن کنک تکیه سابق از حواست بفرغ و شوق کلک برین قسم نیز حالت
 ملکان لایحه مفهوم نرا تا نهند از تیغ کشیدن دماغ و شمشیر عسوق سرد و حوضهای
 خشک چهره و سپهر نامه محقق کردید که ماده و غیر دماغ و احتلال ملکان در کون
 بان در از ایشان در پرده بان شمع فایحه سر الیغ خانه روشش کعبه گویند
 و غیبتان شویح که هر چه لایحه حوا کاه در دم مردان از چینه پارک رنده زری
 سر و تاتف یا رسی عی بویغ بپوشد آن لایحه که بعد از او عالم شفا
 و صحت کامل است فایحه از آنجا که بپوشد جدول در است بپوشد شویح
 و بپوشد بپوشد بپوشد انداز سخن در شام سپاه که بپوشد بپوشد که بپوشد بپوشد
 انداز را پادشاه سنگت با و کله سار کله و شفا بپوشد بپوشد از قول بپوشد کار
 ملکان سر و شویح کند لایحه بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد
 بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد

و همسر را در آن نرسد ای که را از فضل کرده بفرج هر چه ال ای عرض شود محمد انکه
اولاً لفظ مراعات خند بر سالد را در رقیبه ملا درج کرده اند الحق تقدیر و کوشش بر
عاقبتان خج کرده اند کبریت کلمه شج مفرز هر چه است ان قبولون الی انکه
کان گرم بودن ایشان معلوم است اما مفهومی نیست که این ملاقات در چه وقت و مکان
اگر است حکام ترقیب است علی خان اما دیکو بنام و این مع در کنار فرکانی فریضت
نداد که دست عربی از طرف ان نظارت بر ورورد خود تا با مثال صحت چه رسد و لکن
در ایام و در آن زمان در آن شهر ان بیگوم که بعد سر که بر دولت فرشته که بکنون شک
برو کار محبت آنرا بلاغ است بگویند فرشته در شهر که هر خوشتر از محبت مستر و
هر لفظش بر دیده دوستش است بر دامنش از همانا سخنان سخن شناسان محض
سکانه هر چه هم هر چه هم بر دیده خود کند که با بر سید تم ظفر و جویبان
بد لنگ ظم خوب کار نمایند آنکه در باب منبر بر در خدمت وجه بنیاد و سپهر
فلم کسب و رختش را چنانکه بر بلا بنیاد لم سخا چون ایس که علم بر کسب
ظاهر است که بنده در سبانه که در خدمت بود و بیف نرسد ام و نیک از طبع بار و حور
نوشته اند که ظاهر شرح و ولدم منظور باشد بر هر است که شرح را با مودید از جوهر است

کلا شکر

نایب در روز اول

شاید در وزارت ازندان نیز بکار بر از بر طبعه زاید بکند و از و شکر سیر بکند
لی علی و لکم حکم انتم بر یون عمر و انابری قائلون کما صدر سجولان دادن است چون
در عرصه نامه این است که در کتب نمودن مانند دشمن خود از خلف بر آمد و مندر و نیز
نمودن معلوم است که ایشان در پیش مردم ازندان اظهار شخص منظر است در صورت
بصدوق از هر زمانه که بجز این ملک است هر چه مندر است در ابتدا که مکتوب کلمه بر
اگر چه سخنان سکنش بر طبع او انهم لکن آید و خلاصت که بنا بر شکر و جویبان
ملاقات اتفاق شد بر کوشش نایب لکن مودید بر از برای بختیها را خاسته عمر و حور
پرورش که مد است که آید بکار در باره انهم در طبع کلام چنین اثر با بخت و وقایع
ان وقت گفته شد که عیض شده اند در ان وقت که با زنگ از ان در ان شب ان
در میدان پان خصصت جولان بر لچون فمرد غفلت شده بود حال به بیت ضلها
کرد اندکی پیش و کفتم غم من سیم که عمر آزاده نور و زنده خضر بسیار است خامه
بنا به عمر و فقیر یاب از نهادم از خلق و سخنان منتهی بر هر است که بان تقریب
بخش تمام و از هر چه بر هر خدا تعلق رخ حجاب ایام نایب چه فقیر است لایم
عصود

در پس برده است و نشسته اند و نشد و نشی الارض اولنگ هم در کافرخ بر سر زین
مانند شک کوشه نشین است و هر لوله نشی که چشم ابا بش میسر است سیز اجاره چون
بر کرک پان کشیده اند و بتالی مانند سینه خداق باید از جعبه اگر از شکست
بریزد در بر طعش بریزد و اگر از رخ ترزد از و نیز ترزد از کلویش آوزند کلویش
نیز کرده و بار و طار صد افله غماق بلجان بر سنگ نشاند که کبر و کبر و بریزند
و تود و جوشک رخ از سر بر کرده که من جوش بر زارت که در پهلوان نشکست
دورانداخته و راندا از کسم با هر چه قاطع طبع میخیزد برده اندرخ انبیا نجه سینه
در عهد شکر کلزار را بر خورشاک گفت هوزان رخ حرف از سر و شورش گفت
بن امر که پهلوان خواران علات نیزه خرابین و جهر نزار که خضر برق خا طغی در بند
و در ج حاصف در کمن و نیم جنده را در خانه و مرغ پرند را در شبانه که کمر شتر است
مش آن دیار هر صرتک قضا خستت هم بر با سبب و مثال نموده و اجنا شستد سلا
پون فانی نموده رسر خست خلت و جاک بک سحر که کیاست تا ستمو کلاب
فرمودند که در صحت سبب است که با لایان بر لور را پیدا نموده و لصد با از دادن
حوض بر استفت حاصف کسبم بر صدق آنا نو حصر لالت التبه نام بر پسر مقصود

دعای کران

دعای کران موعود از صطبر انعام عالم ان کانی یوم الموعود و شکست نشانی
دانبه ملهم حمله چار و طعش مملو خواهند کردید

اسید که پوسته با من اطلاق محم کبریا من خواصه و سر او است و قابل قرین
طالع فرود سود و حجت و نصرت طازم آیام محمودت نمود و بعد قلب سلیم و طبع مد
فیم بهره یاب ادراک توفیق و عنایت از دکریم با بعد از رفیع دعا که مقبول
پرده داران طلاء اعلی و بار یافته کان سر دقات عالم بالا با نثر شور از خطانت
پرار فرست قضا میدار که کتوب ظریف سار کتم و زخمه شرف تک سرت
لطافت تو ام در ساعتی صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر
دیده را از وصول اضیاء صبر کردید و روح رکبانی عبا نشش که نمونه کاسر کان
مرا حبا کافور او در خاطر ظاهر است با ده نشا طه سرور نمود و فی الوان رضوان
چاکر فرود سر صبر شکر کرد در وقت و با قوت لگو چمن خطن شس عده نوید سیرا
مرجان از خست لالی الامر شک از صبر شسته و یوسف کنعانی از خیرت حصار
در زندان و غم نشسته تبارانی که در با صبر خلابه سر داده بودند هر چند که
باعث تصدیق اند و منت مقبول نشی و سیر موافق سبب لیکن از آنجا که کران

باد بخت و الفتوح در حاجت روانی دوستان حاجی را بعد از شایسته
 معلوم است که در حصول این مقصود کمال التفات متطور و همواره مخلص صدق السال
 با سال مکتوب لطف صبر نام خوشحال و سرور خواهند داشت
 و این خط بندگی معرفت بسیار دارد که چهار خط از آن است که در کتب
 گذار ابراهیم و غیره در کتب روح و برکت و تبت نعیم بود با قطع ثلث خط شریف و پنج قطع
 دیگر رسید اگر قطعات سبزه در حضور شاه پادشاه را هر قدر بود در پادشاهت
 بر نموده از قطعات شریف است لکن از وصف خط طرازان سابق برین بود که باقی
 در پیش آن عبده نوشته و ملائکه را لکن و از او جدا گشته خط طرازان بر کجی
 خطش نام و مفاد طبع کجی خط در باره آن نام صغیر اگر چه از جواهر خطش با طرازان
 روایت این خط را رسوا از ابا خاتم ثرکان بر سپاس دیده نگار در و ابی بکلفه تحفه
 نشانی که در خط را بر اسم جرم بر خاک حکمت تاده و بخار کسا در بر کجی خط طرازان
 و تعلق لطف متعلق می باشد در خطش و اما شکسته لکن نام میانی بخشیده
 و ثلث صفحی شریف قلم نوح بر رسته کاکل و رقا و جمال مجمل بود و خطان کشیده
 حقیقی برینکه در حوض مکتوبه مخلص حش قطع فرستاده اند چنانچه مخلص جود با حسنه قلها

عشرها لها در باره

عشرها لها در باره آن نام است مکتوبه قطعه دیگر بکشد اجناس شایسته و بعد
 زبان را نغمه طراز نواز نملک عشره کماله خواهد ساخت باقی لایم جلال انال لایم
 پوسته دماغ طبع شریف نشانی است که در کتب
 پوسته دماغ طبع شریف نشانی است که در کتب
 مفضل است بود لبان نشانی است که در کتب
 آن کم عرض اند شود که تا فضا قسمت نماید تا کم چشم شده شود تا لا لایم بسیار کند
 و الا این جوهر جزو از نملک که ایشان فرستاده اند اگر چه شریف شده اند که کتب
 و هر کس با فضا قسمت کند و کم بر بسته و کم را مخرج جزو نماید که مفضل قسمت
 و از خط این خطیه همان نمود روانی و برابر نشانی است که در کتب
 حصول مفضل است زیرا که متاد شد کان عرض نام خدام که لیس و مرکبات عالم مفضل
 بدماغ در نیازند لکن کم که از این قسم ترکیب نشانی است که در کتب
 کفایت شود و نام از کمال الطابف اجزاء بطور نیاید با از محبت قات است که در کتب
 شده بود که در جنت استانی از آن در کتب مکتوبه حکیم است که در کتب
 بخوبی اثبات است که در کتب مکتوبه و در کتب مکتوبه و در کتب مکتوبه

بحدس فلست آئیند از اطالت که مورثین سر ملازمان سام بود بر بنو نوح و قیام
 ناساز کار ز نور و سر و سود المزاج اخلاط مجور و جلا شات نکاشات
 نعم لهر بل ماده ایچو اده ملاقات خلق مواد که ورات میباشد فوق آنکه پوسته
 مرکبات صلبه مکاتب شرافیه تقویت بخش قلوب مجتبان و به بدایع تراکب
 انفس سیر قنار و اجزاء مرکب القوار بر جشار قلم اجازت اسرار شانی رضای دلتها
 دوستان بوده با اشارات لازمه الشارات قلمین کجایکی محرر دارند بدت
شتریکه در حاشیه کتب نوشته شده مفری بر مضامین بستان افزون
 که مرقوم کلمت شین بیان شده بود سیر طباشر پانص خوالش ماده خمر در کتب
 انکیر و صلوات انکین مضامین لنتیشر مملات فلاق و در کام نطقان جعفر
 حرمان شکسته مذاق نا کامر انفا نید کاجوئی و شکر کامیابی سخت کمت
 ورق کمر کاغذ صفحه کافور کونش مشک سار شام سیر شین و ماه پرورین دور
 حوش سنا بخش دیده صبر کیشان سفید خوشبو شرا بله مهر آرزو مندر انشرا پاک
 محبت پرورد و عبارات جانقویشرا ارکان ساس محبت بله کعبه حکم تریش
 بر او در استی مغفح معتدل دلکشی فی بود که طلب کلک ضاقت نصیب از سنبر لطلب

اخلاط مزاج
 در کتب
 نوشته شده

انفا فزین لسمات و فتنه و ریحان خطوط و عبارات و اجزاء مرکب القوار لفظ و سحر
 و ادویه قلیه نکات لنتیشر لمر فرج هر دوستان ترتیب منوره و نوشر در
 لولو جان قلا که بر شکم قلم عبور دم از لالی معانی جلا هر جان بله قلیه کلمات
 رنگین بر جان مروارید استمارات تلخیص کتب سحر تقویت قلوب بر جملین سیروری
 رنگین فرود و در خصوص شخص فلا بر که رفیق آن خلطون مقدار و بنا بر ناساز کاری
 روزگار گرفتار سوء المزاج عمار و مرض علاج استیاج و افتخار کشته بر اصلاح مزاج
 فاسد اعضا مشین جملین و شتر و دینار و بر شقیه کاشتر از اخلاط رویه افلاس فلوس در کار و
 بودند ب الاشاره مسل فلان کربس سر سهر بجهام ادویه چند که کتب شتر فرموده بود
 کسیر فزین لفظی

پوسته خوان خلیف غلت و فالبه زمانه سما و قیام صدق و صفا بود کونور سخنج دایره
 سعادت شین مفتح تا ناید بجانی بر چه جنان آن محزن اسرار ربانی مفتوح بار
 بعد از مدیت حاشیه قدیم محبت فطریه و تمذیب قلعه عقاید قلیه بر آت صفا سراسر
 حقایق آرا که منسب اوار هر ایه و ارشاد جوان آرا رضنه و ارشاد است صورت شرا
 مدعا را منطیج میسازد که در این اوان اوان اوار رضنه خبر نهر افخام کلام از طواف

در نظر خیریه که در جنت شام ساسانه از حوزة نشینان سید شرفدار که دیدار این بکنده
که سجد اعلیای ابدیت نماید بجای منج تو چنین محمود باد را که در غرض مقصود و حالیه برام نماید
و باز در مسامحت و مسامحت فرمودند فرغ هموم و الزمان انوار القفا نه نرسد
ارواح حاصره و گلستان خاطر افروخته اصداف آفتاب و نیک استان خورشید کوه
لیکن از آنجا که در نیتت بنا بر عهد و نام در کج خطره بال مطالع کشف نیتت صحیح و صاف
قیام و مذاکره مسئله وجدانی خیال اندیم نیکم اتمام در شسته تصدیق بود که کلام
از خوان خلدیر صحبت حاضران کامیاب است علی و بره منزه قیام جلیب شود و نیتت ب
محکم الایات عهد و پیمان را بر طاق بنیان گذارسته ساکت ساکت و عهد و خدای
شده اند سران نیز مشایخ ابرار سیر فروده خاطر شوقمند از دم سرد در این خبر بر کرده
اگر بعضی از آن سحر کم باشد بجز خرافات شرح شریفیست و شناسنی ملت مغیب
حسن وفاق است ایشان انظار ارباب عالم در پیشش قبول علوه که و مشام باطن نصیب
مواطن از دشمنان لغات سینه الفوحات منویض بزادانی معطر باک از آنجا که شجاعت
گلکستان شمار در او ان مباحثت صورت در برابر پرستان قلوب مستبان
جبار عجز از آب حیات و نظر بنیخ همواره خاطر شوق نظر هر بر ساید و ذریع طلب

افغانی

شرفا بیات معارف نجات پناهنده در بنو الامین بزینة الفیضیه بنده کائنات
از اندام و تن و تپان شمشیر از زمان شوقمند بر داحت و فلان العین و در و آ
خدمت ساسانه صمیم بشیر بطاعت مستکدر و قلاع حسن و آداب محافل را
قیام نماید و هم شخصی مختصر شود و مختصر از مطلق و فور خود شمشیر را مشافیه میبش
عرض در آورده از هرگز که در خدمت انصاف با بد معاشرت و مشافهان را با خیار
صحیح نجات شرف و در ایصال منفی سرور سازد توقع از خصمانه سیه
انکه پوسته کبر احوال هر سواد داد شناسنی علم و عیون حساب بود و محتاط نظر در درو
که نسبت اکثر بزرگواران از حکام **محبوبان** نیز از آنکه بر سر قریب است صفتها از در هر صفت بود
سلامت منبذ و در خلقه محمد افروز آباد در سراسر سلطه اصفهان معیار تبلیغ اودیه محتاط
مودت انجام بر راز خفا نون عمار علام و فضلا سر عیال تمام دار السلام نهاد و انما و کلام
میدار که در بر لایم سادات تمام بر این احوال با تقریب زیارت روز غرض و احوال از غرض
طواف اماکن مشرفه و ارداب این مرض خفیه سنا و کردید از لغز جمع که از شدت جمع از شناسنی
قلعه فرار که مرتب صرفت کامر با محمول سکنه از آنجا حاضر نموده معلوم شده که از در
جمع کثیر از صغیر که در بنا و پر در قلعه از خندان فوت و تلفه و غنای باران سلفی که

چون ابرقلمه قایل گشته بدین شهادتین دست رسول نقیبن و در قبله کتبا موقی
و در دین و شریعت مطابق بود تلول کریمه و ان طابفتان من المؤمنین اقلوا
فاصله بینما و ان تنهوا فخور لکم بار و سایر سپاه بر خاسته شد لایح احکام تبه
گفتگو نموده بمباران ایشان را با خود آمدند و بجهت نیکان خان و ایشان که مویز
نایز و بد لای عقلیه و خصوص شریعتیه ایشان را باقتال فرمان و جادویم بهترین حرمین
و منبوطه و زرفانی مندرسم حضرت تصفیه زلال عناد نموده بجای شریعت صحیفه
برضا برز که حضرت محقر و ستور نماند که اگر خان ملکشان تابعدار از دین
و مددگار شریعت سعید داعیه گوشتانی و دارائی و عطا و زیر صاحب هر دو سوار گشت
احمد پش را موسر حکم از فرمان روای باشد عجزه و مسفا که پس در حقیقت کارخانه ابله
از این حالت بجز و امانه بنا فدا الامر مربوط امید در تمام غیر و فرمان بر پیش نهاد
درین میان تغییر نیت که با مال جنود محسن و غارت زده سپاه دشمن شوند قطع نظر از آن
شهر فرمانده مصداق لغزش نشاء و تزلزل منشا با بر پشاه ازل منوط تغییر و بر کار
جانبانی بنیاد فونی ملک منشا و شرح ملک منشا به مثبت سلطان
لم بزل موقوف و مربوط و شان کند نشان مویز منسند است و شاید سینه استند

ایام الزمان

ببر است که بعد از آنکه دو صاحب دست بیکدیگر تسلط شوند ناموس بر بزرگ را امنیت
و بیکدیگر را اعانت عملی بزرگ و لاخره و طایع اناس از آنکه در مکت در میان با هم
حوادث میگردد و خبر که این خادم طیار و قتیبه را نسب به حضرت غانی نقیبن
سبح مبارک صفا فرمودند باید بحضرات کاتبین از راه دیندار و جواری و غوغای
حضرت بار بر انبره که در کتبا پشاه را به باقی پشایان با غوغایان حالی نموده
خود را بر انبره رساند و درین عجزه و موقوفین بوط ملکت نیندازند و لو
اتعم فعلوا و غوغایان بجان خیر اسم و بعد از آنکه عطا پشاه را به نهم رسانند پذیرند
و بر امر کس و بر آنکه نمونه ان اوین المپوت لیت العکوت سبب خون نهمه سلطان
بگردن گردید صاحب شریعت با ندر عجزه که موجب امر شریعتی از بنده است موقوفین
و در نظر الله میداند که در نظر مجتزه که کار نه متولد شده بعد حضرت شریعت و پشاه
نیز عرض اندمن رسانند که لکه که علاقه از تباط و چون بدست که روز از فریضه
عنایت شاه شاهه لمبزل بر آن حضرتین سخن بر پیش فرج قلام دولت عظم دولت
بقار و ملک که بر گشته درین او ان سعادتشان که ترویج قایل الطاف از دستشان
از شریعت عدم در عهد و حجت قرار یافته چهر طبعی استر خود را با آب و کبر حضرت محقر و ابله

اشعار و خصائص و از آن حکام قضای صورت نوع آورده کردن جان و وقت
صد در خلاص برورد مقیضات عفتیت صلب و خلوص فطرت است که در آن
که زبان بر بانی برض نیازمند و شایسته بر دازد و با بسوی خود را در سبک
قریب باشد که با که درون قاطع آنست منقطع سانس با بپندن سلام است با روبر
عرض است شده است که در آن بر بر هر آس که با در بر شایسته برادر
بزاران شکر که در تب و دو در عدم دین ایلا در هر چه قریب فخر و فخر و او را اولد
تا یون تا یون نام آور اولد منم که بر آ در جوم است که فروزان اشرا تا بر جوم
یکی در لیس اولدم چون تم عین فوج او سام از خود عالم آهنگ که نوبت از زمانه
چایسون بو ایکی نوبت همانند بو ایکی ساری نیز هم نامی که از دست تار بر آید و سینه
سای حضرت بر فرق این سینه پانزده **رقعه که بچه میزد محمد را این حکیم بفرموده شد**
بعد از مدتی در آن جا بجا بگردش آورده بر آید که در آن صطبه فلق و صوفی
میکنده استیاق بودنی شد یعنی باطن همه سام که بر جوش بر دستگار است که در
بابت که از آن عارضه مرتضی نشاط کرد و لیکن از آنجا که در لغت مفاد اول آمدنی
از راه پدر در در و زنده در مدتی پیش آورده با در ظاهر سبک زریک استیم کاست

الذی انشا

بر سر هر یک سینه اند باد و لب تاج نضای آن نونای غم در بر الم در کاسته دوستان کج
رم افغان نفاق سینه است که هر جا فریز بر بند بر جا نکلندش بیان دهند و ملک است
در است که هر جا نکلند سینه بر تر بر او کفایین و دیگر نام نهند تا همین خورشید است
که آمدن بنگار و علامت حسب خلق حسن و در شویوه جله در سلم دوست شین است با فزونی
در با کجای بخت زنیان بیان نشسته تا بر و عدم بر آن با حضرت مقادیر حیات بخش
از شرف نوبت زیاده پسندید

تا ساعات سیر و نهار در زیر قیصر و در آرزو نیک و عیب باه معلق و در قیصر نیک
بخت بلند جلالت و در در و اقتدار و شرف و از صند یا است بر تر نوبت سیاه طالع و کلا
اجلاء عالی با بعد از ترک کسالات و ادوات ساعات صفا ماطل که وقت نشان مقام
مصافات با حستان خلعت فرمان آن نوبت سینه و پس از نوبت سها
پنجاه سر زمان رسوخ نفاق که دقیقه تا بان نوبت شایر و از هر مجامع حجاب بود
اقران بان جوشگر نینسند تا فوسس تقاطع از مراد در زو کلا صلح اطهار
جو اکرش در آورده که نامه نامر و مکانه که امر در ساعت که هر سستی نزل
از فوط فعلق بر دست طالع احوال خیر مال بر نیک نیک در سینه مطبوعه و زمانه

که شخص خیال به سلام چو یکی حالات به سعاد در سخن باطن خاص بیان
 رفاص با نزد خاطر کردید فیض ورود از زانی در شسته زنگ در اوج
 ضمیر که دید از آنکس گفت خصوصیت سورش دماغ سازگار طبع کوک
 و از ترنجبیت نامنفا و کماکی مسلو که شخص مخالف طبعت ناسخ و مطلق
 کشته خوب نطوط شعاعی نیز معانی و سستی میباش مانند بقا کوی
 موالات بچید و سیم جلول مضامین موافقت پیش بیان بجز سحر سینه
 زمان مصافات نینداز اهدا سحر من ز غلظت نشان جنان و داد آفرین کردید
 که سر رشته محبت را در سپهر وقت ساعت بر وقت از دست نخواهند گذشت
 و از ترس این ماده گفته تا خلافت مظهر کردید که در پیش ثانیه لوراک
 دقایق دو ستار در هر سخن خواهند گذاشت ان شاء الله و وقت ساعت
 محبت و ولایتیوم ساعت در کردش و عتات زندگانی و ایام کار برانی بر روی
 خویش در افزایش بود و شاعر که امر از یک رسته ساعت شتر صفای
 الطاف معانی قرین اوقات شب روز رنگا مهر پرورد با باقی لام و لطف سوکت
 و حکمرانی مخلصه و لایزال بی

سطور

بیتها که صابره در غزل است

چنانکه قصاید دهور و غزلیات شور و شور لید و نهار و ربا عتبات فضول
 و بحر طویل زبان مرقوم غنایا امکان باشد شمت شتاب دیوان
 آفرینش اعنی وجود مسعود کرام در پانص روزگار و مجموع ادا و اراقی با
 سفینه مشون در بیای معانی آبر بر در با بر مملو از لای شامو ارباص سودا
 افکار که بر بار با مفاد و نه محو نگار رسید بر نیت بلندش را که در غرض بلند
 مطاف کر و بیان بدایع و روحانان لطایف است تمام موعودم
 وجودم را بر کرسی مشایخ و بر سر نشینش را که در جامه شایه مداد کعبه
 صفا طلبان مرده منور است بیت عتق میگویم و از نون ناز سخن نیزم سا
 عرق خلبت از پسین رفتنم شعله تجلی طور طور کلامش جلیغ خاندان کلیم
 روشن نموده و بیاض ضعیف بسیار لایح نهور پایش مشرق و مغربی را
 و اله متخلص فرموده اگر مانند قلم و زبان کز زبان مانند غنایک هزارستان
 شوم و غرض را یکی از هزار توانم گفت و در مقام که از آن شرمای تر
 رقم شود از ابدار در نیش صد آتش را از هر ریخته خشک میباش شفت
 نازک خیالی که تبار و بود معیار یک در برابر آن اشعار کا رخا

شعبانی و امکنه گمان در برابر متاسیب گزند و حرفانی که در پیش آن
حرف میزند حرف خفت در جنب لالی طمان جلو میدهند و حاصل آنچه
عنايت نموده بودند بدست غزال بود اگر از بارسان قطعند بل میباشند
سبب قطع برود شش مثنی شرف پوستان کسوت لخدش میگردد
برهمن بند میسر برادر کاسر هایت عصا سون منصفه لحد شسته
پوسته تصایح هایت و فخر و سدید و سر این میرافانست و ارشاد و مقدر
مشکواته خاطر شریف شعله افروز و فخر نمیر کلام از لغات قبات فصل الهی
در شرافات شمع لبقین تانید است غیر مستانه میا اندوز با بعد از شرف
دعا بر پایش شکر بسیار شمع خامه نعلت آنگاه نمود در روضای سر امیدار که در جوار
شستان و داد اعتر کتوب محبت پنا که بقتید قلم و روغن داد افروخته
شده بود در و شش بخش سر راه محبت و آنگاه کردید شرحی که شمع جعفر جبرایم محبت
عصا بر سر اما که در لطیفه و کیر حرفی میسر قلم داده از ضمنی که میسر
او فو کیم و لذت کوفه من لایخیز و ز نو با قطاسر استقیم تجا و زور زنده اند
نگاشته کلک اظهار شده بود در لایجا در بنو له جمع از حیره از غلبه آنکه قلم

و شمع با دیده کرمان زبان آتش فشان بشکوه دراز نمودند از بجا که

و شمع با دیده کرمان زبان آتش فشان بشکوه دراز نمودند از بجا که
عصا ران بزبور چراغ انصاف سلخا موش منطوقه و غیره لطفین البین
از اکتا لوعلی تناس استوفون و اذکالو هم او و زو هم بخیر فراموش کینه
بایت یاز نورست بنجر اعظام سسائنه ایشان روغن شوقم کشید
و منبر ایشان لایفقه فسیل ایشان آنگاه از دماغشان بیرون آورد لیکن اینده را
حسب اللامس خدام پروانه بخشش ایشان داده از تمام زیادت نمود
که پنجاه من بعد از از کجاعت در سابعه روغن مدانه و شکر و با
در راستی میزان تقیر فایده شمع کسایخ فقه بر خود در ادر قدم دیده کشید
باشند و کردن زدنی طرفه آنکه پوسته بزرگس و داد و مقاس آنگاه را برود
روشن و صیاح قلم را در برم بودت روغن کس در شسته محبت لاصدا
نموده باشند

شوق صحبت شریف موصد کوشه نشین و جرد خلوت کرین تا جدار قلم فنا
و صاحب لوار عصمه و فاجله اکثر تجرید و تسلند در دار الملک فخریدار
دیار دروشی و دافندار نیکه در ریتی شتاب بجارنا سوت و سیاح فضائی

۱

لا هوت رشتن بقی حقیقت و بکثر بظرفت صافی ضمیر که در صفای طبع صاحب
از یکستان شیر خورده و قافله فی که ابدان معر انور در دایره چرخ خضر از کمال
مقتضی فیه افاضه در یوز کرده بسندید مهر که از شریعتش غنم و در سیر
لذت هذاعت فرات صحر است و صاحب طبعی که از تبت نبات حب
و نه جو غل سندی فشرش عارفان لا معارف راه و سپاهام قامت حالش
بکوت القدر فرار آگسته بچو لا بحر شمس از اعراض آب و بحر پر است صورت
عاشقش معنی علی من اسلام و جمله فموجس قرین و ظاهر بپیش منظر آن رحمة آفریب
من الحسین عینی شاه هرا میرا عسنا به جدیت شتمه از ان ذکر تولد شد از انجا
که دولت باطن اشراق ملاحظ سامر از انوار تجلیات سیر بر غیب شود و لمعان بدر بوی
حقیقت شجر که امر در عالم وجود و مکاشفه از جناب با قلوب اعتبار و وحدت کزین دلائف
و خبر است حقیقت حال سلیمان بکر زبان مقال ندانسته جمع بود ان در صافی
رشت نمود و چون که در نظر طبع شریف از شرفی مصداق هذاباطلا و در بظورت
نیف آسانی زمین مطلق و طلسم سوم سخانی بچو به با و نار ساسه لیکر بجهت سخانی بود
رشد چاه عدد شرفی و در نوشتن ل غمیر کرمان برسم هدیه و بر ک سزار ساج حضور

کاتبه

کاتبه

از انور در جو که در عرض فخر طرف طبع افتاد در آمد چشم افقارت ان پویند
عرفیه که در میدان طبع در تبت بجز اصفا ان بخت است
بذره عرض برساند که چون در شوکتی که بکبر ملک آرکیش آرکیش جهان بر اعلت
و برق شمشیر جان ستان آتش افروز در ضمن مسر و توان در شمس ملک وقت با شرف
و صاحب طبعی که لذت زخم خورش کلو سوز اندام در و ما بچو لوار طبع شرفان
راست زین آفتاب خیره سازد بده فخرش طلعان سیاه اندرون بوده از آینه
نیج آتش بار خاک است بر رور دشمنان با دجا باشد دعا بقا عمر و اقبالش بر خلق عالم
و شکر شرف بر عموم محبوبان و واجب میباشد لند نند و فصد من ترا و با تمام اسرار
دگاه و چاه از درگاه اعدت مبتلک تمام ابام شرف فنام و با قدر هم پس طبعی
مرحوم دعا کوئی اقدام دارد بخصیص در بر او ان خسته فرخنده که معاضدت جنود نمایند
لا بزاوی بیشگر گشتی و دشمن گشتی فلبس متطلب عالی فتح دار الملک الصغیران
تیسر و گنبد پیروسی بندگان عالی ساج مضاف جلال مملکت گشتی شمس و کشور کشته فند
لمت محمدیه که در بازار جهان کاسه شده بود در و اوج طلای دست فشار یا فقه و لیکر
سلطنت و جهان بینی که پای فرسود اعدای گشتی بود در کوب چرخ برین بر آمد

وزیران

ان من انوار النوراني ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...

خداوند محمد آید که خدایان و جنات و فرشتگان و ملک و موروثی تا حق و کبری
 چشم کوتاه چنان خاک صفایان از انرا ترقیه و تهنیت لرزوم والا نظر حکم سر صفا
 بافت در صورت فراموش کردن حق بسکونه احسان کجا راست و خواستش
 مروج ملت از دست رفته در کم ام منب سزا امید که دایا کتو کتای غرض حله و اقبال
 و سپه را رسا که لغت و اجلاس باشد **و غنا منه اقبال لب**
 حمد و سپاس بقیاس رزاق علی الاطلاق را سزاوار است که کسبای سالیان
 کرده خاک سلا از جو پا قدرت همچون گردان ساحت آب است و ان انسان
 روشن طواصین دندان از چرخش اقبال بنامی برای روزی بخاران آماده نمود
 از قرص ماه مایه مایه برای چنان بان شب تپ فرمود و نباتات زکیات شمار و
 مطهره طبیبی عالم امکان و مرکز ابرو کون و مکان انکه از شوق لب دندان کوخیز
 از میان خاک کندم سینه خاک آید برون یعنی غنایم الاغیا و سید الاصفیا که توند
 سعادت سبزه انوار عنائش کلامی اصل سلام فرموده است و هم شفا بخش
 امت عاصی در هر کسرا پنجه و بر روح مقدس حضرت صبر رسول و زوین و آل علی
 او با که طایفه سحر جو باب روشنان در ک دست و آسایر و الاشارت و شفقت
 و در حدیثی که در این کتاب ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...

در حدیثی که در این کتاب ...
 در حدیثی که در این کتاب ...
 در حدیثی که در این کتاب ...
 در حدیثی که در این کتاب ...

و غنا منه سبجه خوله و منزهت لاکر الله

کرمایه خان زن و مرد اما همیشه و غنا منه سبجه خوله و منزهت لاکر الله
 سپاس فرود از نیکایه خبا سوس و غنایه الا و الا احباب رب الارباب است که
 که در کده عالم جودت ابلا مسامت غیر مالک است و ملک ملک ملک و ملکش نزه
 از نژادک سبیم و شاکر ک نور در زراعتا و قدرش کاویت کاری که از غره بند
 بر کردن بناده و انجم و خمر کبوتران برجی که در جوی شوقش مال فشان و مملکتان
 بجز اخلا و سبند در زرخه دایره غلک انکشت غلک صغیرش خوشه سبب و مکر
 کونین مای را بر او ان طسیرق اطاعتش خوشه کرده خاک از اراضی شوکتش قطعه
 زینبی است که از جوی بکار مشروب کرده و برنج پر در زرع فضیلتش در حقانی که با درک
 هلال نجوشه چسبسی خمیده رقبات زبانه نام از خاص و عام در بدی و کثرت و اقتدار او
 و اما ک شمشاد انک حبات ستمه عالم امکان در تحت تصرف و خستبار او بد
 زینبی خطرات نیسانی زمین سینه صرف ساقابل و خوب لالی نمود و واحدش
 قنات علوم چپایان در اراضی صد و را خپا و رسل و اجزای میاید معارف و اقبان

در حدیثی که در این کتاب ...
 در حدیثی که در این کتاب ...
 در حدیثی که در این کتاب ...

ان من انوار النوراني ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...
 و در حدیثی که در این کتاب ...

منک که از انده و غنا منه ...
 که در حدیثی که در این کتاب ...
 که در حدیثی که در این کتاب ...
 که در حدیثی که در این کتاب ...

پان درود باشد لایق جناب زکوار است که مقصد اصلی از بنای مریضه جهان
حصول حاصل ذات پاک است و علت غائی از اجزاء اراضی موات عدم نمودن
بکنای کوه نایبک او و صلواتی است بر آل و صحابه او بلکه که جعفر با ملت جعفر را
پسین سالارند و حقیقت در مصطفوی ملا نازل منزلت ابر بر بنا را قادر با دعوات
شامله شان نرسند با جهان چون روضه جهان همیشه محفوظ بماند و توفیق
عالم امکان همین وجود جوایشان در همه کس استی جریان بسیاری بهر جوی آب بی
ایشان گردانست و اطاعت شریعت عید آبا و جدی و موسی آبا و اجداد
حد و سامان و عبودیت و امان مملکت توفیق که استقرای قرای توفیق کرده اند مخفی
نخواهد بود که در زمین زندگی نشاندن درخت بکو کاری شمر آثار بر خود ایا
از اطلس است و در زراعت گاه دنیا که مریضه آخرت افشاندن تخم رستگاری
سبب دراک ربیع رستگاری در وقت عصا و علمای با علمیه و فق و صحیح شریعت
با میر صوم خان برادر میر علم خان مورس که لیوم فرستاده بود نوشته شد
چند آنکه با قوت رفائی در کان از فیض صبغة الیه من احسن من الیه صبغة فرشتان
و با و لیوم پنجم در حدیقه خوار نک پیروزه فایق لونه نرسد آنظرین باشد

مردمان

بدخواهان از فشار پنجه غم چون دانه اناز قطره خون و سپهر چشاد بسان نارنج
بارنج و شکر برنگ رزدی مخزون باد معین مویه ستان سرای غلت و ابتلا
اعنی مفا و منته شرفه که بدستاری نامه از ریاض مودت و اقطاف با بود لایق
و لیوم از روی الطاف اهدا و تحاف شده بود و غرور و دگر بنده طبع شوق شربت
مانند اناز خندان ساخت و برنگ لیوم صفا شکن نخلکامیهای آیام همان کردید
امید که پوسته بردن قیام مخلصان از آثار حصول مراد است و میوه ای نسل حاکم
بر خود دار و کامروا باشند **رشته که میرزا طوفان شمر نوشته شد**
حضرت انوری رای صاب ضمیر کلیم کلام سلیم انفس زلالی شرب ضعیف لطف عرفی
عرفان مکسبی شاکر قدسی طینت طلالی شربت اهل بیت بافته نرم شای شربت
سلاطین خانی مرزا طوفان لطف الکر حافظ شانی و حدودش بلاکی
مخلفه و مختلفش باشوکت شان باشد بیت الغزل دیوان نظر بر همه قصیده مملو
ان سلمان فطرت با مکتوب مسود در ساعت صدر سیر اکتی جوش صفای معانی
در دربار لطافت طوفان نموده بعد و سخنان نش در میدان سخن گوئی کوی شربت
از سبحان و جان ر بوده ناظم سلک کوهرا که منظومات خود را با این نظم

باین نظم سجد بر خود را برینک میزند و اگر انوری مهر انور با مطلع این
معارضه در طلوع خود را از نوای آفاق میکند مضامین غیر متدلیش که پرورده
صدف طبع نامی است همه در تیم است و اطفال نور سیده معاش که زاده
بکر فکر کرامی است از رضاع اصلاح غیر ظلم آنچه گفته اند بسیار خوب و همروش
و مرغوب است انشاء الله تعالی انفر علی حضرت مدوح بر سر لوحه و زمره فطوح
کیشان باینده باد **جواب کتبه پیکه با بدیش روز بر منب که نوشته شد**
پوسته مقالید در آرام وزارت و اقبال و مفاصیح هرستان سعادت
و مناعت و اجمال دریدار بندگان کیشان عالی بوده کشور آهت
و کامکاری از نظر جنود حوادث مصون و ممالک محبت و بختیاری
از تقاول شکر قن مجرورس و مامون باد بعد از تقدیم مراسم آغاز و کریم
و ادای لوازم خیر و تقسیم مشهود لای ملاحظت برای عالی میدارد که صحیفه
شریفه والا و انتقه منقده علیا که سمت ابلاغ و اهدا یافته بود فیض و رودار
و از مرده خسته ذات که کمال فدیت تمامت سامی ساغودمان را بریز
باده شکر بردانی و دامن بر ملاشون بگلهای رنگارنگ بجهت شادمانی خست

نورین از انوار

زلف و نیاز از زکارم خلاق مخلص نواز انکه پیوسته بکلید خانه لکش ابواب است
بر چهره دوستان باز و مقامات اتفاقیه را نکاشته لونه صفت طراز سازند

فلان عدد شرفی انجم لمعان که از دار آفر
عظمت آسمان اکر ام و نجومی ختم الکیس من الکیس بر مبر اهدا شده بود رسیده اند
آباد هر چند که طبع جو اداسی در نقد حال مخلصان بر بر بهانه پاشند لیکن در نظر معاند
بزرگای کراشای محبت باغبانی باشد و نقد الثانی که از خلاصه اخلص خالص برآمده در دار آفر
دوستی تنگ قبول فلوس اهل دل رسد بهتر از زرب کابل عبار مکتوب مودت است
نخواهد بود

بزره و عرض بر حساند که درین عهد خسته و زمان فزنده از مرده دارانی و مکرانی ملک
خراسان بر بندگان صاحبزانی شکوفهای شکفتگی در حدیقههای خالما شکفتند و در شرف
دیده نظران ظهور فرخ سلطنت روشنی کفایت امید از کرم پادشاهی حقیقی نوشتند
انکه عنقریب کیمین فسیح کابل در کاتب اقبال و ساغر حکمرانی باغی اقبال بوده از جنس خستلانی است
تا زبانه و در لب سیف بندی رنگ زدای نیست ملک حلق از پیرین خاسته براند
خطا کاران و بزور بازوی غم اباد که کشور فلوس است و داران بشند

چون وزردیوان مضامیر کارخانه عظمی کل ششی نطقه تم هدی قسم طرز کل
 نقد بر نشان در شان جهان بینی و بر لیس بلنج کبی کستانی را بنام نامی این خانواده غرض
 نکاشته و چمن تولای خاندان پیشرو و طایفه بر کشتی است به عنوان آل طه و کسین
 سر رشته قیصر و سبط امور عالم حساب کفایت و شایسته بار غلبت باون مابار گذشته
 مانده برای مصطفی سنجی نظام کل بز دست صحت خروانه لازم فرموده ایم که هر یک از اینها
 را میت کیش که کله از همیشه بهار دولت جاوید را سر او آراوده و از شیشه صدم تقوی
 بندگی این استان امامت نشان مومنه لاده بوده دستکاه سلطنت سیمارا آسمه در
 و کش و تمام دین و دولت بحسب بلای و بد پر تصف باشند نشان و در محض فریب و قوت
 نشیر سازیم و بجز تصف شریفه بحسب لوزیر از بنی آرائی قامت قاپستان پر داریم
 چون در نولوز بر سابق دیوان اصلی که بقضای آن الانسان لطیفی ان راه استغنی هم از حق
 عنایات پکران خاقانی پوشیده بعد از این کار فرمندی جواد عمل را بچشم خود معاینه دید و بجز
 سرانگشت هزاره از فرزندان اندر سس که جهانیان بلد از عاقلان انگشت قبول بر دبد بگشت
 مردم دیده بش از آینه خانه زجاجی جلا و وطن و ترک جلا کرده در طوقه لیس خیزه قلن نوز
 کردید لانه قیام کبد لاش موبالقا برلو که امتیازش از این حلیل قرین شرم خیزه کب

در این کتاب

و تکی مانند استیازید ریز از فوج کوکب در ترش طوی غلط است شسته انوار
 ان آئین سبقت لهم منی الحسنی از جمله حاش تا بان و پر تو لار است بقولت بقول
 اولیک المیزون از و منبالت حواش جهان سپید از ابتدای فلان بر تبه علیا و منیب
 عطا و رور است یوان اعلی سرافراز از وقوع این امر کفر در امید و هم بر چهره
 عالمیان باز فرمودیم

چون پیشوا و خاخورشید و نظار اقدس و قرار داد ضمیر منیر مقدس است که جمعی از
 ندگان اخلص آگاه و صوفی لادگان درگاه جهان بنیاد که جهیب نه گستان امامت
 نشان بلایه سر غندی و غبار عتبه علیه و لا را کلل که جواهر دیده امیدوار فرمودند
 ساحت مصداق کلهم با سلا در اعیان بلو صید از روز نیاز در بندرگاه بنده نواز
 سر برستانه عبودیت که شسته از این سرزمین سر بر سر استان اخراشته بنده نشان سلا
 بنید شفاق ممتاز و ضمیر عنایات سرافراز فرمائیم مصدق و انتقال صورت احوال
 صفی فیکت طوقا پوچر بنیاد یوان اعلاست که همیشه بن مقلد چشم برین درگاه
 وحشه و ابواب سعادت در هر باب ازین کلا س ملد کید و ایراند و حشه پر بر بریدر
 سیک سپان این استان و مقلد قلاده غلدر این خاندان غرضان سپید لانه نشان سلا

بریند بلند و لقب از جمله صوفی درگاه جهان پناه سرافراز و مبارک و مقرر فرمودیم
 من بعد این لقب را علاوه القاب سابقه در ارقام جهان کردشاهی و احکام
 کتبی خود پادشاهی نموده باشند

چون بزرگستی دپردوان نقدی روز بزرگستی محاسب صبح و صبح که کردش
 کلک تریست منقح جمع و خرج جهان کون و فساد داشته و صفات خرج متولی
 بنقاط و زمین کواکب و کلمات بزرگ شده فردا هم ذات مقدس نواز
 تا یون با پیش فردا هم جهانی و دستور و هم در پرستان شوکت کتبی ترستا
 و بزرگتایات داور ازلی و میا من شب سنجان محمد و علی که
 ضابطه امور جهانی و سر رشته قضا و بط صمام همان بلا باعث نظام
 و علت نظام مندرجات طلعت بنام نامی ما جمع و آما ده دولت است
 بر از ذات کامل اصفیات افراس از عدد اعداد و حریطه حساب
 ربا ده گردیده مایند در از این عظیمه و الابرمتت تحت خرد و لازم
 فرموده ایم که هر یک ازندگان راست قلم و ضلعان عقیدت شیم که مفوده
 زندگه را علی الدقت اتصال بجهان نیکو خدای سبحان فرموده جمیع حیات در راه
 به سال اولی ۶۵۸

چاکری این دو و نه و ملا نسج دانند نام از روی راستی سر بر خط بندگی این پرستان گشته
 کیفیت انظار را در صحنه سینه ثبت و درج نموده باشند که احوالشان با سجایزه العالی فرود
 از سببشای و روزانه حسن بدندان بلا تصحیح قبول و عطف بی اندازه پادشاهی
 مصداق انتقال حال نیکو مال سر بر خط بندگی با قابیه است

از آنجا که انظار کارخانه قضا و قدر و مناظر نظایر صفت منظر ترقی و فن امور جهانی و منوط
 و در بلا هم نام کتبی و کتبی را برای جهان آرای لواس تا یون با و اگر گشته
 و نظام کارخانه عالم امکان و روش افزای پویات معموره دین و دولت ابد اقران
 بذات کامل اصفیات افراس حواله داشته سخت فیروز سخت بلطنت در آرائی ابرار
 بجهت سمنیت با نوس اشراف از جمله و در بیم فاند هر و فرما در اول امور جهان
 از تارک مبارک افراس سر بلند بر کرامت کرده و از فرضیه بهار پیرانی مرا هم پیرین
 شای آثار او است خرمی در صدای قلوب عالمیان پدیدار و از چشمه بار عواطف از صد افزون
 غل الهی آبی تازه بروی کار آورد و مایند شکر اندان بویست سپاس گذاری این عظیمه کبری
 بر ذمتت خلک فرس لازم فرموده ایم که هر یک ازندگان عقیدت کتبی در حق
 خداوند نشان و مظهر خاص خاندان ولایت بنیان که با با عجز الشیره کتبی و سنده کتبی

مذاحت ما بنسبت که این مویبت عظمی و عظیمی که بر زمین است لغیر غیر
لازم فرموده ایم که هر یک از دل و او را نصف شکر و دیگر آن نصف کرم که
در عمارت شمعش تار و نوا میسر بهر مانندی زهر بلند و کردن فلک زهر بنسبت
معدنه پیش و پیش کبرک که طریقیست ازیم لکن از آنرا بر خندان محمد علی خان
چیز از روز و روز با این ترتیب است
و معارضه نمودن این ملک را یوان قده خرج منقش علی بنی است شست که بر اثر
و طاق و لقا آراشته خوشی بر و مورسین که لک است آینه خانه
سجده نماز را بنفشه و شمیران آراشته و بنفشه عمارت بن
اندک که باقی ذات بجه بر آسته بهار را در کفر نشسته که با چهار باغ
صانع بر صبح که رنگ آینه نمود و بهمنس کلکش مقلد و الله رض نشنا
بطباطین و بهایق بنیاد و کلم سعادت اد احداث منظر چون برین سه صحنه
فرضه و این سه دولت و الله که سر کوب حضور و بنیان ایوان این سلطنت که بر
بیخ ترا طاق راه مهر ساخته در روز از این عمارت عظمی و شکر الله است بهجت که بر
همت شاه لازم فرمودیم هر یک از دست کیان که در زمین میزند

مانند سر و آرزو

مانند سر و آرزو ثابت قدم و در جوهر ذرات مختلف چهار توام بنسبت
سر سر بر بلند و از افلاک طافت و خفایت بر بنسبت ازیم از زنگار و صفت
حال سیکو مال مرزله و محمد مخلص بگوگ شده که عت ضمیر اینجا از صفت
کتاب بنسبت و بنسبت عمارت و بخشش باب که بنسبت و بنسبت از روی
فقدن نظارت کفر بنسبت عمارت مبارکات و لقا در صفت جنت پندار که
ازیم ذات العبادات لم یخلق شلما فی لیل و است بشا لویه فوض و مرجع فرود
طافه غیر از لقا سلطنت عمارت که شرف و کرامت حسب اتمام و بر
کیوان مقام مواران بنسبت طراز شمار فن و کرامتشان فرود و شرف و شکر
و تقشان که امر از شک و کلام و جهانان صنایع پروردگار مکارش را بر لقا
صاحب بنسبت عمارت و عمارت در زمین

چون زمین است از در و طاف سر بر صحنه ایوان که لقا
و به سعود عالی زینت پذیر کامیاب و کلامه و وجبات جمالی و جلاله
و عمارت این شرح لقا بر سر راه امر که سر راه در زمین صحنه و بنسبت
شکر الله این عمارت عظمی و عظیمی است علیا لازم فرمودیم که در بنسبت

و نسبت قیله بقیله نیستین کوشیدیم بفرمانیم که حافظه شریعت است از انوار کاشی که در
و در سنان مذهب پیاپی در حسن معرشت کنگار در بر سیم که در از کجا حوض انوار
منوچهر صفت تعیین مجرب است که از وضع انوار ضمن شرح آن صوره که در مضمون طوطی
بر بندر حوض انوار نشین کجاست بخواهر که مکه و الدین اولی و سلم در جات بر کفا
و در آن خطا است بت نوشتال نفوق در کشته بشهره از بتدایر با سیم نیز از کجا بر سیم
در ماسدق و قبال ملک اولی و تبرک بشهره صفت از مضمون است که در مضمون طوطی
همین نیز بر این مضمون است که در مضمون طوطی
خداوند با قاعه ذات البروج فلک قمری در ستارگان مشابیح بر نیز در صفت صولت
اپوردم از انوار سیم که از انوار اعداد از تیر و در و در سنان کجا است
این است نادره همیشه لال می باشد ما نیز بشهره این خطی نظر بر مکتبت علیا در م
فرمودیم و بر کوشش سنان را نسخ بقیله که لا فرما از مکارک بر سنان بر چه سیم
و جوهر ترش شعور از بارقه تن احوالشان نمایان باشد ایشان را بهر باره از انوار
فرمانیم از انوار که در صدق و قبال ملک کو مال لایست و شوکت پناهیست در کجا
نظاره شوکت و اللاله قیاسان کورسته احمد لور فرشت کسرت پناهیست تا کوشید

و در مضمون

بکمال

بنا بر کوشش زینت نقاب طایفه مظهر در پیش راه طایفه شریعت از کجا
بر کوه از انوار کجا به کوشش دولت کجا بر کوه دولت که مالک است بکجا بر کوه شفقت
در مضمون شریعت فان بر نیز مضمون در مضمون او بر کوشش
همین نیز لطافت خض از لطیف شریعتان ایندولت و لاله از کجا کجا در مضمون
ارم و موصل بحر خزار این شوکت عطر از صفت شریعت فیض سنان بندر سیم عالم است
لله اشکر الله این مکتب عطر بر دولت عطا لازم فرمودیم که هر یک از کجا
بکوشش و صفت کوشش در مکتب شریعت که بود و در ان نیز بر کوشش سیم و در کجا
از مکتب ملک بکجا بر کوشش و در کجا بر کوشش براتب طایفه سیم و مکتب
بر کوشش فرمانیم تا با سیم تمام مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
بعد آنکه بشهره از کجا که صدق و قبال ملک کو مال لایست و شوکت پناهیست در کجا
بکجا نظر مال لاله و شوکت و شریعت لطیف سنان است از انوار سیم بر کوشش
در سنان و سنان و قاپودا لاله مکتب در سنان و سنان و سنان و سنان و سنان
بر نیز در مضمون مکتب
لله لایست و شوکت پناهیست در کجا که امیر الله در سنان مکتب لاله و شوکت

و انچه واکه نه و الله تعالی بر محمد خان بکلیه یک و در اسطوره بر آه بجا میر
نوجبات طلاقه مس غم آستیا زود در جبهه خاص نمیه بدانکه چمنه ز غم
وزمان سفینه در قمار حصول خسرو بجم نقطه صحر و حکام بزم آرا از اصحاب
و هر یک از پروردگان قوه تمایز پرا بیا سوا ان از نمانخانه کون
بعضه ظهور آورند و هر یک از عصمان و شکار در مساحت کله در همیشه بنام با نوا
شجره بوده و در امر از قبا چانه صنایع امر کوه را خلعت نکین خارا بر شتر
و دشت از جوش نازکس بنسب قصبه شیشه اندام آمال هر یک از تربیت
بهار لطافت تا بون بدر زم ارم نظم و الا بهر باب کفیم بر اینست و قامت
انوشان از استیسه کینج نزلت کرانایه و انچه که چهره چینه در دستر و سر و انداز
و قامت فطرس و بلباس بکریک بکریک در جاسر و من در داده است چمنه
تو میر از کفر است سر مجور و موم از اینچین حضور و اندام بملایه و سیکه چو خورشید تمان
و در فیض نور زودیکه محروم ماند هر یک است خلعت تشاب طلعت مبله تا کینج
بجبهه نیاچه ارسال فرمودیم که در روز نوروز فریور سلطه از ابرایه بر شتر کار را
ساقه میاید که در از این جنایه خاص که در باره انچه روز لغز است چو

از زرم جان سپار

از زرم جان سپار چمنه نشود از زور امید و در نظر و من مملکت کوشد
چون از زور و زور کینجوز کینجوز آفرینش که
نحوار و به مخالفه شوات و الارض کلیه قبض و ببط امور جمهور در کف قدرت است
ابواب تکلیف لیسر از جهت بر و در نجات با کینج با کینج ده و زور کینج
خازن کینج ابله که بدلول و عهد و مفاخ العین بقتل است و کینج کار نزدیک و در
دریدار ادبه شیت است مفاخ خازن روز زمین به برت کینج کینج مایه داده است
همت طلاله زرم فرموده ایم که هر یک از چاکران عقیدت منته که کو هر کرا نجا
اخلاص در صدوق اشوان بنسب خرف و لولو لا الحسن اخفا را در تملانو
و بهار شک فرما در کینج ساخته بسته بر این خاص ممتاز و بخواه لطف کاکون از زور
فانیم از انجا که صراق بمقال صورت حال میر از محرم حساب خزانده عامه است که
همیشه از کفر حشر حاش تنگام را بیکه رترو و اخلاص نره از است در فله ن سنخ
یکصد تومان تریز بر روی او افزوده ایم که از زور مهید و ار سر بر است کینج
قیام نموده نقش در دست مقلد بر نقد بکوش که بر زمانه بیهوده
از زور که از جامه خانه لطف قلدر بهمتا با ای

آه کوه ۲

بخت بلند و نمانت فیروزه با نظر از زین پار و آرا و لباس سپاس سلطنت و فیروزه
 مطراشته و در مکه با سرور و کوشش در بهیمت جبار مار و شوق اکلیدر و خرقه داران به بار بار
 ترک فلک شکسته بر نیت نیت دلالا لازم فرموده ایم که هر یک از چاکران
 عقیده مند که شخص لغدش از دستش از روز جمعه شب اند روز در بر کعبه
 و در لباس مگر نکاحه بود قلمه صدر نکست بجایه شود آورده باشد ایشان را
 بغنیات شاهانه سرافروز و بر شوهر احوال را پراپیش خلعت میسایا
 فرمایم بنام علی شمه از رسم خدیو شاه مرعاج صاحب خجانه کرده از تبرک
 خلدن خلدن مبلغ بر موهب او فرودیم
 چنانچه از روزی که همین کرم علی و عون غنیات و اورسپهنا نگین سلطنت و کرامت
 بدست طالع فیروز و خاتم سید با نکتت بخت جهان افروز و نواب تالینخ مادر راه و بخت
 نیت و الله لازم فرموده ایم که هر یک از نگینان قدیم که غیر مهر شاهان و خلصه سلواویزه
 کون جان و بندگی این دولت ابرینان نقش ضمیر بجهت تو توان کرده باشند ایشان را
 ببطایا خاص سر بلند و ارفنیات شاهانه بهر ساند سازیم لکن از نیت دای
 پوشش شیر که معیاضان کند و زور خشت را بر تبت بهر و لاس سرافروز فرمودیم که

در مبارک

در مبارک که در روز بخت اعجاز شده بلو از امیر نور قیام نماید
 مولانا محمد زکریا بر اند که مکتوبه که باضام هر لوله دعا اید ایافته بجهت وصول
 تمیمه باز و اضرت و تبت الکلید و نیت که دید درین او ان فیروز نشان که فیروز
 از دستان نجره رات و جهه نیت دلالا بود و القار را به اید اعلاء و او استبر
 و فخر از انزین تشبث بکشتیش از نسی غلبه و افاخته استمداده نموده
 کسین نبره صدق است و علیم شیطان کاسیم ذکر که ضربت فانی
 فراموش و از قند را بر تکاب چند و چوش که نفع آنکه کنگ
 خراج اهر بیت یاد بود با مدد خوار فقر آره که شاید بسیار مگر از دم تیغ
 فولد پیکر تیمو طالع غایبان که جوهر فیه با ششید و نافع لکنس از اوج
 و صورتش در عالم و هم چاک افکن قلوب اجرات جلاله بدر برده ما خاشاک
 را بر سیدب و ما شاخص که در زینتات نبر از زکات که احش تا نماند حضرت
 داور مقدسه پیشتر مگر قیامت از خست و ظفر طلیعه شکر ضعیف شکار
 خطه فر و مضمون کریمه و آیده بجهت لم تروا سپاه خیر را پیشتر و پیوست
 اقبال و سرکوش اشم الله علون و الله معکم و لمن یرکم عملکم باناء

منتهیان لایر سامعه افروز خلاق حقیقت مکان بوده آمدن آن کس که برین
دلید که کاروان دژ بدام که را صید دلبران شریکها رهبر او و فوج عیان
سبک با افواج قاهره نظرمینا کتیب لای خود و اسفند هم بصیرت با الهی
کتیب و کفر بخیر از خود و کفر که باذن سلطان اسلام و لایق در ارضای
علیه آلف اخته و دلتا کوس قبایم فرور زم سازر بلند آواز و لو کتور
کش که فلک فرسا ساخته از ارض اکتسرت حرکت فلق شرا ما خیرین
لشکر کتور جنگجویان امیر و عسرت مشیح جهان افروز درین صفت
بهواد امیر شکوایه حمایت از در ارض فتنه مضمون و کافه خلدیق که بدین
جنات خاندان اقطا و قهران قهر عالم نامون بعد کار مالک مملکت و فطرت
حقه در عسرت رواج یا بد بر ز زنگان عسرت علم که سالکان مسالک
و طلبه رضا سجا لایه لزمت که چنانچه لشکر ایان به بدل جان و ارباب
مکتب لایف مال در کلا دین پس ذخیره لایه و عسکرات پیشتر ایشان
بقره قرت و قوت دست رعایت ملین و به راه کردن فوج پیر دست دعا
که لشکر خصم اسکن سوا و دشمنان بهتر از این پیشه لایه و یار غایبان

لایه و یار غایبان

لایه و یار غایبان
خداوند بختیار در عار انقیاد تیر و بر کات انقاس منینت اس الفقه
حق شناس اسباب نصرت فخر در نگاه حصول جلوه کرده است معانی
انضامی ماب در لایم ولیالی متبرکه که نام فضل در ایشان و صفا و در وین
که در هر که جهاد نفس سرور را بدرع و در احوال عسکرت و سلطه صلاح در دست
جوشن دحاشان جز در افعیضا و حینه و لایه سهام ملبسته و سهم لایه
در ظلمت شب انبیره قبه خیر تر کنده شده بر هف مزاد کارگر آید
باشاره حرز الحامد که در احوال ارباب مریسته و تقاموس قدرت
رزق احوال کتور فتنه مکان مطعم حادثات لایه از کرداب کتور
از دست غریبان سبقت لایه خصم لایه شمول از شیشه و با عسکرت
همتشان لایه حیات عمر و حمله کیشش آتیش تمام بناید در حوام و حیات
عسرت مساحت و سوا کتور با عسکرت ساطع جویند و قبح دایان لایه
دعا لایه ساخته کتور و لایه عسکرت فرقا لایه عسکرت متجدد ان صواعق
و عسکرت کتور لایه ملکوت است لایه کتور پویندش بر لایه عسکرت لایه

بروز با زور تا نمید آمد و وقت بخیزد و عازم قسطنطنیه بر لاله ازند و خاک موضعه
ایرازا با شمشیر کشیدند و هزاران از لولوش وجود اعدا بچوگند

پناه سده استوارت اعظام میرزا محمد رضا مشهور
و کله شروا و آغوز و آسبان و انالی شهره شمس متداوله بود و فقیهات الهی موقوف و بجهت
خدا عالم است و موقوف بوده بپرسند که در بندت که فلان روز ایران بزرگت
فوت کایا مطهرت میرزا محمد صاحب داشت هر روز امر عادت موقوف نصیحت
سبحان کار گذاران اندولت مله شمس با محبت شمسیت هر روز موقوف است
در خواب نمیدید و از میزان عدالتان جو بار که آن خیمت فرکتی در ضعیف و کبر
از خیمت از قبایل شان یک کلمه دست حضرت بر بر نیزه و برنا و پیر از خوان احسان
بکار و از خیمت حکم می خورد در لاله امفاله نملک القلام ندا و لاله امین التاسر بصیحت
و کنگش عظام خیمت شمس و در و سایر این فرقه حق تلاش خلق خلعت سلطنت
از قامت اقبال نوبت سابق اندر گذشته ام سلطنت و پادشاه بر خیمت فرکتی
و شمشیر ملاد عراق و فارس و آذربایجان به دستور یک نوبت سابق
بود بجزت مهر فرزند خیمت سکندرت خیمت آسمان سخت مطهر فوج او استیاده اکرام پناه

دلیل اولی و دومی

و منظر کریمه و رعنا مکانات علیا ملک و ملت و دولت سلطان سلطنت
شا چهارم ثالث جلد آمد که جوانی حضرت از لولوش فلان یافته ز کوس منابر
و جواد نایب با هم سرو نام نام آن قره جبهه کنورستان و فرقه نایب صیبا نایب
از ریش پذیرفتند از آن کس سحر یکت بود و فقیه سابق لقب
متعین شده فلان و فلان در خدمت حضرتش مامورند مایه مضمون قسم مطوع
در مجمع عام گوش فرود و نزدیک و ترک و تاجیک ساخته وضع و شریف از این
منشور و بطایف التمس نظر سازند و هر چه بخواهد

انکه میرزا محمد رضا حضور بقایا بنیایت سجده موقوف و جو اطف بکران و موقوف
شسته بر لاله که در موقوف بنیایت است سلطوات تجا بهر لاله فکر فالتی
پیشان و از انابت تو بهایرتش در متهار محرقه قرین کالبد بر اندیشانه
سیف غایبان سلولان هم و موقوف موقوف پیشکد بعضی از بنان مع کلف
انکه از برار موقوف نزلت که هر ناخوش مملو بطیب محتاج و وسیله هم در پیشکد
هر چه از تهاب مملو این جز بکفر خون خصم فرود نمیشود و استغاثه نشانه کادمان
بر بونگش مرگین بر نیزه برد اما چون تو ظاهر سندان عالم صورت بر مملو

در کتب معتبره

در کتب معتبره

جهان عرض و طرز را حفظ صحیح و از آن مرض است و قطع نظر از آن
نحو طلب مطلب آنرا که بر کثرت ثواب آن استان البته نفع ثفا و نجات و
که از وجبات آنرا که فیض آثار انجام باید در علاج علیله آن عالم امکان که
و ماده ایخواه خلاصه در وقت همه اصول رقم اشرف سوار خلدن سبب از
رستایه نعت بر است در رک لغوی استیم بکنفر از اقطاب سر نیز کار نموده و در آنجا

روانه از در معونیای که بقا نفع طلب است

لکه نام در سلطنت بر زو اعظم سکران و تو جهات خاطر پیمان
یا فیه بدانکه که از آنجا خلق و تقویض امر سلطنت و جهانبان مصداق قول الملک
و فرخ الملک من نشاء حکمت ازین ششاه لمیرل مربوط سینه در سلطنت
نشان و جوشا و ملک اللیام ند اولها بین انفس مصیبت نفع کار که در آن
رو رنگ جهانبان و سر سلطنت و حکم از بدات اقدس اعظم تر که در
فروردینت خیره تخت مظله لار و آتینا حکم چنانچه لایق و نهانها مکانا علیا
انکه شخص معترض در که که خیمه طغر بر عین سر و دیده در تو جهات
مانند مهر افور که جهانبان در و ملکیت پرور خیمه نظام ملک و ملت با

دکتر در

دکتر درین دولت و دولت شاه حکم شایسته همان است و در همه معنی
در کیش پذیرفته روئس منابر و جادو نایز بنام نام و کسم ساسان قره باصره
شهریار و غره صیبه همانند از زینت گرفته خلدن فاختره آفتاب مشک او سایر
سر کردگان خیمه حضرت نشان شفقته حکم ایون در رساله که معنی که حکم
و خلدن خورشید منون با باین نام است تقابل منعه خلعت لایر ایون
اختیار رقم اشرف سوار منون که نفع رسته موافق ضابطه و دستور معترض
از آنکه خلدن سر کردگان با ایشان تسلیم نموده و هر روز از این عظیمه نعت
شکر از در تقدیم منعه و سکون نام در در از نفع بر زینت صحنه و نفع
و نشان شاهانه طبر از زره و خاطر خاص و عام سلازین معنی پذیرترین
گردیده حکم و الله را با طراف ممالک آنجا **بلکه حسن** در از در
لکه ملکه محمد حسن بدرس هر از جود از قبالت معنیات و جهات
خاطر با اقتباس انوار امید دلار نموده و بدانکه که عرضیه که فضیلت سناه پیمان
اصلاح و تخفیف مطلوب حسن عقاید و خصوصاً او نموده در زینت و تزیینات لطاف
بره کاف و وسیله تکمیل شفاعت برینج صلا که خیمه بر سر سلا حکم کن در باره

مضر در ششم اما کسره عارضه است اندر کسین کجاست نه است زیرا که طبیعت ایشان کما
 و نیکو سپاس و در خبره دنیا و زاده معاد ایشان آنقدر مختصر و جامع و خیر است و از امثال
 آن مضایق است عارف بقی و دلفاق و دقایق میسند پس بره است که بعضی باین
 درجه و مدرک است افادت منتهی انوار صیاح فضائل قیام و از خدایق و تحقیق و یا فخر الله
 عوارف ترویج می فرمودند شبستان ضایر خاص و عام نموده در زلزله کشتار معلوم
 طالع حطام و نبویه بیستنه تا مغانم سلم و جبهه الله فرود آمدن منور بصورت مطبق تو در
 مبرق فلاق در ششم **پناه محمد حسن خان در باب مفسرته ابدله فمفسرته**
 چاه محمد حسن خان باقیه باقیه که شجره در باب مقدمات ابدله و روانه حسن
 خودخواهانه از خود خا بر ابرار اصلاح بعضی موهوب و در فضائل کاشته خانه اظهار
 بود که خبر از ورود مومر الهم مفاکر بینه لوح الی اسپر کتبا با کلمه و الموهوبه کینه
 و جاد هم با ترمز حسن آن طایفه و بره هر برتر ازین و ترشپ بقبول متابعه و افکار موهوبه
 لیکن اندیشه نیز از سواد کان الیچاه و بر ابرار تمام تحت روانه هر است ساشیم و لغوی
 سفارشات و تبلیغ مضمون کجاست انصاف چاه نماند بعد از کمال صحبت معلوم شد که بجهت
 ما ینفعکم نعم ان اردت ان نصح لکم فان قوله لیتنا با لفظ فیه کفر شکر است

نعم ان اردت ان نصح لکم فان قوله لیتنا با لفظ فیه کفر شکر است

زرم نیک سخت سفین است کجاست با این طرف در مقام انحصار و نیز با لفظ و نیز
 موارفت و در خصوص شغفون با لکه انتم لمنکم فانهم سلم و کلمه قوم لغوی و از کجاست
 از کجاست لار و زکا و صبح و زلزله حال شان صورت ففاق و عکس و فاق ظاهر
 و لاج کس است با جندنا لا کسرتیم من جبهه و اوله عظیم اندر زرم ام لم شکر زرم له لیسون لوجه
 اما در کجاست از انصاف حال آنکه فیه پدید است کسرتیم و یا کفره انما لایفهم انهم یکدیگر
 و از کجاست با لفظ انما لایفهم انهم یکدیگر و از کجاست با لفظ انما لایفهم انهم یکدیگر
 دیده الی غیره و تا یک کشته که بدل اول کشته العکس است ثمرت بنا حصار قلعه
 ما من و کسرتیم از رخ محمد دستله با زلزله در رد الی قوم موهوبه فله مردله زلزله کجا
 بر آن خاص با لفظ کان مغال و زرخ در جات مرتب و بجز از کلمه مع و کلمه موهوب
 عن حقیقه لازم است که در صیانت حال و با بد لرز لرز حلال خله تو کوشیده و از شپه
 غوغا طلبان بکامه غله و فتنه الی کز ان طریق و هملک است حرکت و استروا لسه
 لا کسرتیم الفله طرفه الی غیره و پوئیده زلزله عکس است حکم ان بخوار لکس فاجلها
 رخ حقیق و برنده و مرده بمصدان فان لم یعز لکم و یلقوا الیکم استلم و لغوی ایم
 فزوهوم و کسرتیم حقیق شفقتموس س سفید غایب از جانب لار لفظ فیه ابره لاله الله

نفعون همه که من بعد عتقاد و قطعون بالمرآتة ان بصیر و فیض من اللہ فی الارض کجاست
 منقول که در کتب سیرت در شریعت نیز در روایتی است که غیر از سیرت در کتب دیگر
 غوطت لیکن ایشان بخوارند و بعضی حرف رخ این از شکوف کجا باز عاده عاده
 قریب نماید بقولون بیستم مالین فی قلوبهم هر چند که معلوم است بطور آن که در غداران
 طبع آن صرافت شعارست و لغز علم ان یضیق صدرک بقولون اما بنا بر حکم و لا یجزم
 ولکن فی ضیق مما یکون لزلزلن بر سکه زنگنه بجای لکانه که در ان شاء الله تعالی
 ان کار خف بر روی کار نظایفه غایب خوار بر در زینور ان لکما و لعاشق و ارباب نریم
 منان رضای خباب بار و هم مخالف بود حق که نیز در صرافت شعارست و خوارند
 در کجای و قوه آلهم قطع کار انظار فی حواله شریعتی و سیرت و روح شریعتی چنانکه
 تیغ خوارند بر لب و سیرت و روح شعارست که ان بر بورت در کتب خف و خوارند
مورد عینه در عرس بر او بر او که در کتب شعارست که در کتب شعارست الطاف و جودت
 خفا عارفان نور میرود از شعارست که عرفان شعارست انضیانت است که شعارست و خوارند
 عقیدت و نظایفه از شعارست سن بر او بر او سیرت و پان معانی خلدت و تباہن حقایق کجاست
 خاص او در چنگاه خف و در لکنه زینور شعارست و تهاہات به کجا و وسیله کجاست

سیرت

لغز و لغز

برنج موی کرد به شریعت سیرت لکان در بازه از مضمون سیرت تا سیرت
 حق ان لکان سیرت کجا بش نرشت زیرا که وظیفه ایشان دعوات و از ان
 ان تضامیر ما سیرت لکان و نکته با سیرت است پس بر انست و محض انست
 مدرک انفا دست چرخ و مان سوسه و نور خلوص عقیدت صبح انفا صفت انفا
 از ان این انکافی صرافت لکان انکافی لکان انکافی صرافت انکافی
 انضال نموده بلا حطام و نیویه شریعت علوم و دینیه نیز تا منفک کریمه من سلم
 وجهه لکان و انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان
 ما هر جور در مطالعات جامع عقاید و غیر این معانی شریعتی است
 انوار در کتب شعارست شعارست شعارست شعارست شعارست شعارست
در باب سیرت شعارست شعارست شعارست شعارست شعارست
 بعضی سیرت که انوار است پناه و قطع انرا طرح عقارات عالیه و حقو خان
 و خلوص سیرت و عزم سیرت و عزم سیرت و عزم سیرت و عزم سیرت
 در عاقبت سیرت در در ملک و شعارست سیرت در در ملک و شعارست سیرت
 رحمت و در خفا لکان سیرت انوار است پناه که انوار چکان این خوار است تا در صف سیرت

انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان
 انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان
 انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان انکافی صرافت لکان

اور اینج قسم در خراب و کمر انداخته است که در این وقت خاک آنرا نیز فرو برد
 در ستم خست و از پوشش که برینکه عارضه است میسند او را چه در یک روز
 کلمه خواند و بکشد و بعد که در نفس صحرایه و است که در این باره در این وقت
 فلان بردار نشد جو در آن روز در سینه شود و آنگاه در عوضه بخان شمشیر فلان
 در نیت غیر از این که مشغول خود سازد که هر چه نفس نفس منبسط کرد که
 اینها که ناخوش فایده این فلان سردار قهر را در یک ساعت عرق فیه است که
 اینویس را در کتبه و در این شهر را قهر را در است از جناب هر بر آن را در کتبه هر سال
 متفرق میوم که فلان من را ایسا عار است صبره و تمام و امله که را که روزی است
 در در این سینه هر است و فلان صبر کرده بجهت و فلان ضبط و خانه که در این سینه
 او کفایت تصرف او در شمس باید که بهان خانه فقر و سامان فقر که وفا کرد
 لباط بر یک در چهره بر چسبند و او قاتل را که حرف از صبر عفار و صبر عفار
 حرف ضمت این دولت نایب که بجان او قوه بر دلا ما دم که نور این دولت او در
 مان جفاکشتن این شاه راه چینه است اجتناب خیرین ملک و ستان نبراه
 جویر عظیم خواند کار و در صبر این در این سینه **و در این سینه**

این سینه

مروض در آن صبا عا که در سینه که در این وقت است در سینه از سینه
 علقه شان مانده است که این با خطا چینی که در سینه است در سینه
 از خیار نشانی بر سینه شاق شده و در این سینه که در سینه است در سینه
 صوفی غرض و خطان در من رنگ الم پذیرفته بود زمین و سلامت از سینه
 که گویند یا از روضه عبا روشش غمخوار استم رویش گفته و از طرز طرز و از سینه
 فلان در سینه موصی او هر علقان که در عارضه است آن چهره از سینه که در سینه
 سینه که در سینه مونی و خاستن نامه اشفات مضمون که از سینه است در سینه
 سرد و صبر سینه بسیار مسامتله سینه و قامت معلوم را بر سینه که در سینه
 عدد در سینه که در سینه که از سینه است آن سینه که در سینه که در سینه
 در است قهرمان سموره در سینه سلطان ترین در سینه که در سینه که در سینه
 لان سینه که در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 نفعی که در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 که بدقیق با طبع و اکابر از سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 در دست موصی که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه

این سینه

وجود این با وجود در در العباد کسرت همگی طلال را هم و ذره پر و در میان آنها آفاق تا
 برکت خند و لانه در باره نیز چنانچه او رسیده بزرگ و در هر یک سینه آصفانه که طالع در سینه
 سینه بر در اقصای منزل در زمان سینه از زوایا نشاط را قاصد گشته در وقت اولی در وقت
 آن مانند ما در بعضی همیره و در آن جهت پیمان از زمین عجب تر است چنانکه در این
 خلاف غلطی و چشمه و در زمین به جهت سیرت فرقی بنما بر چرخ و آرزو در وقت اولی
 چنانکه در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 و سالت اولی در آن بر تاقی و در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 عزیزان حسب آن مقایله که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 ظاهره و غلیظه اسلام بناه بوده لام حالت میکان که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 پوسته باد و موجر لایم الا ذعان تا در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 و مقصد در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 ابدی بار و کامیابان نعم به منتهای عینا است طلاله که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 سرشت و در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی

کلمه اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی

لغز کلاه آبیاری رخا میزند که شکر که در باب لغز در این رخا عرض دو سینه عاقله و کلمه چنان
 مشا را لبه از پهلوی شکر شکرند و در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 انگند است من بجز بیان قسم او در دنیا زانو و شکر در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 رباب حجت که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 نام و ننگی در معارک سبک گشتن و کوشش بقدر مکان که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 چهره شاد و فرح از سینه بخود غلبه که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 و بط همان معنی کار و در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 و ما اهل الامم چنانکه در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 نه بر در سرچین بر زبان و صفای سینه آنکه در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 سینه سینه از لاطعه چنانکه در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 و در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 بلا هر سینه سینه و مفضل سینه که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی
 از هر دو چنین در هر ما در ام گویا در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی که در وقت اولی

مات علی حیات علی جینا زینا که از نظر انستیت که سپهر زردی و
بهر از آنکه از مو که بجز مانع کثیره رو به سمت مکه در در زرد رنگ زردی
رزین فرو برود و هر قدر در این جهان گشت از زرد که فقط نصف رهنما
مخوف بسیار در از نظر است از آفتاب عمیق را ترس زلال مریند
هر چه که بنا بر معانی مذکور مذهب بر مشارالیه جلوه دهد که حوازی زمین
و منقول گفت در چلای شمع است این همه سر زشتی بجز در و اسحه
و از این نیز در بر نشسته و لیکن سخن در است که با وصف است که مرکز زینا
در باب سخن در بر موعود از زردی سماء خاطر الهام تا خطای ابراهیم
و عرض سخن از او را سبوح شکر بود با زردی با صحت و صبر در زردی و
فضول کشته بابت برهنه و لیس خضر طریق مصلحت و بر باره رضا خاطر با
بروق از شد جوید درین صورت سالک منجی احمد الامیرین قانع مدلول
و هدیه از نظر نیکو طبع و تو بیچ را سر زردی و شاکسته رخسار زردی
میشد حال چون از نظر و مقام شفاعت و انعام در راه است المسؤل انچه
ازین خدایان علم از زردی چون او نگاه و جهان بخاست سابقه در او زردی و شاکسته

انکه کله شرد و لالی و جینا

انکه کله شرد و لالی و جینا
ممالک عراق توفیق است بخیال الموقی و تو جهات خلاص است و تو بیچ
بند که از آنجا که سرگات بچود اور تیغ فلک سر بلال ساسی کار
در حق شکر با صحت ماه نو و نوک سعادت فرین به همیشه نصرت و نظر پیش رو
در پیش قبل نبی شکر در سر کوشش غیر رهبر و باز در سخت فرود از کلبین
قلع و بلاد دست در کبر است درین اوان مینیش ان بواجف قلزمین انقا
ابدالی هر است که از دم شمشیر غازیان عطف فرود در ان از در در کانتیم
خبر شکره خرت عزت زردی و صدق و غلبه اتم بتم حصونم در قوه
هر است مخصن متولد بودند مباد و وقف فی قلوبهم الرقب کونه احوال بیل
و لغو از زردی زلالا انیدار کان صبر و زردی زلال چینه از نیت حج بجان
و زردی در سبکستان با مان آمده مانیر مباد ان احدین همیشه کین استجا رک ظاهر
و مدلول حسن العفو عند القدر و الظلغه رالان و کوجید ان از قلعه خزان
دادیم در زردی صفت انکار زردی است ان تا بجان و عرصه خلعت و در
ملاکت بجز یکی را با خانه کوچ کانتیم حواد مشتهر منفرق ساحه بمالک خرد

الاخوار و شهباز فرستادیم الحمد لله مقابلید تا شیرا بر دوش فرسخ فلعده مبرنگار
اگر فلعده مبرنگار باطلو انب غلبه قند بار که با فلعده انب غلبه قند و زنده بود
مطبخ و خوشه طوق اطاعت و چاکر فلعده و دست و فغان برادر بر کردن
گرفتند و در خلدل این احوال که از کف نام تمام برات فرزند صبر و کوشش
صده خورشید را نذیه کلام فرجه بجوم نوشته نگاه محمد رضا خان جبهه آهوسید
مشرب بریکه فغان او و در شرف غلبه خنجر قرار یافته که ممالک و رفته در دست
رهو در کس برود و بظرف بغلبه اش نعلی در کشته بشود و حق نبی صلی
حکم انش بر آب و موج سر آب او زیرا که مقصد اصل اختلاص برادران
که مطلق بر آن نبرد اشته اند و آن امر است که در ضمن صلح مندرج بود
سنا حمله و فوج مثال تانگان که تسانید کرد کار زنده بر تر و دست در با فلعده
برادرین بر مقصود کلام راغ و کلام مؤول غرضه بنیه بار ضعیفان بودند
سر مخالفین که از سر سلیکین رخ و داده فساد در از علاج ممالک دفع کنیم
نه اینکه فخر غفلت بر مبر زده تان بدار دشمن و ضابطه اول ظاهر صدمه
باشیم بحول الله و قوته امروز روز اعداد بر تیره و است اقبال خرد و وضع بر خرد

در غلبه اردیلبرز

قور و غلبه اردیلبرز در صورت در صورت از زلف اطفافه کم فرصت که از زلف
غناه الخوف را ستم نظر الکب تدور عنهم کالدغیر علیهم من الموت
فاذ ذلک الخوف لقوم که مانسته صداد اشته علی الخرم صد اوق صال کت
تخم این امر کون از حمت و رومانی طبع خوب است خرسوز و کوه غنا بر ضابطه
جناب سید و محمد الف مصلحت و است لبر مدت فغان است لبر لبر غلبه صفا فخر
لعمریه و غلبه خورشید شوق طواف روضه ملائک مطاف حضرت امیر مومنان و مولای
مقربان غالب کمال علی آبر اطلالت سلام کربان کبریه نوحی بخلاص
اسرا مسلمانان جمله مار کتب میر میشد ان شاء الله بعد از حربه بعد نظر صفا
خود و غیر هم کانی تا غیر لار بر زنده است سلطان ولایت و انشا علی بن محمد
عبده الحقیقه و انشا مخلص کشته با جوش بر خورشید و در جنگ و عساکر و در جنگ
بد فر ناسر و یک کوچ بر کوچ عازم کعبه نفع و خواستیم نه نابار که زود از
ولا یقولن شیئی الا فمتر ذالک فخر الا ان شاء الله حافظ لقرنم هم در
فغان بصبر و بر رفتن شحمت شحمت الخف و کس که دین امر و غیر نمانده
از جور و اسلام خارج و سبک ملک خروج بوده از کوه حمت عار و پاره

از سعادت و بزرگواری و سزاوارترین حضرت بار خواجه
برادر جهان که در امر مقدس حق تعالی خواهد بود که
سه چهار مملکت معلومه الله و سلاطین اسلام همشما ص د الله که عبارت
از روم و ایلان و هندوستان و گرجستان و سمرقند و بلخ و ایران در طرف
سلاطین ترکمان بود که در قلاع مستور است و هر دو کشوریم که فیما بین فغان
امیر تور و احمد تحت یکین ان پادشاه سلاطین قرار یافته بود معلوم
میشد بعد از آنکه با قضاوت قدر سلطنت ایران بسلسله صفویه انتقال شد
و چون سلسله بی با توابع تصرف او زدیک و کابرد و قلاع تصرف سلاطین خرد و
عرب و بارک و بصره از آنجا بجان غیره تصرف دولت عثمانیه در راه بود
حنا سخته بطون سیر بآن مشغول است و هر ایران تصرف فی سلسله صفویه بود
و در فغان که تا نیرالهر جلوس بر صدر اقتدایان بر او زدیک سلطنت ایران
منور و موهوب ضمیمه گشت که ان شاء الله مالک موردی که در تصرف سلاطین
انترع و دستر دادند سوسر مالک که اولاً آنحضرت را قبول نکالیف خدمت
تصرف دیم هر گاه صورت حصول باین جنوا المطلب ملک دولت فیما بین جبر
کامران

و در عالم آنکه مذنب بان امر نه بر داریم چنانچه تصرف بقصر کرد و کمون باب
نکاشته بود اطلان ساریم در عالم و سوز و برادر فرقه داشتیم در آنجا بود
حق تعالی صلاح حال سلیطن بود آنحضرت بر خود تلفه بودند بر و با نام و کلمه نصیب
آن خود در تصرف مباح ماند چنانچه در روز یک حرفه گفته ایم و او هم بر خود را با
و لغز ختر بر هم پیش بر گاه مصلی فرستاده امر در خستان چنان کار است
که مانع از خدمت مملکت باقی نماند ان شاء الله اطلب حرفه تا زوم روم و توجیه
آن مرز و بوم میباشیم و در امور خست را اعلیاده و دیلات نکور از خرد او عالم بخود
امید داریم که ان شاء الله بعد از و در جو بالسرزمین در عالم همان بنای از
قرین الشرف و دولت عظیمه نیز امور مسوده در بیگ کرد و در این دولت خدای تعالی
بان شوکت فرخنده آنچه مردم اعانت و امداد شراطه اتفاق و انکلا مشرفیم
هر چند که برین بنای مندرحق دالله که انجام این امور غیر فرجام مضر طبع مکتب
و فاضل کرد با قزوین و الاخرین و حر و الهام و سرانگشت ضمیمه شویر با هم از چیزه جواید
و شعر برده بر اندازیم شهمه و بهام است لیکن بعضی که متفقند امور خدای
رحمت کشید و هر عافیت دولت میسر زند و آباء کلام آنحضرت مدتها

بدینا مقصد مناسبتی داشته اسما ساندولت لهر بوند را انحصار دادند
توقع است که این حضرت بمقتضای کلمات ذالاقربین بخواهد از بند خود
کرد و خود سعادت متوجه تمام خیرت نام انطلب شوند که این چند قطعه
در چند وقت است و تحت عنایت حضرت حکم قطره در چند روز و بعد در
برای بخورشیه عالم آرا دارد هرگاه قبضه مکارم پادشاهانه نیست بکار
مقصود نظر مقدس میباشد و در از طرف قرین الشرف قائلان امور در حضور
شسته قلم منقذات نماید و الا در عالم و تشریح از وقت و ضار را بر غوم بان
خبر و تشریح سعادت رسد مگردیم بنیایات الهی و در در خود و برادرانه
طاعت کونخواهم نمود

بر رویه تصویر مرتب صورتها بر مدقار عکس پذیرد یعنی که مکتوبت در صورت
کمال شکر که در از این صفت هر چه مقابله حال و عقده امور آن دولت صلیه
در دست کفالت آن و الا جاه و سعادت هر کس را که هر نصفه و تقویر
را تصاف و در تمارد او همیشه آمانچه در است ماله که از جمله شراستند
بوشه شریح الاسلام حواله که بجز از گذشته مشایخه چیز مفهومی نماند

آذین

بیشتر خوب نعت کردید که با وجود آنکه بر این شرح و عرف بر جمیع اولاد
سنت و ضووح و تحقیق دارد و در زمان حضرت سید بنا بر تقلید بر یکت
بود بعد از مدتی سطر غمزه لبش بیوج اختلاف در میان امت
بر این رفیع نزاع بنا بر سنت بنا بر تقلید بنا بر چهار نیت گذر شده اند
معتمد در ان او ان ماله فساد لهر را که نه بخورشیه حال که خصومت
فما بین ائمه و اقر و از سر اسلامانان بکفار بیخ و شرر میشود در این امر که
متضمن بصلح لام و خیرتین حال اهل اسلام است چو باید رضایه بود و
لقد ان وزیر صاحب کفر و کفر اصلاح و در امر رسیده است
دیند که کجا دوست که اهل اسلام بیکدیگر در شکاف کفار در میان
فرصت است با سر و نهی ملا و مسلمین در تقاضا و در از کینه و در سر کما
در اسواق بیخ و شرر در دست نیست هو کنا برین خارج است که در دگر گان
با احتمال غایبه فساد در از منته سابقه بنا بر چهار مذاهبت قلمت که در است
حوار بر بیچ که استه شده اند و هر چه از نظر غمزه لبش بنا در دست نیست
مقام این نوبه که وزیر در حساب تمام و انقباض عظام فماین آید و شرمه

نوشته فخر که هیچک از سلاطین سابقین نجو شس از پادشاه اسلام کرده اند
 این تکلیف موقوف بشده از نظر و رعایت هر ادا که کار افاضه میرزا در جملت عریضه
 در نوشته شده بود که هرگاه در لایم سلطنت حضرت سالت بنا هم عید الله بنا سلام
 بر کلبه بود به گونه که در لایم نیز الکاتب که بقا سرید از اجرت گرفته شده بود بنا سلام
 بر چهار نره سکنش فایض از این نره بود که در وقت زبانه ایستاده
 که فرغ وقت حضور در بیان فرغ حقیقه حرا و غیره مذکور است استیلاست
 لکه اگر تا بینه در برین دستوانه شرح متین و غیره جاهل کافه سلسله پیش برود
 و این در تر نشان لازم است که آنچه می حضرت در وقت در وقت گفتگو در این
 امور بسیار به بیخ صلاح و مصلحت فرستادند و بیخ مبدول داریم حرف حضرت
 پیش از آنست که بر سر فرشته و تقدیق صلا بنا سلام در فرغ حقیقه
 در سلاطین سابقه بر چهار نره یافته سال که در میان فرق ماله فدا و حضور است
 و انور و در اسلامان و کفار هیچ و غیره مشهور نیست و آنکه بنا احکام خصی
 برین قرار گیرد بجا رود است که هر اسلام سیکلی در اقله کفار در میان حضرت
 حسنه با سردنوب ملا و سلیس اطاله بر نایم و اسرار اسلام در اسواق

کذا

چ و شریک است و در کلبه سنج پرت کردند البته اینهمه موجب شرم
 خدا و موقرین رضا حضرت پیغمبر و خلفا سلاطین رضوان الله علیهم جمع غلام بود
 و کار بجان بیده که بسیار از امت نبویه در سانه تلف و بر طرف شوند
 و تاوان در این امر متوجه مسافه عظیمه کرد و از آنجا که پوسته مالد از کلبه
 رسلام و صیانت ناموس حضرت سید اللام منظور نظر حقیقت نظر
 سامر پیشد اهد و اصول آنست که الهیات قهرمان در بنای خود را
 معاف نراند و باقیه از ذات محاصرات بنال جمله در این امر لازم
 شمارند و نوع فرمایند که به برکت اتمام و غیره آن کرد به چشم
 امور موهوبه بر وجه اسیر و احکام فضا بابر که مات نشد و چهار مراسم
 فاین عهد موجب نوز و سنگار و باعث خوشنود حضرت باری
 خلد
 بعد از سنج دعا شوم و وزارت
 بر امبداو که مکتوب است کلام مصدق یافته در سنده و افواه
 خصوصاً از در نظر نگاه صحرا ن بوضوح بیده که آنچه بصفت شود
 اکابر و صفه و خواه اقصاف و شتار در او از اینهمه حال مترتصویر

کذا

که الله تعالی مقادیر و عقده امور را بدولت علیّه مقبوض کفایت بخواند
و نیز مملکت را آید شد شرح که در آن نامه از جمله مملکت مطلوب نوشته
جناب افضل العلماء و مجتهدین شیخ الاسلام و امین الصالحه که
از پیشتر جناب مشارالیه خبر مفیوم نگردیده بلکه بشرح موجب غمت شد که
با وصفی که بر این شرح و شرح بر جمیع اولیای ممت حق دلخواه که در آن
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و صحابه تا نقلید بر یک مذهب بود بعد از آنکه
سلاطین و خاندان شیوخ و مختلفان در میان امت بر این مذهب فرمودند
تا نقلید را بر چهار کشته معینه در آن اعلان بکند و عقده را در آن
حالی که خصوصیت قیامین مهت نبویه بشود و در و در اسلامان بکفایت
و نیز شیخ در این امر که منضمین مصلحت امام و حضرت امیر اسلام است حوا بایه
مضایقه شود لکن الحمد للّه آتوزیر صاحب را واقف اصلاح نسوا امور مشایخ
سخن اصناف هنر که کاروست که امیر اسلام بیکدیگر در دنیا کفار و مسلمان
فرستند تا سر نوبت بلا دلیلین نظر اول در آن کنند و در سر آن
در اسواق بیخ و شر در دست بستند کینا بیخ حاج پرست کردند هر گاه

قلی

هر گاه بجز جناب فایده فساد در آن نیست لکن بنا را بر چهار تویند که نوشت
چو ابرج که نوشته شود از آنکه خبر از خطیر است زیرا که در پیش سب مقضای مقام
این بود که وزیر صاحب نام و فرزندان بنامین که در وقت کتبه توجه انجام از آن
کنند امر خطیر خبر جام گویند هرگز که نوقت از روز خلافت بنا نوشت
بجای اطمینان خصمت اصراف یافته عاوت نمودند و از منضمین مکتوب جناب
شیخ الاسلام حقیقت بررار انور منکشف خواهد بود بازرگان وزیر
بنگواه توقع است که واسطه صلاح و باعث فوز و نجاح گشته و خود
و غیر فرمایند که محرم جمیل و دلخواه ایشان امور مطوره در دست
صورت قبول و خصم باید و ابقای فتنه و کینا بین امیر اسلام نکرد
اطمینان طلب از انطرف شریکها کار کشاید و کار که از آن طرف
مب عجمیله انوالا است است امر خطیر است پس بنامین در طلب
و شبهه در آنکه کینا که انچه الهی الله از آن رسم نفع و ضرر خود
اگامین صاحب و صورت است که در آن مکتوب با جنبه فرستند معظمان
و لکن بدست نامور و دل در خند کوشته در میان گفتگو کرده بنا بر این

بجای

بر وجه بلخ مگذارند فوسته را رافع نمایند که هم موجب نیکنامی هبنا
و باعث استسکار و عقوبتی خواهد بود
انفاس و عوارضات اصابت فزونی و ضعف سخاوت طبعاً و صفت
افعی از کمال محبت و نهایت معیت کجانب تخت و صورت محمد حضرت افشا
طلعت فریاد منزلت نه روز هر اربع سلطنت و کامکار زور و دریا
عظمت و صلالت و ثمر بار زنده خجسته دولت و اتمت واقعا و خجسته ثنات
و جهاندار و اجلال عمده انواتین استجیه و زنده است طهر نصوتیه
پادشاه خورشید کلاه کبوان لبان خورشید بر شمشیر و شکار
ابلاغ و اهدا ستمه ختم و سلسله ضیافتی مبدل که نامه نامر و کتوب
کرامی که مشرب و خجسته مینت ما و سر آن خور و و الله بر او رنگ
پادشاهی و قرار یافتن حق مگر خود معون تا میر آهر نکاشته کلک
حجبت ملک و الله و بجهت وصول و درجه یافته باعث شگفتن شایسته
شگفتی در حقیقت و موحط طرقت و ضنارت چهره همیشه بهار باطن و ظاهر
گردید و با حقیقت نظر با ولایت و تحقیق آن بر ازنده سر بر در نظر بمان

نیز

اندبار در وقت که این خبر بخت اثر سعاد از و کجود لیس فوید و بیخ
بسام صحتان سیرت و بجز نسا ط و تحاش در طبع اثر سیرت
که بر ستار خنامه و تو ط نامه سمت اعلا ن و صورت لظمار و میان
توان یافت و قدر از حصول مکتوب که امر که بر طاعت ایوان کانیکن
ایشک و کید اثر دولت ابد مدت معلوم سلا حمان که در سر چنان کرد
از غایت محبت با بلخ مشکین خنامه و زینت نزلک جلوس سعادت
ما و نسش هر چه در خیم نش و الله تاج و بهیم سلطنت تارک شریف
مبارک و میمون و لایم همانا در و جبهه با با بود و خلو و مقرر و سیرت که توفیق
قلم و تر شیم شده بود که شرایط و نس و محبت نسبت با من و دولت جا و بر مدت
بهتر و شتر از لایم سلف معر و مظلوم و خور بود خیرند قلم نیر از انظار که
بسیار است تمام و بر اندکار کار که در ان سالفه که متعقد اند دولت مینو
بعمر تیا مد لیکن از آنجا که با من و دولت علیه روسیه حرف همسپهان
آمده بود از آن رنگ ز چند ان چنار بر بر با ط خورشید مظهر هر راه نیر ادم
مال و جبر الله سیر و دولت مورد و با بوجه معود استحضرت مزین گشته

انجمن بالکلیه بکلیه از کلفت و موجب بسیار راه و رسم الفت که معلوم است
که بجای ذات خجسته صفات که امر در برابرش چو آیتلاف معرود طوط
و کشور و دولت را از دست انرا از قتل و قتل و قتل و قتل و قتل و قتل و قتل و قتل
تولیدی و شکر که شکر بر شکر و کالت که با خطمت مدار با یوان کالت که بر سوز
سابق و تو شین او در امور بین المیتین لغزش بود در انرا رنگ و کلمه زود
لو از م و لو از م در زیر دست ظهور آید به جهت منظور اظهار عنایات
میشود در در انرا او ان که از جانب سکه حمله است و الا جاده به تجرید
و در انرا شکر و کار خود سرافراز با شکر است البته زیاده از سابق قتل
انرا دولت خود هم دولت طریقه رضیه که پوسته بر سلا مستانه ابواب است
رامشوق سازند
جناب وزارت ماب
لالت و شکست بنا به شمت و جلاله که سکه رکن کین دولت ابد مدت است
صحن صحن دولت در ان حجت سجد و زیر غلظ رخ الله قرره را بعد از طریق
انرا که کتب اداس کوب مشرب جو بس شمت مانس حضرت
نور شیه بلعت زهره برج سلطنت کامکار و دره درج عظمت و ثبات است
اداره

بر او رنگ موروث و صرف شمت است و الا جاده معزیز است که تا شکر و شکر
زیاده بر از مندا بقه ما بین شمتین علی بن ظهور که شکر شده بودند
شمت حصول یافت و در خبر حجت اثر کمال مترت و شکر کامی بکر شده
از سبب که لته الحمد نام و کالت و شکر شده کفالت که دولت و الا
ایشان جناب وزیر صامت بر سکه و در هر بهجت حجت افزو و حقیقت قدس
و در لو از م بر غیر جمله انچه تقریبات شایان برض انرس اشرف
احمد ارفع اصح بکلمه اعلی که جانا فریش با در سیر حجت بر جنایات
شمت نامه و باره آن وزارت و شوکت که دید در بنوقت که افزو
سلطنت بفرق قلم است و شکر کلام معزیز الیه سطر شده خط
اقاب مطاب هر چه شمت نامه نیز شکر بان میشود که شکر از مندا شمت
و شکر از مندا و ما ضیه رسم شمت و در له و شرط مصداق و صفای کفر
معر و طوط که در دو کا قهر از ان سبب مساله کار گذارانی که متکفل امور
انرا دولت بودند و تصور در بر ضر مولود واقع شده باشد معلوم است که
مخبر بصیغ خبر خواهد از مندا شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر

حق مصفاة و شرایط موالات از انظار قرین الشرف متفرخیم
 و نوع خواهر شرف که محبت و تکریمین الکریمین بحسن و بختیخواهر انوار است
 مآب لبر الالباب برقرار و پدید آمدن مقصود مآب است بحسن عقیقت
 و انصاف مطالب و حیاتی که در زیر درگاه انصاف مناص و شرف است
 مخصوصه سلام نموده قرین بکنج دارند
 محبت و تکریمین لآلات هواری و عقیقه و فیه و جلا بر زوایا شریفه طیبه از کعبه
 در فرخندگی و جز صدقت مشحون از فرط اغراض و کرم و کمال اعلیٰ و تعظیم اهر
 پیشگاه حضور زلفان و ابلاغ محضر بنو حاشا آنرا نموده محمود را در رضا
 بسیار ممتدس میرارد که صحیفه شریفه قدس نشان و منقده نهقه ملاطفت
 منان که از طرف قرین الشرف گرامی بویجان نامزد لکن شایسته سبحان
 شرف بود در اندران و ایمن او ان فیض حصول و دعوی از لآ و در تفرقه و عقیقه
 منزل را بر زلفان محبت و شرفمانه فرمود و مخطایمیکه از فرط رافت خاص
 محبت صدق اهل حق مناص چینه بود پیرایه بروه شرف و کرم که دیدار
 از جانب قرب یافته گان بساط کفر ضابطه بختیخواهر رفیع لاجت
 دانستند

ذات قمر ساطع منقذ بوسه کا مجر سرور و بر باب حور و شرف از انظار
 خدیوانه بختیخواهر
 در میر ان بختیخواهر کرم جولان و شرف کسین لکام ماه منزل نوزد عرصه
 اسماکت حنانه سینه غنای غلام شرف و زنگار و زمام حبله سعادت رکاب است
 و کامرانی در کف آمل و بر خنچه تهنال آن بر لور مچال با و بجز از نظر
 اشتیاق که بگویم قلم در کتبین مرصه و ادویه لکما شرف لک و بین
 صفحه بر سر جولان حبله سنا و شرف است محمود را در مواخات پیرامیر ارد که
 حشر بوسه و سینه مقار در بود در شرف حقایق سعادت سعادت و لک
 عزیز عرق ریختن است و غیر شرف خاطر از حضرت شوق ملات کمال
 در آتش التماس پیمان در بوقت که کسر روانه حضور بوجو خیر لیه منقده او دو
 پرورش
 بختیخواهر ارباب اولوالالباب
 نبوت و سخاوت که مقصود سعادت و صلوات غنا از صوبه پستان حیدر نشان
 استیش جهانیان انعام عالم و شایان پیشه در حرمه خلف کرام که بنا بر توبه
 حقیقت نبوی بر هر چهار قرار گرفت الهی و انعام فیما بین اهر اسلام حق است

و بعد از این سال منجبت بنام لفظ نیز همان رویه و طایفه را می خوانند
و حد و نور مسلمین را از طریق کسب آنرا میجو غلظت مصون و محفوظ
میرسانند و نیز هر چه است و او ان فرقه که که عنایت بر ذل و تا می رسد
او رنگ خدافت و به بنای نرات با برکت آن بر لور و الا که در این
نیازمند از دوا و اختصاص دارد هر گاه الا اسلام بهتر و تر از
اقترب است که نیز هر چه است نبود و منب و موقت مشرب سلسله سوند
الفه و الیام نکر و کفایش نزار که با یکدیگر در صبر و صیرت و استقامت
و عنان پشته خوک بر راس همان پناه انگش ف و لغو است که ناله فریاد
مظاہر عقول است که غور سپید و واقعا باطله که در علم سلیم صغوبه
فجایین است محرمه شایسته مرثع و ماده خلاف شمه از میان
منذ کشته لغت حقیقه که علم نیز نیامند در گاه که کما هو حقه از
ضرب و غش بر وجه تصفیه شیه بر سر زمان آبا بون و اروع بمون و
و کماله آنچه مقصود ضمیر و کون ناطق خلیل و تا نیز از در اطفاف سید
در ملک ایران صورت ظهور یافته که بر سر از شر و طامع و امور

در کتب فارسی

در دولت قائمه قریب ختم شده تا ما میسر دیگر نیز مطلوب و مامول است که
ایشان را علی اختلافی بین ایشان آن پادشاه اسلام پناه بر همه مرغوب
پذیرا قبول که اما خردیاب بعضی فریاد و نیز آمد و رفت علی
سابقی اقا ده کالی نکر و حجت التلقیح رخ حجاب شیه و ک از قب
نمانند توقع از آن خبر بود اسلام پناه است که اردو از خلافت مدار فای
و نور افزان عظام و علم کرام محمد و اما مورد بلایه انجمن که در محضر حضور
خبر انش با علم از نظرف گفتگو و نیز در کتب استماع اقوال از
مجنبات و حکایت جانین کرده بر راس حقیقت که نیز نیز نیز
فرمایم انجمن اصلاح حال مسلمین سب و بختیت و لکن عینین اقرب
بوده است که نیز خواهد که حقیقت و حقیقت نه است و صحت را بر حقیقت
توسط و مقام علم کرام بر امانی اندولت ابد و جام علم نیزه خاص و عام
واضح و یقین گردد

حضرت ارسطو فطرت و الا منزلت من نشین ایوان وزارت کبر
و بالا که نیز حضرت عظیم شیرازگان الدوله العلیه العثمانیه و مرتب

است لکنه البته سلسله تیره بر از نره و ساد و دولت و اقبال فراز نره لویجا
 عیبهت ابراهیمت و جلال پیش از سر طوفان و نشیند بر مشرقی کوه
 آفتاب نظیر وزیر عظیم انجم دستوار عدل اگر مصلحت است لولم که حلاله
 بعد از گذارش تعظیفات مشفق و ابلاغ دعوات و وفات صاحبان
 خاتم منبر ملک ار امیر احو که درین اوان مینشاند که فرود توغیر
 عظم و معارف تمامت کبری بسیار و عین با عدل را نوالا جانبد
 مقدار مسامح و سستی رسیده موجب طالع و شمش خفا کردید لکن
 که زانم دستار دولت ابرو بنیادها فی نبرجه اقتدار جنان وزیر صاحب
 درآمد که حاضر و عام مذکور مدراج و منکاش رطل اللسان و غیره
 و صلاح اندیش جناب حمیره اش معسوم همنیان و معلوم و محدود
 غایبان میباشد چون درین وقت از طرف قرین شرف انوار علی حضرت
 قدر قدرت منشای ظل آتشی روحی فداه نامه شکن جناب مشر
 برزق بطلان و فرار از بنیان کرام علی بنو کیه سمع سمع شریف خواهر نه انقاد
 خلافت مدار عثمانی شده نظر بدستی حضرتین عقیقین و روال بطین الدین

بنفاز...

بنکارش این مکتوب معارف و با دایره رسم تنبیه نزلت و در
 انشا الله تعالی و سکه لازم سحله دولت بجهت مومنان مبارک و میفرمود
 بهره اند و زحمات بار و در بند الطاف و مینماز شرب بار شرب طریقه
 اینده اینکه پوسته بر اسلات صرافت لایست مومنان سها موالا
 جناب فرات مصلحت انصاف است
 و چمن پیش خاتم و شامکت بی زجره قدر در طولها دستور اکرم
 و صبر عظیم خرم و مشر اکرم نظام الدوله اعلیٰ له تعالیٰ توام است لکنه
 علی شاه روزیر عظیم لوام الاعلا جلاله را بعد از ابلاغ دعوات شفقانه
 عزیزان که نامه شکن جناب هابون که از طرف قرین شرف علی حضرت
 نظر نامه و خلفه سلام بنیاد با نبرد در خلافت مدار ارسال شده بعد از خلاص
 اوقات آن که بنگاه رخ عز کا مکارا هر رسم غایب حاضر نوشته بودند
 که این نیا زنده نگاه آید از ارض غیبت ان شرف انور تقید ملاکرون
 ساطع اعلیٰ حضرت قدر قدرت علی بنو کیه سمع سمع خلد الله که شسته بود
 دولت عقیقین را بر سر افراز لجه منظر کیر اثر اقدس رسیده شرف که مشر بر خند

ترتیب شریک فاعله بر آید و در ایشان از ارسال ممالک و نیکوکاری باقیه ممالک
که در عهد اسلام شرف فرود آمد بهر سبب بعد از آن در اصول
مطابق و ملوک زمان در عهد اسلام فرود آمد بهر سبب از آنکه در آن زمان
ممالک تصدیق بجهت مذکور شرط و مدد شده و با وجود که در آن زمان
باقیه از آنجا که همت فلک بود حضرتین بهر جهت با صلاح حال اسلام فرود
فتنه و فساد از میان فرق امت تیره اللام غیر شکر که در عهد نبوت و عهد عطا باقی
ایزیت بر زمینت خاص و عام لازم است و این غیر حقیقت است که در آن زمان
و در آن زمان و منبع امانت غیر متناهی بود که در آن زمان شرف لایزال است
به تیره و تضاد که در عهد نبوت است و در آن زمان حضرتین باقیه ممالک
گشته نبوده بود و در آن زمان حضرتین باقیه ممالک
انگاه و عمارت نیز از آنجا که در دولت صلحیه عثمانیه پیش از آنکه
استهوار در آن زمان معلوم و معلوم هر روز یک خواهد بود که مذکور است
در عهد نبوت که در آن زمان حضرتین باقیه ممالک
و در آن زمان حضرتین باقیه ممالک

۲۲



مذهب اربعه با فروعات متصله حکم بطلان مذهب یکدیگر نکرد و هر یکی را
و مصداق طایفه خود را مجوز و مباح دانستند و از مذهب باقیه ممالک
امت محمدیه عیسی شفاء و فرج بود که بهیچ وجه حضرت ولی الامر از آن
ایران و سایر ممالک ترک مسکات بقا کرد و حقیقت تعلق حضرتین باقیه ممالک
چنانچه بالفعل در تمامی خطب و مناظرات و در عموم ممالک هر دو
تا آنی اسامی سماوی حضرت بطریق روم و سایر مذکور است که در آن زمان
وضوح دارد که در عهدیکه مجال امت تقلید اربعه را از آنجا که در آن زمان
ایشان در آن زمان و جهت بود بعد از آنکه اهل ایران از عقیده سابقه نکل و
خلفای لشکر الفاطمیان و جعل کردند حضرتین امام محمد و علی و سلام بر آن
که در آن زمان در آن زمان و محدود و محدود که آن است بنا بر آن اول و شیخ
اولی قبول تو به تقلید نظر لایزال گشته خود و تضاد هر که هر که اسلام سابقه
از آن زمان حضرتین بنا بر چهار تو نیست که در آن زمان که مآذ و نزاع است
و سایر مسلمانان در اسواق و کنایس هیچ و شرف میشود با محف قدرت
و شوکت که بر اول حضرتین است پس هر چه بر این قرار شود



ای صغر خود قایل باینست که قصه در حق و غیره یکدیگر شرط و قرار شده
 یاد در صورت تکلیف ای ایران بکدام یک از مذاهب اربعه پیشتر که
 برین جامعیت ناگوار شد بعد از طاعت حضرت که چون فریاد از طرفه زمین
 انجمن است و لو که و غیره است تا بود نقد و طاعت حشر که در مذاهب
 مذمت حضرت نامیده شود چه اسم بر این خواهد که شد و انواع هر گاه
 حذر از غیر بطریق دیگر که سینه بر طاعت و رافع شبهه و نزاع شهر تو
 دوستانه نکاشته بودند همان سازند و الا سبب طاعت هر فردی
 در صورت قصه در حق می شود بهر حال خیر طاعت و دفع لغت و قایل
 بقرین ملک صدق تمام می شود لکن آنچه که در سال قدر و وعده شده
 اینست و الله تعالی رایات نصرت است از راه و تندر و تکرار عام
 اخذ گذشته امر مهم و بر دوقی خیریت بطریق کمال فخر و خوار پیش
 بر راز اصحابت پر از مهر اصحابت
 عرض سلام کند قبل از این از جانب خیریت حمد و ثناء
 شش به بلبلیم و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 ان
 ان

ان

اشاره شد بود حال نزار را جهت تجرید اسلام قهرام می شود که انشا
 در حوالی نوز در فروردین در غرضه معانی حضرت خاتم کشته در زکات
 متوجه اندی را خواهد شد و انرا بنام نرسد در گاه آنکه از طرفان کار طلبند
 خواهد بود و حسن استقرار اسب مذاهب و از آنکه فتنه و فساد پیشتر
 نبره است بر این مقصود و مطلوب و اغراض و نیز بر و اطلاع نفع از همه
 جهت سلوک مسافر معالی الله تعالی و بر هر اسلام و سکنه مالک
 وسیع المساکت غنایا می شود و فخر ملکوت فاطمه زهرا شریک خیر علی
 و ما کول سبب تکلیف می شود و است و اعزاز مال احد و طایفه و خواهش
 اعظم از این که جنبک شریک است در هر صورت عواقب امر و بر خیر و
 و سوار خواهد بود

جناب وزارت مآب سعادت شایسته کن بر کین ولایت لریست
 عثمانی حضرت حسین سلطنت سلطان عدت قان ازینت افزایر که ثبات
 و صلالت نظام کش کشور حشمت و سبالت صدر اکرم که سوره عظم است
 وزیر اعظم را بعد از تبلیغ و عاشر شفقانه نهما را بر اصحابت و تقابل

که نوشته است که آن سرشته اولاً جا در صحنی که مابین مرغ و تریز
مستوی است بی یوزد چهارم ضرب بر وقت سه مرتبه بود و در هر مرتبه
آن لعل را خرد کرده و در کوبی مخصوص نگاهدارد که خاصیت آن حضرت
قدرت شاه بابا ام کردید و در هر مرتبه که در وقت مخصوص
و در اوله تیر ممال و مطلوب بر وجه مرغوب گردند این همه که هیچ شبیه
و در هر وقت اقامه دلیر و برهان ایشان جلایی بر وفق سوال ندانند
از در کبر در آمدند حرف حق در نظر جوهر شناسان کنور دوش کوه است
از زنده که دره لبتاج است قبول و رور که آنها را باب عقول
مباشند هر مهسا آمد دولت اید و خداید از نهر نشند بخو که لقا
اعلام شده بود آن حضرت شاه بابا ام همان ایشان و عنقریب فلور
آن سرزمین ایشان در شاه و الله اعلم بحکم تقدیر مقادیر خواهی شدت یافت
چون این تکلیف متضمن قلب بر خیر و استحکام است نذایر و در هر مرتبه
نظر تحقیق شدت بر صورت گفتگو لازم نمیطلب است که است
اولی و در باب است که آن و الله اعلم که با استقبال مویک است هر گز

در آن وقت

خوانند که در اوله آنم خرمخواه که ذوق کفایت که بشهر مشرب با پار و المغان و
نماند که در هر مرتبه با نظر مقالات شود با آنکه آن در فرنا هم و عثمان
در دستقر این کار بشهر ملکه همین است در اذن داشته باشد که آنکس
تمتید بر رسم محاور و محاربت کرده جملات ایشان رسانده بخو که حضرت
شاه بابا ام از مبادی کار سترم لعل شده امران و الله اعلم ماملو الطریق
اسلم بر این حصول اید و چنانچه آمدن و افزا آمد دولت اید و در هر وقت
باشد صلاح بدست اعلام دارند که این نیست ازین طرف لبر آمده و
ازین دربار که ان مدار رسال شود بعد از آنکه آنست در لهار عرض چنان
دارای است شایر که ساطین دولت لند با اضااف القاف یا منیر القاف
بر وجه بلج قبول خرمخواه بشهر و شایر که حند دغه از طرفین سمت نهار
و امور که فاین بوساطت ملک محنت رقم گذاشته یافته ان در کتاب
در میان مضمون و موجود خواهد بود شریک از جانب که امر در جملات ایشان
یا هتگی با مملکت نامراتق و با نوال غیر مطابق بوده ایشان و الله اعلم که
در بعضی از تقریب حمال و مسابنیت مورد علاقات حضور استبدل که در

دش بد روز شود که منتهی است بر غول نظر اصابت اثر ایشان شود اوقت
این معانی معلوم ایشان گشته خود نیز تصدیق خواهد که جو جهان به بروقی سوال بجه
و اینکه فلک شسته خانه خلوص است مرست است بودند که شاه بابا امیر
مصدق سر حمید و ظاهر احوال خود شده اند هرگاه مقصد از انصاف خود بطلب
اعتراف دارند جو احوال است با حتمت عم زکوار که غلبه اسلام بنا هر دو
انتم که جویم خیر است با ان صلاح ملک دولت است بهتر بنام نیز از ریح
انام تحت بطریق اجمال مرقوم کلمات حقیقت سلک کردید بهر سو که را می شود
انگاه قضا نماید از اقرار امیر خواهد آید

لکه وزارت و صلوات و شامین است و حمد و سالد و قیامت است و نه منتهی است
انتهای وزیر صحت سرکار را در پیشتر نظر ملک آرا استوه الوزر و کرام
قدوة الکرام بقام مونس اس الدوله العلیه العالمیه العثمانیه است بهای است
الشیخیه است اعطای نظام عالم بد بر امور جمهوری مصلحت است و کرامت است
وزیر اعظم بصرف صلاح و نیت است بهر و الوافقت مصلحت نظر لایم نیز
گشته بر آنکه مقدمات فرایان جانین مربوط است از این دولت است بر بوند

بنا بر این

لپا و وزیر کرم مفید است و الی آنکه که از تاریخ در هر ریاست لغز است
با کمال صد رار صلاح اندیش و محنت که از سرین الدوست گشته از نیز کند
شایسته خدایات خافا میباشند اعلام و خستیا ران امر را بکار که از این
دولت علیه عثمانیه ساله فرمودند که بهر سو که مقصد از انصاف است از نظر
میر آید در وقت نظر بر شرح قائم که از جانب انوالاجاه و وزیر رالیه خورشید
بوضوح است که رد اجماع فرایان طرفین منظور اصابت منظر و غیر طبع خیر
خوانان اند دولت بخورشید از آنجا که اصیبت را در ادایت کند
در ضد و بر کسای بسیار فریضه فریضه ریاست همانرا و ناصب لایست
خلافت و شایسته در هر منصفه زمین دولت و محافظه حوزه ملک و دولت سلطان
دوران اخیر نشان که کند در القریب غلام آفرین از یقین شاه ظاهر الله و خلیفه
اسلام بنا به لازمت سیر است نه لکن مصلحت است الاطلاق است با این
قرائن و شایسته بزرگ است در هر منصفه فریضه فریضه ریاست بدو است که
خود را برادر که تمیدانیم تخم و لازم و در هر دو است که میان این دو دولت است
بر مصلحت بود ظهور دولت خود که سمت فلک است و صورت خود شایسته بود

امیران و اشراف و اعیان که ستم سوز و سخطان شور این طرف نظر اندازند
بین الدونین طوطی و منظر و بنیاد استخوان بین آنکه درین ساله در این مقصد
انگاره که مطلق استخوانها با شطاب و محیط افکار مکرمت و رحمت قائلان
برین طوطی وزارت عظمی را از این جهت نظر بر ستم حفظ و آگاه و محال صلح این
خبرخواهر که الیاء بان جمع و منظور و زبان بخت بر و دست سستی و سزاوار
این منصب جلیل القدر بعد از این که شکر و عطف پروردگار بر این پادشاه پادشاهان
عظمت این امر را در باران خود با کمال انصاف تصور کرده و حاجت و عیب
که در زیر ستم پادشاهان داشته بر عرض و تعجب این مقرر دانند
شود و بداند که در خصوص امر مصالحت بین الدونین بعبید محمد آقا کرده
و عاقلش شده بود که بعضی سبب نماند بر این عرض مشا را الیه در جواب
قلم و ترش است ساخته بود بد که ابا جلیت علیه از قصد تو صحت مذمت
بنابر ما در چند جا تشریح و از آن جهت مقصود و خلافت امیران حضرت شایسته
فکر القدر اعلام نماید تا فرج حاجت شبیه و ابهام از بنگاه خلافت میان آن
ابد خاتم شود و چنانچه غرض است بنگان امیران از تکالیف معوضه این
منازعتی است

منازعتی است

منازعتی است از میان امت نبویه ثوب و جهل و دست چنانچه و اطفا نار
شور و شمشیر کشته شود که انالی نمود و روم و گریستان با یکدیگر عا در این
و محظوظ میباشند اما ایران نیز همان دست و چنانچه پادشاه امیران که در
که در راه طلب میر پادشاهان چنانچه در حدیث شیوع احوال باشد و بود که
آمر و همین جهت شایسته ایران با کتبه را بدو و کلی بحقیقت شایسته
چیز لایق امام حقیق و ادق علیه السلام بنا بر تداعیر و شیوع او را قبول
است که در پیشنا و آنحضرت ذریعه حضرت خیر الامام علیه السلام و سلم آمده
ملازم است بود و در آنکه نزد اهل سنت طعن بر پادشاهان بر این ملاحظه
و عتاب میر پادشاهان علیه نظر حضرت کردند و در اختلاف حضرت در بعضی از
مسئله پادشاهان و انکار حج حقیق و سقوط آن بهولت حضرت حقیقت
حج و این و حضرت و منظر پادشاهان ایشان است که در فوق آنکه شایسته
آنانجا شایسته اند و معلوم نیست منوط بر چه است در زبان حضرت
و خلفا بر شایسته بنای جنب بر کنج بوده است بعد از زمان آنحضرت
و سلاطین عصر بر سر رف نزل از میان اسلام و صلح عالم مسلمین بنای

صلاحت

بچهار قرار دادند و حال آنکه در از زمان فتنه و آشوب این خبر تیره بود که اگر مسلمانان
در اسواق فرنگ بیج و شر شره قهر و هر یک یک را مباح دانسته حال اگر برای فری
تکلیف و فتنه انبیا نه عباد این همه با فاس مذهب قرار دهند بپسندت وارد
و خصوص در این آلام که تحت فیر و بخت طاعت روم بدست و الا صفات آن شاه
قله الله و غنیه سلام پناه و سریر که هر نظر پناه هر ایران بفرجه کاهس شرف
این شاه و سیلان جاوه فرین است در صورتیکه این پناه و کتیر پناه همت خردانه
ترویج امر مضر بود و از آن بصر امو که مخالف مذهب اربعه بشد رخ شود چو انبار بیخ
قرار شود همیشه شایر گلد و عیضت شایر است هر معلوم ارباب ملت عیضت باشد
حال موبد با پناه نکار شرفیت چنانچه معلوم اند دولت شهر بر این جوهر شرفیت
می شود که ارباب ملت و توفیق بقدر انعطاف بیشتر و سبب با چنین خطو نمایی که
ببراز کله منار دولت فتنه بان نحو مصالحه رزمی شوند از طرف قرین الشرف شایر
توکل و یکای تکلیف تازه پیشان نخواهد شد خداوند عالم داناست که بزبان انور
که بوساطت انجمنان طرفین اتفاق فتنه نپراز لغت و التیام امر اسلام فریضه
و خدا زمینان امت حضرت خیر الامم منظور نیست و دیگر تکلیف هم باقی نماند

که در اول

که در صورت فتنه پناه و الاما سکنه رسته نگاه این امر خبر فتنه مسوت وقوع
و تصور یافته بود خود که مبعضا حسنت شانه که از قریم الیام فیا پس آنا و کرامت
والله که این اثر خبر تا ابر در میان باقی و با برار و سر محبت بین الله و تیسرین سال
و برار بوده دولت فتنه برادر بزرگ و لیت نام تیره کله و کله شهر همت
که فتنه فیر و شگفت و قهر و اقرار بنگران اندکس مرفقه شهر در صورتیکه لغت اله
همت و الا نعت آن شاه اسلام پناه امر و صا کتیر که تا امر و نکاشته قلم فتنه
صوت صومبار بر همچو تکلیف که نخواهد بود هر که امر و صا که از قرار که تحریک
سختی با بر از زمان مکان موکب تا یون جطف عمان غرمت خواهد فرمود چهره ذات
اندکس فتنه هر از تکیه و جان جوئی مراد از از از لغت فتنه مبر همیشه در باب
انجام این امر خبر فتنه از زبان جناب سرد دولت فتنه و از طرف مخلصان
در صورت اندکس اصلی هر کس و تمام که مبر که در الله روا و توفیر بر ضار
چهره با مو لغت قریم سلسله جنان محبت در سلسله نبش هر مومت کشیم با چهره
این لغت فتنه هر در عیون لها قیود باب تکلیفات مطروکه که تا از سلسله فتنه
عقیده است مذاکره یک در که شایر فتنه طالب در آن دولت ابر بپسندت انجام فتنه

میان فتنه و فتنه در آن

که خدای تعالی در روز قیامت از اطراف امر اسلام در سخن میگوید که
ما نیز حمد الله ثم حمد الله بنیان این دولت پروردگار از خداوند عالم بجز در کتب شرفات
قیوم است و شکر و شکر و شکر است که در این سخن متعین است و احوال مطابق
بصیرت را که تا مرثی و غوغا بر این صواب در بر و سر تقاضای دارد و
پسین دولت بر بر این سلطان کسرتان و الهی و قدیم عظیم است که
معدن بر جهان در شمس اسلام و افضایت سلام و ایشان با نهم
بکار و کار این قیوم نیست الله تبارک و تعالی و او علم را در این سخن مصلحت
و حکمت ما در این امور بر میسر خواهد بود الله تبارک و تعالی عاقل است حق
نور که که آنچه تعلم بر بر ما بشود بر خنده ظهور خواهد کرد

در نهانی صد درسم من غیر اخوان است سر متفایلین است
طیبات و طایب در خور است از کلمات آن کعبه و دل و عجب است
بدیه بر شرف عجزت فکر رفت خورشید طلعت شرف است و او خواهد
عدل کند و در سلیمان شکر است خیر فر عظیم سلطنت بر جهان خشم خورین
عمر با و آن خط عجب الله تبارک و تعالی فی الارضین قاصع کفار و اشرار کین حقان البریه

در این کتاب

و این نیز از کسرتان در این سخن غلام اکرمین است یقین نهان من لان سخن خلیفه
اسلام بنا و پیش که هر یک با گاه پنجم سپاه است سلطان این روز است که این امر الهی
است سلطان محمودان لا زالت مطلق خلافت و دولت منصوبه علی بن ابی طالب
شکر است و دولت مرفوعه است که اعداء الدین است و شکر است که این امر میراد که در تاریخ
و مضامین است که مصحوب الاثار الا ما بعد و الا صیان مصطفی الفیافه از در حق بر این
از موهبت خلافت شکر است که اهدار و ابلاغ یافته بعد شرف شکر است و در
شرف افزای شکر است موهوب که در این در نامه شرف است و شکر است که در تاریخ
که در احوال که مملکت حضرت اشغال مشغول است و جمال بود از کلمات که آن دولت
لا يزال حرکت ظهور نسیر بر از آن رسم که در موهبت موهبت و از یکدیگر
چیز پیشتر آنچه که در کلام که در کلام بر جای شکر است بر نور و رافع نور از نور
و سنو بر این نیز است که در کلام که از بهر حال است و صدق طویلت شکر است
قد شکر است معلوم و مبریز و هر جهان فرور است و شکر است چون شکر است
روشن باشد البته بر آن قدوس سلام نهاده نیز فاض خواهد بود که این سخن است
در این است از کالیف گفت این نیز در مملکت و آن نیز بر منظر نهاده بود از کالیف شکر است

و منصف و معاد است فی بین روم و ایران ظهور و وقوع دولت نظریه حضرت
اهل سنت و جماعت که مختار آباد کرام است حضرت بود استحضار از سلطنت ایشان
و بعد از آن که اسحاق مکر را از مکر و غیره فرمودند که هرگاه نظایفه باشد و کجاست
تارک که غیر خنده طهر و اقوال لا طایر و کجاست منطوق حضرت را نیز می نمود آن است
علیه السلام همین قاری شده اند و کجاست منصف از حضرت ایشان هم حکم است قبول
و از حالت سابقه نکول کرد و کجاست منصف از حضرت ایشان هم حکم است قبول
خواقین و ران خرد جهان داور و نوبت فریضه فرغانه ایران و سلطان البرین
اسکندر و قرین خلیفه الله و پادشاه مسلمانان و سلطان انار محمود خان آبر است
مناصف و ولته خلیفه امیر ایمان و لوح جان افروز خان بن سلطان و ولایت طایفه
بر سلیمان سلطنت ترکمانه یعنی بنا بر برین است فی بین حضرتین در حق خود بر و شود
شین از میان فریقین مطالب حمت را که عبارت از تصدیق ملت حضرت
و خصام کین از اگان ملت الله کرام سجاج ایران و تبیین امیر حاج از
علیه السلام بر ستم و سرکوشام و مطلق اسرار جانین و بوجان و کین در سخت
و لکن خود کوشنده اند و از مکر او را در سر و پیمان که پادشاه اسلام

درم کرامت کوزا

روم است بلکه اخیر را قهر در مقدمه شجر جنب و لغو فیص رکن را بعد از شریعت
موکول حجت بهوجب نواج تو اوج حتام مطالب فتح انبرام شده بود و کجاست
اح حضرت زین العابدین کالیف شد ز سرور فرخ شافعی است بام امیر اسلام
منظور در نوشته اند و لیکن حضرت از راه غنا جوئی ظاهر همانند است و کجاست منصف
تا بوسی اسلام حلقه کوب در محبت کشته طالب مسعود در متروک و طریق ملت
مسوکه بشه و این نویدار امیر بخش را مصحوب با پادشاه و فکر خرد اسلام شد
چیز حضرت از ملک عراق و کوزگان در زنده اند بسلاطین ترکمانیه ایران است
که بسبب خلاف انگریز است و آسمان بر ولت علی عثمانیه تقابل یافته ضمناً اظهار شده که کلاه
بر طبع است با پادشاه اسلام بنا پیش و مخالف رسم وفاق بنابر که از آن در حکمت
بریم عطیه از دولت علیه سوز و حالک است هر نظام با پرو پادشاه مسلمانان را در
و تسببول آن حتماً ساخته و نافرمانی که در وقت از آن است و اردو
جناب افکار الامام و اولاد آن زبده الکاسم و الاقران الطلیف انفر و غیره بنشیند
انرا ج یافته بود که در کوه نظایر بر روم مسوکه که از نظایر در از آنه تاریخ
نظیر بر پوسته استین ملتین است بر این لیکن نظایر همانند انرا است با و رعای

عظام و عمار اعلام مشورت فرمود و بقیع انرا مفتی شرح و مناظر نظام دولت و شهر
خبر که تو که سابق منسوخ شر از ان طلبی بر سر بر سر بر لغت و اهتمام در گذشته
بنابر صراطی ام خدیو خلد مراجع سلطان جلود خان سلجی که بسته شود تا آخر و محبت
در بیان دولت عظمی و اخلاف کرام در عرصه روزگار با پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
و بر استوار این امر از جانب آن دولت ابدت لقا و وزیر مطلق است و کرم
و منیر محترم مخم احمد پشاور الی بندک و صهره و قنار الی پشاور الی پشاور و پشاور و پشاور
مش رالیه نیز غزوات محبت لایه و کافز کاتب دیوان را از قبیل خود مستقیم
افترس بقی الذکر و لایه اینها در عظمت عمارت و منیر محترم مش رالیه ما پشاور
و ارد در محبت و شرف اند و تلغیم سده سینه علیا گشته و از طرف نادر شریف
انگیزت عقیده نیز گزیننده پستان سپهرینان شایسته هر ما گشته از رانکه
پادشاه و سلام پناه و عهده محبت میاید و مستعمله فرموده فلان با فیض خفا
نیز از شکر سلام را آهم مطالب و عظمی ما رب بنمرد لایه لایه و در شایسته
صمد نامه با فیض ما پشاور سلام پناه را متعلق بقیع فرموده من موجب امر
ادب سر شایسته بر یک اساس و شرط و سده مکه و نیز بیوفایه برین نوح خردی

در بیان عمارت

که اساس مسلک در زمان نقان خلد مراجع سلطان جلود خان سلجی و قلع و قمع
فیما بین و سبب معروضه و کسب نو که در میان مقرر بجهت جهان دست و پشاور
تبدیل و خلد در ارکان آن سبب به شرط لایه من به خسته نایم و تنج در نیام به
انچه لایه شان طرفین و مقرر اصلاح و خیرت سبب سبب در جمیع امور
و از امور که هیچ بنابر که درست و منافذ مصلح و سده شهر شایسته مکه
اولی حجاج ایران که از راه بندک پشاور عازم بیت اله اکلام پشاور و اولی حکام
سرا راه پشاور احمد پشاور ملین سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
احوال ایشان را منظور دارند مکه ثانیه از بران تا که هر صهره و کافز و دولت
شخص از آن است در ایران و مخصوص از ایران در آن دولت لایه پشاور
از طرفین داده بود مکه ثالثه اسرار طرفین در نفس لایه سبب بر ایشان رد و نبود
هر کس خواهد که بوط خود بر در مخالفت نشود نیز هر کس نورزان سلطان فرود
تحقیق شده حکام سرجات از کلام که منافذ و سبب است از آنکه و پشاور
ایلی ایران احوال شایسته را که در زمان مصوبه احداث شده تا مارک
هو اصول عقاید مذکور است سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

یاد نمایند و استخاعت من بعد کعبه معظمه و منیه مشرقه و باقی ممالک
 اسلام آمد و کشند از نظرف برستور حج روم و امانی سایر بلاد و ولایت
 با ایشان سلوک نموده و زوجه و سایر وجوه خلاف شرح حساب مطالبه
 نشود همچنین رعایات عیالات هم مادم که درست استخاعت مال سگزار
 نباشد حکام و مشایخین بعد از باج بخوانند و هر یک مال تجارت داشته باشند
 مال سبانی از ایشان اخذ شده زیاد طلب نشود و از این طرف نیز با تجار
 و امانی رومیه همین منوال عمل نمایند و نیز از تاریخ بقیع صلح آنچه از ایران
 بروم و از روم با بران آید حمایت نشده بویکیان کید بکرت تسلیم نمایند
 و ان شاء الله این شهر و محبت در میان دولت عظمی و اخلاف و رعایا
 این در خانو که بر خفته و برقرار شد خاتمه خرابی و ظلمت از جانب
 دولت علییه آید بود و کفر که در شهر شبان منظم است که ساله هزار و صد و بیست
 حجر مطابق با رس نیست قبول شرط و قیود فرجوره موجب لغو و
 زحمت نامه عالمی که درست داشته با چاه شاد رالیه مشک همه کعبه کار
 خلاف معارضت است هر سپرد و ولند این کمتر نیز به استان محمد و هر که نیز

از نظرف نیز از طرف

مال سبانی از ایشان اخذ شده و کعبه معظمه نمایند و از نظرف نیز با تجار و امانی رومیه
 همین منوال عمل نمایند بعد از این بروم و از روم با بران آید حمایت
 بویکیان کید بکرت تسلیم نمایند و نیز از تاریخ بقیع صلح آنچه از ایران
 بروم و از روم با بران آید حمایت نشده بویکیان کید بکرت تسلیم نمایند
 و ان شاء الله این شهر و محبت در میان دولت عظمی و اخلاف و رعایا
 این در خانو که بر خفته و برقرار شد خاتمه خرابی و ظلمت از جانب
 دولت علییه آید بود و کفر که در شهر شبان منظم است که ساله هزار و صد و بیست
 حجر مطابق با رس نیست قبول شرط و قیود فرجوره موجب لغو و
 زحمت نامه عالمی که درست داشته با چاه شاد رالیه مشک همه کعبه کار
 خلاف معارضت است هر سپرد و ولند این کمتر نیز به استان محمد و هر که نیز

غرض از تحریر این مکتوبه و شریک بر این مکتوبه است و چنانچه بعد از بعثت حضرت خاتم
 انبیا پس هم بر کربلای صاحبزاده نیز در ترویج دین پس بدل نفوس و اموال و عین
 مع مشهوره و مجازات مبرور کرده بر پیشتر تشریف نزول آید و در این
 است بقول الاقولون من المناجیرین و الله رک و بدیدند از رسالت جناب الهی
 بنای خلافت با جماع صحابه کبار که اهرت و حقه کار بصله بر غلبه افشاید اثین از هماغه
 انصار صد شصتین خلافت احمد شمار ابو بکر صدیق و بعد از او بنی هاشم صحابه فرمود
 اعظم ترین المنبر و الهاب عثمان بن خطاب علیه السلام و العذاب و بعد از ثور و ثور

کتاب التواریخ عثمان بن عفان و بعد از او حضرت ابدالله العالمی مطهر است
عابن ابی طالب علیه السلام فریاد یافت و هر یک از خلفا را بر سر و دست
خلافت نمودند هیچ مناجح استیقام و تلافی و معز از توپ خلافی نبود
رسم معاشرت بطول و محور فقط محمدیه از نظر شرکت و کبر مصون
در روس و محو و میرشته و بعد از انحضار آنست که خلافت بنی مویز
عقب استیقام یافت ایشان نیز چون ملت و عقیده و بتخلای خلفای
و بر سلسله مشیخ قاضی بنی زینا بنی که در سال نهضت شکر شاه استیقام نمودند و در بیستم
از سبکمان و سیلان وارد سپهر شریف بقصد خلافت ایشان و امانه قلوب
از تاملت و ملامت ایشان بعد از آن توبه و رضی را که نموده است
از تحریر و ذکر آن زبان هر بر دگام خاموش نمیکند شایع و در میان بر سر جباران
اقوال آن اسلطان ضایع کردند و بعد از این نوع استیقامت از طرف
انصار و اهل کوفه که قهر و غضب از طرف فرقه را میان دو سبک
اسرار استیقامت الورد و در فک و بقاء و بلا عرصه بیخ و بر سر شکر و لیسان شفا
تا ایام قان منفور است سلطان حسین متراد و بعد از آنکه رفته و در کربلا کشته

و بعد از آنکه کشته شد

از طرف فرقه شریف استیقامت ما مور بعد از این تنگ را هر کس که تسلیم نمود
شروط آنکه من بعد از طرفین این بزرگ که در مرتبه مسافر استیقامت
تبعین مقارن نوز و زاید آن و باقی بقریه با آنها و الله بر قبول مسطور
و انتظار خود مذکور فرستاده شد

روایح مسکنه العواجم لوقته متجاهل خلاص آئین که از گذار زینت آثار
بلقون فیما تحت و سلاما مفتوح گشته مشام در میان عالم بالا را عطر اکبر
و نسایم در و به انجم اظنه متطابق عقیده فریاد که از ریاض فیاض سخنچینان
سلام و زان شد کلهما محبت از محبوب آن شگفتن آغاز و هر چه
مغفرت روح بخش آرام مثال و تحفه مجلس خله مثال این حضرت قدر قدرت
ضمان توان خدیو سکنه حجت سیلان سرافراز زده و بهیم خلافت
و پادشاه هر مرآت صورت نامرغ عالم شاه آفتاب عالم تاب برج
جهاندار و وجها بنای و نیز عظیم فلک نازک عظیم ایشان شمانه داور داد
درایت اقا لیم سلطنت و جلال فرمان روار مسموم و عظمت و اقبال حصا
استوار بدینده اعزاز امان مایه کاش زمین و زمان پادشاه در دایر

کوهش و خمر و پیر و تبت انجم کرده ملا و سلاطین جهان بنام خواجه جملان
 نام اسلام و مسلمین قاصد کفار و مشرکین نقان و سلطان الرین ثانی بکنند
 و لغزین غلام اکرمین الشریفین پیش نظر الله و خلیفه سلام بنا بکنند
 الفاز محمودون ثبت الله قواعد الله بجوم الارض و اجر ابرو عاده
 الاک بطنه لث هره باقول و الارض حقه بطریق لواء کس شی
 و رسم خلوص اندیش بر راجحان ارا اقدس کافیر که محیط است
 انوار ایزد حضرت مرتب میگرداند که اولاً از تکالیف اولیه و ثانیاً
 از مولات کمانویه سخن گویم اساس دین و لغت و لغت مسلمین
 و اطهار کمال استادین حضرتین و از اخلاق ارز و زینب امینا زینب
 منظر و زینب حنیف موجب الوکالت مبارکات کافیه بر موازیه ملکیه
 سدره قمبر مامول و سنگ پیر با تصدیق مسئول این طرف کشته
 از راه برادر حسن و فاق استاق بنی طلاله و ارض صریح
 خدیو نلد مران سلطه از ادغان بلبل توقع و خواش فرمود بجز
 بنا بر صبا جوئی خاطر خوشید مظاهر کافیه و متابعت اراقتضای
 اشراف خندان

اشراف نمون که امینا دطالع طوطی صمیمی زینب از مندر و گاه از جوش
 تکالیف سابقه و لاحق را افکنده طاق فراموش و طومار غنلت شامه
 از اطهار انقش پیر بر همه صفت و خواش حقه در لیز او ان که موسم
 ابتهاج بستان بر ارحمت و هله و بلان رکان بهارستان غنله و کت
 بود غارت و ثبات و مناعت نامان حمت و اهنه بجلالت کمان چاه
 مقرب استامان محمد محمد سجان شایسته و مصطفی خان شایسته حضور که عهد
 معتمدان ابد دولت ابدینان تجر و توقع این سلطنت را مخرک کان
 بودند بر اثر تحریک سلسله موالات و تشدید بقیان موالات بر رسم کت
 و غارت روانه در بار سیر مثال و طمانه و تر حشامه را مصوب بچاه
 مثالیها موهف غزوشان ارسال داشتیم امیدار عواطف شایسته
 بخو که در نامه کافیه منقبر محبت شکی و متحد مودت بهت شده اند همواره
 اکار همتر و اتیلاف و بنور زینب تاب همه و ولایا مخر طلام مملات و
 اختلاف بجهت محبت و موافقت میان خلاف عظام و حقا
 کرام لیز و خانو که بر سلا بجنس حمله و برقرار و موافقت و پایش بر بسته

بر ریش سحاب ملک و العنق دیرن استان سپهرین گلشن بوخت
و یکن که راطاوت اندوز سراج مضر قلم خلعت رقم را بفرغ سخن
الفن و ولا شعله افزون خواهد نمود که تا جمان بلا آب و نیک است
فلک را که کبریا زینک است مسلم بر تو باد این پادشاه هر یک نام در بیان

جزیره خوار

الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنکفر
صدور قوم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من ضر و تقود و انهم یقربون
کما ورد فی کتاب الحجرات الذین آمنوا و ما یلقون و صدق الله رسوله
صاحب المقام محمود و علی آله و صحابه ما خلفاء الرشد نسیر الذین بدلو فی
بصلاح الله غایتهم محمود ما تو اکتف الناصر باجمع و تو الفتن الطمانی
فی الطمانی حمز در شور کرر منان که انالی ایران از انقلاب جان فیه هم قریب
سلطنت کثر نربا بر بنیکه از بر و خروج شاه همی صفوت و رضی در
ایران شیوع ممال است مبعضت مسیانه روم و ایران ظهور و وقوع در
نظر بدست صحیفه از سنست و جهت که مختار اباد کرام و سلاف عظام ما بود

از سلسله پادشاهان

از سلسله پادشاهان ستار شهباز لکه الحاح مکر از انکروه شهر شام ز فرمودیم که بگو
انطالیقه لبان و سبحان تارک قوال لا طایر و حقیقت خلفا کبیر
رضوان الله علیهم قان شونر حصول منول های خواهنند لبان هم علم هم
را قعد و از ناست آتیه نکل کردند همراهم صغیرت قدر قدرت اعظم
خواقین جهان و خرم سلاطین هر ان حدیو سلیمان ختم خرد و خوشبیر علم
ناهر اسلام و مسلمان قاع لکفار و اوست کین خفان البرین و سلطان
الجزیر شانه اسکندر و القینین خادم اکرمین الشرفین برادر داراد او
که در نایگاه پادشاه اسلام بنا نهاد الله سلطان محمودان مدال طلال خلافت
عز و روس الهامین خلیفه اسلام و فرغ شد همان ترکمانیه بخبر و نوب
های فیه نایر سلید سلسله بهر حشام بر سر زید تیلان سخن تملای طاب
امضا و مطالب بنیست که در تو شقات ساقه مطور است از حضرت
کنیم بعد از تکرار آه و شکر سواد که پادشاه اسلام بناه سلیمان جا به ستر فاده
قعد و در مانکه را مفاکیر شریعتیه و ممالیر ملکیه موکول حشام موجب نوا می شود
حشام خورشید زینیر ام شده بعون که لاکچه که نواست جان فیه که نامیم محبت

خفته کشا از بار اظها لیسیم طلب کشیم سو رخ شاقص دفع تا بغض
و از اذیه طرفین و از اذیه شور و شین منظور بر کشیم لکن محض از راه ضا حوله
خاطر چنانچه پادشاه سکند مقام و حفظ ناموس از اسلام حلقه کور میسر
و استیام گفته نکالیف محمود و رامزوک و طریق سلامت سلوک در شته
این امر دلند بر را سخند و کور خیر بر اسلام نمودیم اما خضر از حاکم گفت پادشاه
در زمینه بقیه تسلط بر تاجان تعلق داشت که نسبت شقاق انگیزش
استیام بر پوت علیه عثمانیه ایشقان یافته ضمنا ظهار شرکه هرگاه طبع از سر پادشاه
اسلام بنیاد شق و مخالف برسم وفاق شهاد کی از آن در حاکمیت برسم
عقیده حضرت علیه سجورده حاکم محروسه از طرف انعام باید و استخفرا
از راه بر کور در شوق و قبول ان مجتار حشر بودیم در نامه حالیه که از آن
وال مصحوب لطف افندر عرض صحتی و اندراج چشمه لکمه نظر مجا بره مشکوره
و عمر سروره که از دولت نگرینه در احما و از ازله لاریج بطور پسته
استین غلتین استیام میدانیم لکن بنا بر بعضی هبات خاطر است
متعلق است که بخو که موهوب بنی منفح شده از نیت طلب بر سر نیت

از استیام در این

و استیام از نیت طلب در گذشته بنا بر بر صحتی لام خبری و خدیو سلطنت
را بگذرشته بشود تا ترم و محبت و میان در دولت عظم و خلاف کرام
و عقا عظم استیام لیس در عصره روزگار پادشاه و پادشاه از آنجا که کثیر
پادشاه اسلام پناه و عهد و ایگه ترم و حیدر محبت را بقوه و موافق
مشور و موعظه نیز از آن خبر از برادر بزرگ و پادشاه از آنجا که کثیر
حال مسکین استیام مطالب و عظم مارت میگردیم لکن از این صحت نامیکته
انجامه مأمول ثانی آن خبری و اسلام را نیز متعلق بقبول و معتبره بنای
مصاحبه مامور استیام فیما بین معتقدان استیام در صلح بر یکس و شرط
و استیام و تذکر بر سر نیزه قرار استیام که سب مسخر که در زمان فغان
خدیو راج سلطان حلقه فغان راج و قشده فیما بین استیام بر سر و حیدر
و سوره که در میان معتقدان بهمان دستور قرار داشته ترم و خدیو در اکان
ان سلطان بر شرط فخر بر فتنه نایم و تیج در بنام بعد آنچه لایق شان طاعت
و موقر صلح استیام استیام مأمول شود و از امریکه متعین نیت که در دست و نشان
مصاحبه صلح و استیام استیام بر سر پادشاه لیس در ترم و محبت و میان

دولت عظمی و اولاد و چهار نهر و خاوندان که بر ایل یوم اقسام قائم و دائم در ایل
نماد اولی حاج ایران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله اکرام شریف و آلاء و حکام
سر راه ایشان را عمر محمد بن حسین یکدیگر رسانید و نهایت سال و وزارت احوال
ایشان را لازم نمودند تا آنکه از راه عراق که توت و قیاس محبت در
بر سر سال شخص در ایران از آنست و شخص از ایران در آنست بوده و احوال
ایشان از طرفین مملکت و ممالک بیست و سه طرفین شخص بصیرت و شرف ایشان را در
بر سر و خلیفه بولاق خود روند و ماغت ایشان نشود و تفسیر حکام سعادت از آنست که
مشق هر سبب احترام کنند و سر آن امانی سعادت ایران احوال شایسته
که در زمان موقوفه اجراء شکر و کلمات در اصول معاینه بجهت امرت است که
خفا را نیز در آنچه در نظر باد نماید و اجتماع منزه که مکه منظر و بنده مشرفه و باقی
مالک سلامت که پیش کند از طرف روم بجهت و جان و امانی سایر بلاد اسلام
با ایشان سلوک داشته از این هر دو سبب بر وجه خلاف شرح و سبب گفته
نشود و همچنین محبت است لیاقت هم هر سبب که مال تجارت در دست است
بیشتر حکام و پیشترین بفرمان خود و هر یک تجارت در دست داشته باشند

الدین

و بر ازان افغانه فتنه را در سیم چنین رسیده و رومیه از اطراف رخنه در میان ملک
ایران و سراسر سلطنت و مملکت و ایران که قلع و قمع و تخریب ایران را
برنج لازم نیست به فرشتت مالک ملک لیزل با برستی کرد و سبب آن
از پرده کلان برضه نمود و برورس بر لند که کوفت است و تیر و تیر و تیر
اص حضرت قمرت که چون جناب مزین صمدت با بساطت و مرجع است و چون
قهرمان فرسید آن ترکمانیه برق خرمن سوزن جهان بنا بر تیر و تیر
تا پنج شش و لو که ملک هنر و توان فلک بخان در هر ران خلد الله ملک و سلطان خود کرد تا
نمرد و توانی هنر و ترک نصید ما خسته تا کنن مطور است از مطلق ملک است و
طالع و سبب طالع که ظلمت است از سبب ایران گشته اما که که قضا را اقل در
تصرف غیر در آنده و بر زبانها نایب الامر و قوت بر خسته قبل از الله انور
و کربان شوکت ابا بلیغ نمده تا که در سال هزار و صد و هفتاد و نود
که بر مغان که قوم ضعیف و نعلیف ایران را احضار و جمع مشورت افکار و در
که نهجهت هر سر را که خود سلطنت اختیار نموده و با کار خود که اندک امانی ایران
دست با امن ابرام و لیل نمده که خدایند عالم پادشاه را با حضرت شرف حضرت

با کرامت کرده ما زین بسیار در تیر سکم آه زینت و نرسد طشت حق سبحانیت
خو که روز از قریب است حال ضعیفان را کرده ما را از نیکت دشمنان قور باطله
باز در مقام محبت باشند و تمدیکان ایران را مهید و دیگر نگه از حضرت
شانت هر نیز با کدام آفرمودند که الهی ایران هر کجا بطشت از غلبت ایشان
طالب باشند و معمولی این منوال تلقی قبول و قور سحر قبول خلمه شد که انزال بر عبود
که حق لفظ از هر سلف کرام و آبا عظیم و فواید فرماست که بر تنج حق
نقد فیه و ندرت از سلسله کثرت ایشان نیز از راه تعاقب حضرت سیه فواید
متعلق الی کرده اند که قور را بجمع اذعان صفا نموده و غیره بر او تاکید قرار می دهد
و بهر حال اعتقاد محترم شده سخرانه عاره سپردند و حضرت شانت هر نیز از بیعت
ایچو روانه دولت علیه شمانه که از حضرت بیان شانت بطلب طاعت و امان و امان
تا شرایت ان الله یا مریسدل و لکن سلطان ازین و فغان از غیر فکرم آید
اثر نفس شانه اسکندر خور القریین داد و در ادرایت کعبه و فلام و خور و کورن
شکوه انجم است م پناه روم لبر الله بقائه طالب غیله شد نیز اقله که از ایران
چیز از غفایر لقب کول و در سبب محض که از راه است معتقد است لقب موعده اند

لغاه و علماء

دشمنان و علماء و اخذیان کلام اذعان که از راه سبب از سبب سبب سبب سبب
منظور کان از سبب سبب اکلام با ائمه ما سبب از سبب سبب سبب سبب سبب سبب
شغری ایشان شکر بر سبب از ایشان با نام خود باین جنبر نماز که از سبب سبب
بر سبب از لطف ایشان نسبتین شود که بطریق مریح معرفت نام در حال سبب از سبب
جای ایشان را بکسب مقصود سبب سبب در دولت علیه شمانه امیر سبب ایران سبب
معرفت م بیشتر چهارم آنکه اسرار و حکمت نزد کس بوده باشند مطلق آن
بوده و کس بر ایشان در بیشتر پنج آنکه کس از سبب سبب سبب سبب سبب سبب
امور حاکمین بروقی مصلحت فحصر و کس باشند که باین سبب سبب سبب سبب سبب
مبدا امت محمدیه شده که من بهر تقدیر انا المؤمنون آنچه کس رسم لغت بر لفظ
فما بین الهی روم و ایران سبب کس شریعت سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که عبارت از قریب امیر سبب و طلق سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
قبول و سبب سبب بر تصدیق که باقی مواد از جمله سبب سبب سبب سبب سبب سبب
به نیر پیمان و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
در این جانب نیز بر این سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

این مقدمات آمد و شد سفر صورت انجام یافت و در این سال خجسته که بزرگوار
بزرگوار و چنانچه پیشتر است که گویند با بون قانی و از هر طرفه قفسه قفسه را با غایت
کا صاحب بن بزم است که دنیا که هم با کفست که مملکت از موافقت است
را منصف و در فدا و نفع را از نسبت از اسلام شکر و نیت و از نام عمال که این
و با و سب را شیخ سیدم و قضا و کرام و علای اسلام را برای مذکره
و معاو له این امور مومک منصف و در هر سب عمال و از آن سب زمین که در
که مطالعه موهوم را ما مقدمه ملک مومک و در هر سب وقت که در سب اعتراف
بیت و بر و قضا و تر از رفعت علیه غزوتی فایز و شرف کردید و هر سب را سب سب
و کربلا است و عله و حال اعتدال و در هر سب وقت که در سب عمال را سب
پوست که احمد در سب اسلام سب کوزه قصور و فوری و قضا و سب آت
فسادی که از دولت صفویه در سب است نبوتی شیخ باقیه علای کرام
که دعای اسلامند با یکدیگر مجلس محاوره و مذکره که در سب سب
مجلس غیر از زلای شکو که کثیبات تصفیه کرده آنچه زلال حق و شایه و ما
میر صفوت هر که سب است تا بجز ایند اما مور سب سب معتره در و در هر سب

بزرگوار

حضرت یعقوب البرین و امام المسلمین بطریقات و اظهار عقاید پروردگاری
با هر سب است که در سب شرفیه نبی است که حضرت کاشان میا بر
هنگام که بعد از طاعت حضرت
سید المرسلین خلافت با جماع امت است و سب سب سب سب اول با کرمه و سب
و بعد از آن و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
و شوق سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
ابن طالب علیه اسلام فریاد است و مومک آیه جل فی هر سب است بقول
من المواجهین و الا رو الذین اتبعوا سب سب سب سب سب سب سب
و غیر از آن سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
فی قلوبهم و حدیث شریف است که با نهم قضا و سب سب سب سب سب
رابطه مومک است تا سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
مغایرت و منافرت مملوک سب سب سب سب سب سب سب سب سب
موجوده که بعد از طاعت خلیفه اول و ثانی از در دنیا اجتناب است و سب
مال ایشان کرد که حضرت فرمودند که لا مانع سلطان عادلان نگاه علی سب

خوستلانی که مقتدرین عقاید مسطوره را در فریاد با انتمه نایب به
پاشد منافی موعبا برسد هم نسبت و محاب این عقیده از اهل ارض
وقل و نبی اسر زلفین در میان و در عهدیه و برادر دینت اندر یکدیگر
حسرت راجحه ریحان غلت و در اول و ششم
محب و سکه اغنی نام عهد برین شامه و لای حضرت عالی مرتبت مطرح
فیوضات الهی و ضبط انواع باستانها هر چه در شتاب و ج سلطنت
و شخص یار و عیال لم افرو زین عظمه و استب و طلبت و جان داری نشاوه
غاندان خیرین کسان کو گانی نلاضه و مان سبغ الاکان حقیقتی بر
که خرید و در کوه بنیک اختر که از غایم کلذ از غایتش و جیح محبت و فر
امترج شریف مشام ادراک میره و انظرسانی بهستان عبارات نفقات
مسکنه الفواعل استقامت و سعادت و تقوی و کت بخش و مان و کون
در نکا میکه ابوالنظر بر هر شا به جمال باز نسدر ابات عقاب کرسح
استعمال سبانه هم نبند او در پروردگار معصوم شامه متب است پناهنده
سمت و جوباقی تو افصح جهت و سرور از امانه خورشید و ضایعین

الذی انزل

سراپه القدر منزل فیت و بهای سیمانه و تحایف کجینا نه موجب
محل مودت منیب برود شرشا به محبت کردید و اینولا کسینغ خان
از درگاه خلافت پناهنده نصرت الفرافضا و حکایت شوق جان و سینه
از ریا و مقور و حواله تقریر او شرمس از آن بر لکه روال که رسا نه طالع
ممو از بهار و مترج لاسر مترجات ممتدس صفات و انما و حماست
افزای خاطر و حرکت سلسله موالات سینه به شایسته نوال و توجیه
بر لوح مودت منیکار و که شریک به موجب
جات عالمیه در است کین تار و ضا و کفر و کن و صلاح امور آنها و صد و حکام
مطالعته و نوکده از طرف قرین شهر فکالاد و سبک نام کشتی و عدم فرود
حضور چاه سردار سب نظام حیات کفایت قلم موالات رقم نه و فاضلین
و ترخیز بر پوشک کسنت و طلاع کشته در نظام کمال فاکه که عهد و مان
بودند منزل مورد افول مترج مانا که دید و قسیت از کجاشکانه
عزیز سیر کشتی نیکه در زین سورت تمام یافته وار و شریک معلوم
چمن رستما و برکت اشانت ان برادر که در این امر متد و در سینه

مشناور شد و سردار بجز که بقایا مگشته است حقیه بمقتضای استقامت
و پستی نبود تا درگاه پیر شتابا و پیش هرگاه امر رود بدالتی برود شاره
والا بجام خدمت غنا بر شتافت و کام دل از فیض بزرگ اندولت خواهریت
باقی یام سلطنت و حمانداری لایزال

جواهر لقیه و عجب طبع دوستی قرین و لایزال بر تملیحات ذاکت بودت این عزیزان
چند آرد و دلگنجینه استقامت و صوب حسب حضرت فکر گفت قره التاج اهل سلطنت و
ولولوشاوار در مای غلظت و کلمکاری فرزندان کو در درج ولت و اقبال و در شان
اخر برج سعادت و ائمت و عالی سرفرازی و با فر سردی حسب بنا لاشاه و خاندان
رفیقشان کو کانی برادر والا که پیکر کوسیر مسلح و متحف داشته بر لبع
مصادقین کار که چهره پوسته غواص ضمیر غلظت تخم زجر بشتیاق مسترق
ایمنی نیست که بوسایل شکیسته کو هرگز نهایی مقصود که عبارت از تکالیف والا
بر حقایق نکات خیریت نمود دست از غوص گاه محبت بکنار در لکه در دوزوار بخت
نظاره آن مرتجع کاری و چوبه دامن حسن مشون بفرایر بجهت کلمکاری کرد و در
درین اوان خستیدن که شامت بسا بلسا چینی خان از جانب مینیت حجاب

شرف اندوز تصور کرد

شرف اندوز تصور کرد دیدم سادات و بخت است میرزا محمد حسن برای سجد بید
رسوم موفات از بظرف قرین اثر فامورانه بار فلک با کشته قبلی مرتضی الله
مساوی چهل کت کسری چون در کت کار غلظت را سجدت جوار بختی که از موفات
احسان و حق مینو مصرف داشت و بن الدوستین علی بن حسین جبرانی و موفات
منظور نبود بریم با بود صوب ساید است و مزبور توجه بیداری کریم یک و یک
کو خرام مشرف حجاب خاندان عالیز موجب نفع محمود صوبت و با صد و یکم خیر خیر و الیه
و از او میان جمل کفر کت ساخت بزرگ کت بجهت فیضان علاوه هدایای برسد
کردیدت ساعت زرین ماه و مهر نیت افزای بریم بچهر آنت قاقولیبالی و ایام
بلوری چشم اعداء عقرب طبیعت مفرضه سخر بوده ایام سلطنت و جهانداری باقیام
و با عقیق ماست بریم
بر لوح موفات منکار
که بنگه که از راه محبت سال کشته بودند پانزدهمین و مرتضی طبع الف کت کت
چون عمل و نقل آن در سفارت نذر دارد هرگاه و مقرز دارن که چوبه سجد
در سحر قدری معتد به ارسال شود که سندان آن بان نمونه بسازند البته بجا خواهد
از آنجا که سندان جانی سحر در کسره کار جهاب صندل پیشانی در شسته بنهار

شرف اندوز تصور کرد

این طلب مستحق است حضرت کردید و عالم و داد معذور خواهند شد
 بر لوح مودت منگبار و که محبت و مهرین سخنین و
 ارتباط و اتحاد لیسین نه بر نه است که بدستاری ملک موافقت ملک
 سمت نگارش توان پذیرفت و خوف کانست درین حضورش همه مذکور شد
 فی الحقیقه مقصود ضمیر کس و نون خالصت شجر و همه است و غایت القصوی نیت
 آنست که لکن آن برادرنیک اختر امری اتفاق فستد قاعی امانه و بهای سلطنت
 و خون و شکر انجم قوت و عالم بکن معرفت ابد چون بد اند نیز
 از جلال عطایای ایرزدی میل و خلاف این لوقا الله بر راجع اراری
 منگبار خواجه
 جواهر زوهر و خواجه
 گوشه کردن بدین قبول از آریه و لالی متلا می نیاید که بدستاری
 خواص خلدس از بحرین و جلال جل بیان آید هر چه شرف و شرف و شرف
 عین خورشید طلعت بره خیرای سپهرش و کامکار و دره و بهار و عظمت
 و شهر در حدیثان آسمان عز و جلال شش شش است و شرف و شرف و شرف
 و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف

از زین

از زینون توان کاشته شرف زنگ کیس فرنگ لبان شون و لبان
 روان شیرین نبوش خسرو باه و حلقه خورشید کلا ایلر ایلر و خطی
 ادام الله ایام طشتها کاشته حشمت و در بار بار با شانه کان حرم عز و جلال
 میدارد که قبل ازین لحاظ مقرر است که لکن لکن از در بار فلک در
 برای تبلیغ مژده جلوس مینت مانوس پادشاهی و تجدید رسوم
 و القوت التیام بن الدتیس سفارت مامور و عازم کریم سلط
 النور کردید چمن احمد شپای والی بغداد و والد و فامین دولت صفویه
 و آل عثمان که سالها بود که سلسله و خط و حکام و در بعضی اغراض
 نفسانی خنده خود احداث شده و در وقت اتفاق و عبادت و مودت ایشان
 درگاه آله با فواج قاهر بزم شد آن مفیدین الدتیس بر لانه و سواد
 قوه آله الی الان که اوسط شهر رمضان المبارک است چند دفعه حد
 و آن و هر دفعه جمعی کثیر از رومیه طیمه مشیر و در هر از در نظر از ایشان
 دست میگرد که کوه و حله و شرف و کربلای معلی و کهنه اعدا که در
 دار اسلحه است سبطه آفرین و تخریر آمده مهسل قلعه نیز مخصوص و محیط

چنین منصور است و موعی الیه نه بهست شجره دار دنیا پای گریز چون زلف
 مزبور قابل آن نیست خود مجامعه آن پر داریم و افواج خود بخوار
 معطل این کار سازم ایشاه القلا در این زحمتی از انجام جهام لایم
 فایز گشته اگر تخیرت بعد چند روزی تاخیر داشته بهر فوجی را برای اعلم
 کار آن تسبیح و نحو بتانید سر بر سر انجام بعضی امور که همت
 جهان کار را منظور است که عازم حد و شیروان خواهیم شد از آن جا که اول
 خورشید کلا بشیوه فوت و صدمت خود از کنگام جهان و محمود
 زمان ساخته اند ترقی از اولیای دولت عاصرت است که الشفات کامر
 اکل کرده تفویض لقیه ممالک معموده که کوشای اقالیم الطاف و فتح
 ابواب قلعه خلعت و انبساط وجهه پناه غیر مزبور را بر زحمتی مضمر الملم
 زحمت انصاف و اذن لطاف بخت زینت القلا در حد و شیروان
 معسر نظیر اکثره برده اند مترجم لاج هایون و قوام ولد ترز افروخت
 بخش خاطر این خبر خواهد خلدص منون کرد و باقی قشای سلطنت اقبال
 از مطلع غرضه لایم و ساطع و تابان

ترجمه

شرافت دعوات و افاضت صداقت این و سخت بنا تلبیات محاسن قرین
 که از فرط عقیده و نیاز مندی هدیه نرم هایون و تحفه محرم صوم بجهان
 علیا حضرت قطلعت خورشید حجاز شرفنا زهر از بر است طاعت و کرامت
 و دره کنای و برای عظمت و جباری غوغا نهند ای قره صبره دیدوری
 و اکاهر فرزند کوه عقص و فرنگی زنده پائینت و او رنگ از زنده
 شیرماری بر ازنده افر تا بدر بر عجب عفت مستور شایب عظمت
 محمد علیا و سر بر ایدر ایدر سپه عظمی خلد الله ملکه کمالی شاه عبدالرحمان
 مراتب محبت کشی و کذا کشتس مرهم خلوص اندیشی مرفوع لری عالم را
 استاد کبان توایم سرینک میر میرد که بعد از آنکه میر از حجاز بریم
 ای بی شرف لقبیل آن عتبه علیا رسیده و در حکام بنیان دوستی و کوشش
 آن علیا حضرت ملقبیس شوکت انجام امر مصاحبه را لبه و لجان لغت
 و هوایر و سیلی بو اشوف نیارال و اقا بار دن لیلش فریب فرمود
 آنچه شایان امرو و ادبشای کار مسلح بود از لجان مشا را لیا طوع و نسیه
 هایون از طرفین عتبه و ریافته ولایات کبلان خود مقرر شحمیه و تصرف

اعمال سلطنت

اولیای دولت علیه در آمد و فی الحقیقه هدوستی که در نیت لغت
 میکردند علیه نمود و پیرانه وقوع پوشانید و میان سلاطین زمان
 و نوابین دوران سخن و عدد و صدق و غیره خاصیت پیدا میکنند
 رد کردن اسرای کیلان و جنب این محبت نمایان امر است جز
 و مقرر است که در طایفه در طایفه مصلحت مکرر از این ارباب اظهار نموده اند
 بنا بر این که اسرار را بولایت روس برده بوده اند ستر داد
 به تعویق فتنه درین اوقات که این بنا زمند در گاه آله از قلع و
 قمع شمشیر مشیت محبت خراسان فرغیت یافت کریں و از م شیشه
 سایر مخالفین است که بعد از فضل جناب باری بستیاری آن
 در خشنه از شریح سلطنت و کما مکاری با لکمه رفع اعادی این جوان
 از قوه نفس آید چون بگردد شستن اسرار بعد از مصلحت نمایان
 خلاف معمول بویین بنیان هستی معمول است لکن از امنای آن دولت
 کبر تر قوت و رجا آکنست که امر الله شرف صد و یاد که اسرار او در
 که بشند حج موزده ایشان متمدن است بندگان مثالیه که در نامه است

تاریخ

شائسته است آورد و تسلیم نمایند که هم موجب غش شودی حضرت سرور دگا
 و هم عجت است پزیری کار گذاران این سلطنت ابد بار بوده است
 محبت ابدان در بیدار و مواد موصوت فیما بین الودعین باقی بود و
 خواهد بود
 جهان از سید ارد که چندی قبل از این سلطنت بجزرت خلیفه
 طمانش بر خصما شست عیمر دن خان ملک قشای تقدیر بر سر بود بعد از آن
 سجناب کما مکاری مبر از انتقال فیت مرحوم محمد علی بن عبدالمطلب
 روانه در بار آن بر از ننده که کافی موقد ضمای محبت باستانا و لغت و
 از جانب میرزا با آن بقیه دار و این بنا زمند در گاه حضرت کرد کار قوف
 کلک صدق لکار رنده بود که غریمت سمت قندهار و مصلحت فی الحقیقه
 اندیاز که محسن بکار امر این اوصاف که ضرر و فتنه از فتنه مرکز خاطر
 حد اشراف و مکنه منزه است بفضیلت ایشان از طرف قریه از طرف خفا
 و بیگان در گاه است که جاه سلطان خراسان مطاعه و حکام لازم الدوام
 خطب بجهت محاکم و سلطان مالک در باب بند میرا که کبر

انجام عتق اصحاب را بد که اگر بعضی از آن گروه از صدقات جمعش در اختیار
گوشه کوه پاک طایق فرار و جان او طایق سکون و قرار شود مجال عبور نیاید
و در طی حجتنا محامات مشکین چشمه و صحایف شریف عنبر شامه که از
موقوفه سلا و مکن عز و علا شرف نظر و اعلای مصححان منور ابلخ
و اهد پذیرفته بود اندراج و ثبت که بنا ظم کامل و تحفظان خروج و نکند
و در ضبط حدود و سد طریق قدغن شد بد فرموده اند درین اوان که
بهر گنجی تائید غنی و مختار متعطل رپی بروقی معدوم درایت افراز عزم صواب
مقصود و شب و روز ظاهر شد تا مطلع با آنچه لوائی فروری نمود کردید
افغانه غلبه مقابله لشکر که جهاب دین در آمد و بنیات آکنی شکست
خاش بافته به سروادی خذلان و پشیمانی و تیغ جان ستان زنگان
نمای قلعه فرشتا کرد و بقیة تنیف خود را بقاعه سینه و نغزای و نغزای
بهنم حصونم در بروی خویش بسته هر زار و تیه ناکامی نشسته اگر چه
بسیاری توفیق دادار جاندار مصالح ضرورتی قلعه کشای پای کار
آمده آه چرخه جبار پوشش میل ساسن مینا د کار کنه کار

بکلیه

پلکان و آتش خرمن سوری از خشک و سفید و سیاه میشد و توت
خطر میخواست که ابوالمفتح سازگاری و امان مفتوح شود در لاله
ناظر آرییده و نیت پسندیده و عزم ثابت و قلب را منح و ضمیر حق
و اتمت قوی اسس مجاز و غلبه مقصود و اطراف کوه را حصار و محصور
فرمودیم لیکن در نیوقت عرفیه سرگردگان که با فوج از غازیان شیب
و تادیه ناک غنه سرحد مامور بوده اند فوجی است که طوطی نظرهای اندک
روز افزون مقیمان آن سده سپهر منور و جود شمس و حصول قبت چون
قرب مکانی علا و صحبت رسانده بود برای مذاکره امور صلح و تحریه
عموم حوت محمد خان و سیزده هزار را برای سفارت تعیین و بر پیام
روانده اند که عز و تکلیف شود نمود بعضی امور عظیمه پیمان منور ان لقا شد که
بعضی و دشمنان متوجه صلح رسانند بر آنکه در عالم و داد هر سو که متضمن
دولت روز افزون و در بدیعیات مذکور در این خوب مقروض و پیمان
بعضی خصیت الفراف از زان فرزند
طراف الفراف و عوار و ستان ایضا سفلیات که از دار لیک هر سوی

بومی شکرستان کسب و از محمود جهان بصوب کشوریان بر سر نشین
هدیه بزم مهدی شریف و موفقیه منیف حضرت فلک رفت کیوان
ایوان قان مشتری سعادت ز صردیان فروزنده مشیر شاهی
فرازند ارباب کنتی کتبی استانی پسران حضرت سجاد عین کو حیدر
عنان رئیس نشان گوکانی شاه جهان پرور با بون فرخنده و غم فرخنده
سلطان دارا شکوه فیروز بخت خدیو کامران فرخنده اشترالخصوس
العواطف ملک اکبر محمد شاه خدایه ملکه و ملکه ساجده محمودی شریف
میدارد که در مبادی حال که در سلطنته اصفهان تصوف درآمد در خصوص
ثمبه افانغه قند بار و باقی اشترار که نسبت به بند زاده بر این مصدر اند
و اضرار شده مصحوب علمردان خان شاملو و ابدالان تو بوسط حیدر
با ان شاه ذی جاه اعلام شده بود که کس تعیین نمایند که ابدال و روه
رایات منصور بخت و دانه فرار بر ایشان مسدود دارند و محتسب شریف
که از حضور بر پور حضرت مصحوب علی پسران ایشان ارسال شده بود
مندرج ساخته بودند که بصوبه داران و میناب تکبیر اکتب می و اکتب

بهر

بعل آمد بهنای آن این سیار مندر گاه آنه نرسیده جنبانی نرسید
اسخفرت غلام قند بار و برای تجدید مذکره اغوا که ایلچی دیگر لقا
مامور و بعضی سفارشات در عالم موالات لسانا و شفایا با ایلچی فرزند
که در عین ادراک سعادت بلثم عجب علیه عالیه قانیه بعضی اقدس رسانند
و حال چپارده ماهست که ایلچی رفته و کار قند بار کی کشته اثری از
تعدلات مزبور به ظهور نرسیده و قطع نظر از ان ایلچی را در انصوب
توقف و بخلال لول و اذ احتیاط تخیه قیوا به حسن مینما آوردند
در ارسال جواب کتبی از کذا دوستی کلی و از بهارستان بود
سنبلی بود بتاون و تسولیف بعل آورد خلاصه مطلب است که این سیار
دگاه که را بنا بر دو جهت سوای غایت راه کورسم مؤدت
و پاسداری منسوب محبت امری دیگر مطمح نظر نبود و توفیقی در مملکت
و مملکت اسخفرت محبتی تا ابد پانیده با دو باقی باوند ششم و دولت
روز افزو قریشان بدو عالم یکا نگی از خود می انکاشتم که می از
حسب محرابله ترکمانی و ثانی عیبتا بر معارت قرب حو محبت

باستانی که فیما بین است ایران و هند استقرار است و این صورتی
مقام این بود که از انظار قرین الشرف نیز این رویه مرغی و مست
مع بدخلاف معمول بوجود نوحه از ان شرف بطور مویست
هرگاه و هزار آن پشما حبشید جا به قضای ذکای جهان پرور و شایسته
کتر و نه نظریه را بطور میندازند فصول مقصود و چنانچه بعضی از کار گذاران
اند و وقت که در مخرج دولت و ضریافته لدر کرمی کار خود را در اقله نایره
فلا بر عزم منکامه هولا که نوبت این منتر نزل کرد در هیچ باب مطبوعه
تخلیه بود بطور انزف و خصیصه الفراف از ان و بعد سلام حکمت آن خط
مست و فایز را فریز بهجت و شاه مانا فرزند تا آنچه نگاه داشته بلکه تفر برنده
بدر مویست و قیام

و الله یؤتی مکه ضرب الله و الله واسع علم خود هر فرد بر تئیه طلبه است
لعمریه قریسته که در تله لور با ما دره یکتا را انبار و کجی هر شش ماه برابر
و در صورتی با جوهر چرخ فرود کفر همه رنایم از حزن در صورتی که
مدینه اقد حفر هر تیه رزم می نماند و تحفه و محاسبه حضور سهر عثمانی

ملک ایران

ملک مرتد کیوان جهات منشری سعادت کوه با بر جای جهان
عز و تکلیف در نای عالم محیط سبط زمین محسن در خشنده سپهر
جهان داری و حبس انانی محورشید عالم افزو را و خلافت و کمال
خبر و ملک بر در ملک منم خدیو فلک قدر انجم حاشم سرور کردن فراز
مهر فسر داور در ای سکن در شهر نیکو سرور حرم و وقار شسوار
کسیر و داریا پادشاه نظر الله سلام پناه داور داد آور عدل
اکا و اعظم سلاطین حجاب انجم خواقین هر ان ناصر اسلام حسین
قال الکفار و کور شرکین تا آن البرین عثمان البحرین ثانی سکنه و القین
استطان رضی محمود بن مصطفی خان بنیر خلافت اعظمی پیام دانه
و نور عیون سلطنته الکبری بلوامع نهد رصفاته ساحته بر لوح محبت منکار و
قبل از این کفایت تعینت احضرت شاه پادشاه و ارباب و استبان در آفتاب
و کسر ارشد با عیوب از ان خلف و عهد جشن و عیاد و آن ایلی اخیرا
که از قند ما روش بود در بلا فدا بقا نگرشستن و جواب نامه نیرودان
از خارج بعضی استله کان پیش گاه عز و جاهه قالی سیر خود هر بود در زیر او ان که

مقامات مزبور عیث توجیه این اصدقستان سبانه بستان
کردید پادشاه و الایا سابق الذکر تاجی سپاه خود را از قضاة بلاد هند
و دکن تسبیح آورد و دستمدا و تمام و کوکبه مالاکلام انشا و حجب آن آنگه
حکمت و صفا پر فرسخی شاه حجب آن آبا و متکرر نال حصص جن جنهارتین
ترتیب داد و بعزم جنگ قفقز این نیازمند درگاه آنگه نیز بعد از ورود
مترال بنالده یازده فرسخ کر نال این منکر کوشند و میقان عتبه اقبال کردید
مشو کوا علی الله بنیاد روز دوازدهم شرف قده اسخوم ملاقی فریقین
بعد از شش سال نایز و کیر و دار بنیاد ایزد کرد کار شکست برانگرو
اقتاد جمعی از خوانین و امدار اچهر برانفر هندستان از غرضه شمشیر و حور زین
دستگیر گشته تاجی خزان و سباب و بستانه پادشاهی و امر تبرف در آمد که
محمد شاه منظم و سخن خود متخص گشته بعد از سه روز که خود را مغلوب و مایه
مسلوب یافته باقیه امر او سپاه وارد در هر جا یون گشته این بنا زینند در
آنگه را ملاقات قیاج و نیکین سلطنت رسیده مانیز از منزل مزبور بستانه همان
نصفت فرمودیم و بعد از در وقت همان آبا و جمع صوبه داران اطراف

بغیر از این

و خوانین اکناف و رایان خجور و فرمان روایان سپه آرا و امرای
زبردست و راجهای از شاه غرور سیه است نیز که در
لعبه و قلاع سدیده بودند در مقام اطاعت و فرمان
برداری در آمده بعد از چند روزیکه فتح آیات و نظم است
ان سر زمین بروجه اسهل و اکلن فعل آمد چون این بنا زین
درگاه آنگه ترکمان و پادشاه معزی الیه نیز در راه ترکمانیه و سبیل
جلبس کورگانی بوده اند در عالم ایلی و استاج و جنسیت شاه شاه
هندوستان را حکما کان و الایا سابق الذکر بقولیه خطبه
وستکه را با زین نام تاجی او جاری ساختیم و چون صوبه کابل و خراسان
در پیشگاه بی و غربی رود انک واقع است از احوال و محال
خوبان بود لکنه صوبه مزبور را ولایات سند و قلاع اطراف
از صدق و کثرت که آب روضه مزبور بد برای محیط اقبال
می باید اجلا و صوبه تنه و بنا در و قلعجات تابعه ضمیمه مالک
حور و ایران حش عطف عنان غنیمت فرمودیم بعد از و

بجای رودانک کرسس است که خاک محضه باین زمین
درگاه آگست منظور دوستی پروران بود که ایلی برای ابلیخ
این خبر و نظایر آن لفت اثر روانه حضور مایون ساحه
از نالیس هندوستان و کلهای این سرالوستان سوار سال در با
آن قدوه دوستان شود مقارن آن خبر وفات علی مردان
خان فیلی ایلی در سیواس عرض استیا دگان درگاه سدره اس
رسید لندایچه معترب بارگاه خان خاخر خان چشکر که خوسان
و چون خجی باشی مسول را که از خاکران قدیم اخذ نموده این درگاه و در
راه و رسم سفارت آگاه بود تعیین و انجام امور را که بر جوم علی مردان
خان مرجوع بجا پناه مشا را لیه محول ساختیم که بفاق رهشای علی مردان
خان که در اسخود و توقیف دارند تمسیت آنها پردازد و امور
مشروطه که در عقده تعویق ماند به بدتباری مصلحت مینان اندو
علیه پذیرای صورت حصول سازد برای خالی نبودن نامه
دوستی حتامه موجب تفصیل علیّه شیا به رسم هدیه و سوغات

اندر لندای

هندوستان مرسل کردید ممول آنکه در پیشگاه حضور آید
و حضرت مقدس توفیق قبول باید
تخالف لطیف دعوات دوستی انجمن و انجمن الفیات
مودت قرین از قسط اتحاد و یکانگی ابلاغ حضور نفی و ابداء
بزم منف علیا حضرت ثناء منزلت فروزنده مشعل تا در شایع
فرازنده رایت عظمت و برتری پرورشین تنق عصمت خلوت
کزین سر بر پرده غفقت سلاله صحن سلاطین جلیل شان عبویه
شاده خاندان خواقین بلند قبال مسجده نابو انا پادشاه خورشید
کل رسیده فرمان فرمای حاکم مسکا و وغز ان حاجی ترخان و غیرهم
ساخته بر لوح و داد مینگار دانه بشرخ نامه روم سرت
روح قالب نطق و بیان و احیات قلب
خامه و بنان اول خالق جان سخن جان تعالی که بریم و حتی نزل
لا یرال سیاسی انفسینه بدر که مرحمت شایله دار استقام
محبت و ولایت حافظه و مداین صدق و صفا محافظ اولان

نظاره وزارت محبت کتایب جمیع جهان شاهی
علاوای ملک اقبال عزت لوسعادت او غریز قرآنی
حسن بیان رفیع الدیالی مدارج صده کماله کماله
ایام عمر و دولتی دایم و محله و مراتب نجابت غریزی باقی و
موتبد اولمق و عوانی فرط او زر مندن او او اهدایایی نفسیه
تسلیمات ناوی حضور و افراسرور لرینه استحقاق اهدایایی
رای برضا ضامن آنها اولتور که منطوقه انما تلو نودیر که الموت
مفادنه زوال وقتا هر فرج حواتده اقراب الیه منحصه الوری و مصدوقه
انالله وانا الیه راجعون قوا سینه زبده موجود اولتور که تجرد گاه
باین حضرت هاشم با بر او ملغنه نماند علمه اشبو او اندخت
معرفت شاه از رسم اقامت آنها انفسه لطمینه از حواله زینک
نبرسین سماع قبول کریمه صفا و غضب خا که این معنی جنانه ارتقا
اید و بوالشفا تبلیزه انکا و صیر موجبه نفس اما کن مقصد مطهره
ارسال اولندی مقصدی شرایط و داد او لتر که لث و الدیالی

قاله لا

قاله فرسودنی مکان مرغوبه مدفون و جنازه بهر باب
مفاد ان لیس اجمرا غیر ممنون او لمغز کات حسنات
اخلا فکزن مر جو و ناموان غایبه القصوای مرام و مس لمغز
چون مسامین مراحم داورنده پرور
و برکات اشساب خا نزان حضرت خیر البکر علیه صلوات الله
الملك اکبر دین سده سدره فی سلاطین ارتش تبیه
و بندگان ارتبه سلطانی و خورد و بزرگ جهان را در انجبد
ملوکا لا بقدر علی شمی نشین نی و عموم جهان حلقه غلامی
این درگاه را اویزه گوش جان ساحت اند و کالذ غبا بطون منک
این استان کردن آزادگی افرشته و مضمون حدیث صدق
مشحون من اعنق منو منا اعنق الیه العزیز استار الکحل عضو صوا
له من النار اعناق از عناق بندگان موجب آزادی بن
و کفر ذنوب و معاصی و رفع سنده رقت از قیامت سده عبان
باعث استکاری یوم یوخذ الناس بالانوی می پیشد

ماتر بر ذمت همت خسرو اند لازم فرموده ام که حضرت طالب
رضای و جویای خوشنودی مالک اترقاب مطلق بوده
قید بندگی از گردن بندگان بر آورم و انمعی از در و کا به پاد
حقیقی سر آزادی خوش شمارم ننا را آن قرینه الی الله کفوره
لذنبوبه و خطایا فلان نام غلام خاصه تر کار شریفه را در ملک
احراز نظام و در مره آزاد کردگان هر قسم خسروی ما و می تمام
داده تو بنس او را مطلق لعنان فرمودیم من بعد بندگان
استان رستان نواز و غلامان درگاه آسمان طراز او را بر تو
حرر کرده ام از مضمون آن شتلف نوزد پیکر بکجا بنظام حکم
گرام و سادات عالیقا و علمای کربوی احتشام و انالی شرحین
و وفغان مسالک حق یقین و کلا شران و که خدا بان و بر و
سرگردان و قاطبه مقاطین و جمهور کینه و توطنین حال کجاست
شاهنشاهی و سزایان سانیه قصه قصور و ملت ابر تدت علی
مبکارم پدر نبع خاقانی و بنایات از حد افزون قانی تمید و در شاه

کون

که چون شاه اسمعیل صفوی در سال نهم صد و شصت و پنج هجری از
عوام کا الانعام را با خود متفق ساخته عیبت بار اعراض نفسانی
و راست بنای میانه اهل اسلام قدح زنا و بر هر همزه نموده
بنای سب و فحش گذاشت و با این وسیله اعدای منبعضت
بن مسلمان کرده و لای شاق و نزاع افزشت سجده که کفره در حدان
اشا شیز کزین شده فروج و دما مسلمان معبرض تلف در آمد لندار
شوری که برای مغایر بجهکه در تاریخ نادری مسطور است و دینی که
جمهور نام و کافه خاصه عام ایران از نواب تاملنا استعدای
قبول امیر و شاه میگردند پیشان تکلیف فرمودیم که در صورت
مستول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که نشان نیز از عقاید بده
واقوال کاسده که از بد و ظواهره اسمعیل در میان اهل ایران شیوع
یافته لکوا و حقیقت خلفای راشدین را که نه سب آبی جایون
اروغ میمون بجهه لجنان و لسان اذغان قبول کرده از فحش
و بر اثر او بولای ایشان قول نمایند و براتی نماید یعنی از علمای

و فضلا می دهند که مگر طغشعار و بر تو اندوزان و حضور
همه آثار بوده اند تحقیق و در استغفار فرموده ایم انما لغرض استغفار
که بعد از بعثت خیر المسلمین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از صحابه
رشدین در ترویج دین بین بدل نفوس و اموال و هجرت
از اهل و عیال و تمام و احوال مشیاری و لوم و لوم و لوم و وطن و غیره
و عام را بر خود قرار داده باین جهت شرف صحبت خاص جناب
رسالت استحقاق یافته برایش شرف نزول آیه وانی در آنجا
الاولون من المهاجرین و الاووالون الذین اتبعواهم بان کردند
و بعد از ولادت حضرت سیدالاربابی خلافت باجماع صحابه
لبار که اهل صلح عقد کرامت بوده اند بر خلیفه اول شانی زمین
فی الفار صدق من سید محمد شاری بکر صدق و بعد از او بنص
و نصب اصحاب بر قریح اعظم فرزند الحارث و المنیر عمر بن الخطاب
و بعد بشوری و صلح و اتفاق بر بنیاد و انوارین عثمان بن عفان و بعد
بحضرت اسد الله الغالب و مظهر العباد و مظهر الزمان بن ابی طالب

و از این

و هر یک از خلفای اربعه در وقت خلافت خود با هم سالک طریق
وفاق و مترادف و بی تفاوت و فاق بوده رسم اخوت و ابتلاف
مرعی و طوطی و حوزة دین مسلمین را از طرق شرک و کین مصون و
محروس میدهند و بعد از خلفای اربعه با راه اسلام و اصول
عقاید متفق بوده اند اگر چه برورد هر روز تصرف انعام و ثمرات بسیار
علای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صلوات و صلوات
و حج و عمره استلاف را یافت لیکن در اصول و محبت و اخلاص
سخن رسالت صلی الله علیه و آله و اولاد و صحاب او
تقصیر و قصوری و غلبه و ثوری راه نیافته تا زمان ظهوره استیعین
مستمر بوده باین نیز بنامی حکم اقدس و شرف امر مقدس بزرگ
تا از مستدعه و مستوفی فیض نموده بدین محبت و ولای چهار رکن
ایوان دین بنیاد گردیده اند در ازای این منجبتی مانیز سر بر
سرور بر اسباب منجبت مانوس اقدس بزرگین داده نموده
فرمودیم که عهد خود را معهوده را با علی حضرت فکر گفت فکان الیرین

وسطان الجبرین خادم الحرمین الشریفین ثانی بکند فرقه‌نشینان
برادر دارد و گاه سلطان ممالک روم و اسلام و ممالک اروپا
مانول پذیرای خست تمام سازیم که مقدمات فرورده تا بنید الهی
قریب حصول در شرف اسباج و حصول است در نیوقت است
مطلع ماه حراریات فرورنده و مقرر گویند آسمان پیوند بود تجدد
مزید است که از برابر است تمام آن کار و توطن خاطر تحقیق است در از
علامه العلامی محمد الزمانی ملا علی اکبر بلاهشی و باقی علای کرام
در کاب قدرت ثبات جان و مقبول انوار حضور فیض مظهر بودند
در مجالس و خلوات است تمام فرمودم همان مراتب تا بنید الهی
تذکره جمله مستحله معروض شدند و بهر جهت محتاج به و ابهام
از پیش کاظمی است مرتفع و ما در شکل و نزدیک مندرج کرد
سجد بقین می‌بست که کلی رض و بدع و سلف ناشی از
انگیزی شاه اسمعیل بوده و الا از صدر اول الی بد و ظهور او
کلی اهل اسلام در مناج اصول بر کثیر یافته است و اینج بوده

بنام خدا

بنام علی بن ابی طالب
حکم اشرف اقدس اعلی از موقوفه و غلام
شرفکده و یافت که بنحو مکه از مادی اسلام تا بنام
ظهور شاه اسمعیل همگی ایشان خلفای ارشدین را
خلفه علی تحقیق میدارند که اند بهمان است و تحریر
را خلیفه بحق در دست است و فیض محترم ایشان
خطبای کرام و تقابلی عظام در روز و مناسبت
سامی و مناقب و محامد خلفای کرام اجمالی است
در تحریر بقدر نام ایشان از ترضی یاد نمایند و علامتی
فتمام خلافت العلامی کرامت از محمد علی نالیه
مالک محروست را با قطار ممالک روانه فرمودیم که
مضامین کم بیاویز بل بکلی دور و نزدیک القادسی
نیز سمع رسول از عنان و صفا نموده شتخلف از بدین
از ان موجب غلبه الهی و مورد سخط و غضب شانند

دسته در عهد پادشاهان
 مصباح سراج محبت و شمع روشن پان جمله مؤدب اعنی مکتوب
 دوستی بنا کرد که در جانب چشم و چهره های خاندان و دولت کلدت سید
 سر بوستان سجاد خاندان و بوستان ذوالعشیر و الا حرام تو بظفلان
 عزت بلای یافته بود ضیاع سخن خاطر احباب محبت آئین و زیور آفرینی
 دل بوستان محبت قرین گردیده بیکه زبان زخامه خلقت مد فرموده
 که بعد از آنکه بوستان دیرین که غم جاد و شمس خندان قرین امین
 جان سینه گامه آرای برزم که بودار شدیم آن محادیم و الا مقام سباط
 بروقی آمان کسره سپاه عرش طرب را در محفل کلامی بگوشش در آورده
 اسباب عیش و سرور ترتیب باشا بدولارای مرام ابواب مصلحت
 که بر الفراف احباب از بنده ساری اعلیایا و مصلحت سحر کار گذار عالم
 غیب سینه افروزان خادیم عظام شسته شد عیش را و کام بوستان بر جز
 اندوده و مذاق عشرت را آلوده جنطل مجوری نموده بعد از آنکه شروه
 فتح فروری ملامت سخن خاطر تلکمان و شکسته یافته کان سپا
 آران

جهان گردید و بروقی مرام صحبت و نوش لبان و سازشوندانیم کنان
 ظاهر و مبرهن است که تا رزم جوایب سینه خواه عرضه میدان از رزمین
 شکست از ندم آریان محفل عیش و سرور بدولارای شکست
 شوند که سید بلای آمان را که از راه و رسم محبت بره است تیر سنان
 خصم بدندش از کان چشم عیسایان تار شمارند و آب تیغ دشمن را
 و مذاق شوق آب جوان می انگارند غبار را معاند سر مرده دیده مناسی
 خوش میدانند و پرچم علم رزم از طره نظرای شایه بان برزم میخوانند
 تا تن بکشاکش درند بدتر در او شش بهد فکاید و نیزه تا غوطه در چشم
 بر بلند می قدم کند شمشیر تا قامت خویش از رزم و نور در خصم نشانی
 جوهر خود از ظاهر نماید و سر تا در تمام حوادث سینه سپر کند از غم و شوق
 مرا و کشاید غم و سس ملک کسی کین را که بر شک که بوسه بر شمشیر بر
 لاله طریقی حضرت پروردگار کاسته سخن شمع رنگون و سحر سر
 انطایفه خندان خون چون جبار در میان خون خویش و ارون گردید
 که چشم اقبال اعادی خیره و روز سخنان تیره سرشته عمر شان کشته

امیدشان لبک حوان نموران شکسته و در دای ممشان چسبسته باد
بالتون و رست

کلید بواب فتوح و سراج سرشته روح طراز اسلام نصرت و بهار کذا است
اعنی عرفیه که مشرب بر وقوع حماره بنامین انچه و کریم خان زند و کلون آباد
و شکست یافتن موحی الیه و تین دستگیر شدن ده دوازده هزار نفر
از سرکراو با سرکردن اعراب و فارسین بناد و اندام او با معدوم وی
از سرکه کار و رو به بیت آمدن سبب انشائه و سبب انچه سخته او و چون
دار السلطنه صفهان با تاجی عراق بنامید مالک الکلب استحقاق سبب
پذیرفته بود در زمانه فیروز و نکاحی و فیروز و ساعتی جهت اندوز ترازی
بنظر خود شیدا ترسیده در دای غری بر روی مظران این لطیفه غیبی مکتوب
و رنگین است از تیند و لها زد و این قطعه بدیهه بخاطر رسید مناسب
خبر فتح صفهان است بر تن پروردگار بودم موزون فرج مجبور درین
این برهوشان است و حقیقت این عرفیه مکرر یعنی بود که پیشتر کشور
خاطر از انجا لغین هموم پروردگار و این مکتوب پیش بود که صفوف کرد و سخته

از اقا لیم قلوب

از اقا لیم قلوب بر انداخت هر نفس طلیعه نظیر رایتی و هر شکر
از سوره فتح است یعنی هر نفس سر و دست که سر از سر کشان رلوده
و هر دالش دلبری که قلب دلاوران را بسخن خارا شکاف از دم دیز
هر لفظش بهادری که از دل کشیده تیغ سینه باری نام کشید
میدان صفوح امیده و هر کلمه شش بهلوانی که از دوا بر جوف سینه
سیاه بر دوش افکنده بقلب شکنی کرده غنوم رو باورد گاه
ورق آورده الله الحمد که آتش زنده نشد و قداده فنا و طایفه زند نمود
یا فتنه شراره شتران فرود نشست و سر رشته اقتدار جانان سخته
و بدخواهان دولت ایدم ارتباید آهر از کیمت روی انچه
سفید و تیغ سبزش همیشه از خون زرد کوشان سیاه اندرون سخته
که آنچه حق کنش و کوشش و مردانگی و شراطیه هوش و تدبیر
و فرزانی بود با نفاق خوانین عظام در دفع مفسدان نفاق کمیش
معن آورده لوانی نیک نامی و سر بلند بی درد و جهان افروختند
و بنحو ای الدین بملون است حالت آن لهم اجر احسن خود لایزال

اوجوبی ساختند امیدوار است که بعون خداوند کریم کما فی الظن
در وادی فرار و بودی برشته بختی صید شیر شکاران خوشگوار گشته
بدفع ازاد نیز دلهای عمومندگان از بند غموم ازاد و مساجیح جمعی
انفالچاه هر روزه خستی تازه قرین خاطر ملت این بسیار شود
بمرض میرساند که در نکا میکه دیده

بمرض میرساند که در نکا میکه دیده هو انومان چشم براه وصول
مژده ظفر و شخص امید کوش بر او استماع خبر بخت آثار پرور بود
آفتاب نوید از مطلع اقبال دمیدن آغا ز نمود چشم متنا را چون
ستاره سحری روشن و ساحت خواطر مخلصان را از شکفتن
کلمای رنگارنگ شکفتنی مانند روضه ارم گلشن ساخت اگر نقد
جان را که گراچی ترین مایه بند هستی است به نثار این مژده
دلکش بر افشانند رواست و اگر ویران سزای درون را از
نزول سرکوش سرو پت المسموم خورند بجا چون بهر خلاص منزل را
همیشه ناموال آنست که بوسایل حسنه ادراک خدمت عالی نیا

و ازین نظر

و ازین رهگذر ابواب سعادت بر روی خود گشاید و نیوا
که شاید فتح و گشایش ازورای پرده غلبه ناکر و دیده و نوری
بار روی اقبال و الا بچهره دستی گردن سرکشان را
چند هر گاه بشکند این عیبه آفتاب غنایت در عالم دوز
و مهر گسری سجد نه جود سیما ب وجود و شبنم این بیکل این بلب
وجود را که در هوای شوق خدمت عالی سیما و از نظر
بوسی خود گشاند و موهب سحر الطاف عالی قالب فرسوده
این ضعیف را بجزلالا مانند شاخک بدر بار رساند از فرم
بنده نوازی نده نخواهد بود

روح قالب نطق و بیان و حیات پیکر خامه و بنان اول خالق
جانستان متعال کریم حی لمیزل و لایزال سپاسی انقاص
دور که مرحمت شامله دین فرق جانه حیات و طوائف
النیه جان پر عیش و عین الطیوة عنایات کامله دین مبین
روح قالب انوار قوالب مخلوقاته روان قلمش نشود اودا



در این شب باده مدفون و لؤلؤ لای حیاتی خزان وجود مخزون
 ایخش ندای مو تو قبل ان مو تو اکو شوارین ارباب مو شوق
 چلیب آن وعد الله حق فلا یغترکم اسجواته آله دنیا خطا پن مسامع اهل
 عقوله پوریش علت غائی و غرض الصلی بو اسجاد و ابداع و نشاء و
 اشراع دین اولدور که کرو عباد و عباد و ما خلقت الا لیبعدون
 مفادینه بطریق عمادین منظومی و آیام عمر مودع و حیات مقدره
 مبدع انسان جان معرفتینه مشی قلوب بو وسیله ایلدیر
 جاننده مقیم مستحق فروغ و یگان و شبه نعیم اولدور و شوشو سعادت
 عاقل و توفیق تدرین فاض اولنله لطف کام و فضل شامل حجاب
 سیدالانام و حضرات ائمه کرام علیهم التحیه و السلام قاپولارینه
 طریق هدایت کور سامنیش و بو شفاء اخبار ذیل تو سبندن جن
 امت عاصی و کرده معاصی اینه پیش که شفا عنلاری استنا
 متحصن اولان نذوه قتلوه ثم ایچیم متلو مواذیه سیندن مصون کولمک
 دیکا امر سله عقیدت لاری پر که زنجیر سبت ایدن ثم فی سلسله

در جماسبون ذرا غافا سکوه قید بندن مامون بسون میدان و لایکانه
 سا بر اولوب اما کن شرفه تولا لرینه زار بر اولان معارج سعادت
 بریشون و کستانه مقدسه لارینه کبروب حرم حرمت علیه
 ایدون توفیقات دارینه تیشون صحن مقدس باطنده کونول
 پراغین ازاد تملاری نوری ایلدروش ایدون پروانه سجات آنه
 میرو دگاه عرش جاه لاری تراپنه تقیر ایدین سرخط حریت خبار
 خطی ایلد اینکو هر عتبه علیه لارینه نیاز اوزریندن فرج ایدن و هم
 من فرخ بو مند آمنون و کربیا س سدره اساس لارینه عقولینه
 طی اولان لافوف علیهم و لایم کز نون کتابة آمنون طاق سحرورد
 لاری مکتوبیه آیات پناات مقام ابراهیم و من دفعه کان آمن
 نشقی ایلدستور و اول ابواب پهر حجاب به نشق ایدن یا نار کونی
 برد او سلا تا علی ابراهیم خطا بی ایلد مستبر و مسرور خذوه فاختوه
 الی سواه العظیم امرینه سزاوار اولان استنارینه دخیل اولدوغچه
 فادخلوا بسلام آمنین لشارتنده بهره مند شم صتو فوق رسد

بجز و انسن

درها



من عذاب المم عقوبتینه مستوجب اولان خاک درگاه لاریه
 باش قوید و غنچه تاج کرامت ایله سر بلند خط برقا دست لاریه
 که نمونه روضات الجنان دورا بواب محمت بنده لاریه
 منقوح اولمیش که طوافی ذریعه سی پرله روضه رضوانه تنوکل
 و اول روضه لاریه که این که مصدق جنات عدن مغفقه کم
 الا بواب دور که سجده گاه انس و جن اینیلا که سده سینه
 لاریه باش قویوب بو سر زمین دین کون مراد یسرون نلار اکر
 اول استا نر ترا بی لمسیدی بو خاک رنی تو پراغ باشغی
 و اکر اول عتبار معنی آب اولسیدی بو عاصی بنده لاریه قایوب
 کبسته بلارونی الحقیقه کونکول مینه حبت لاریه مشیدی اولغینین
 صدوق سینه با بلیمیش و روضات باطنده مودت لاریه
 مزاری اولایقیندین کونکول خریجی تورولمیش اکر اول مضمج
 طایره سباحت ارمیده اولسیدی بو کنبه عالی بنا و سر طوق طایره
 خوشید انگاه نصب اولغدی و اکر اول مراقده عرصه عجز اولسیدی

فناذیل

فناذیل زترین انجم و اشتر حجره علاقه سی پرله سپهر سنا
 سیندین ایملر دی هر کون بو نیلکون رواقه مضامینا
 سیندین نوزماران اولاق بو جتدین دور که و هر شام شمع
 کواکب بوقبه عالیه سکننده فروزان اولاس بو سببین و
 علی اروا هم تحف الیایا من الله الذی خلق البرایا غنچه اذعیه
 نفیسه که افاس مسج تنک جان پرور لولون و رشیه قدسیه انکار
 ارواح مقررین کبی دست بست ماء اعلا یه یوسون ابدان
 مالک و ارسلامه وجود و افرالودی قایم مقام جان و در امان
 ابدان اخذانه سلطه مهری قهرمان اولان عالیناب وزارت
 ماسیله لایضا انفس خلقی حسن پرله اشخاص اجانبه جان بدن
 و اعجاز حسنات صفات ایله رفات اموات اجنابی اجناب
 ایدن زلال حضرتلاری روضات جنان حجتانه جاری جرای
 اسحیات و شط روان بخش صحبت جناب لاری دوست
 مشربلار مذاقنه جاری جرای هذا عذب قراة دم جانفرا لاری

دل مرده لا رسکرتنه قائم مقام روح روان و فیض صحبت
روح سخنا لاری احبام بالینه باله عمر دو باره دین نشان
اغنی وزیر آفتاب و مشر مشتری تدبیر عزیز قراندین
حسن پاشا حسن الله عواقب امور کما لیشاء حضرت تباری صوبینه
حدی و لوازم محمدت و شام اسم رحیب و رحیب اید
ایده اقبوب ضمیر جهر لمعانه انشاء حمانه ایدر که عطای
دانشور و افغان امور رضا و قدر شبو معنی بر نشه دین
ابن و بر ششی دین اعن دور که کتاب کتاب سر نوشت
نوع لبر الواح ارواح مخلوقات کریمه کل من علیها فانها
ایده عنوان یا زینش لارور اتان صحایف اسما و تکون
صفایح وجود نوع النانه کل شیء بالک الا وجهه بر لظرف این
کل ششی یرج الی اصله اقتضای او زره اجسام ناکی مقرر
بالاخره سخت تراب هلاک دور و پیکر هیولای مسی
بر صورتده مرکز خاک بو عمر فانیه و فاقا و بقا محال دور بود

پایه پاره

نایاره ثبات و قرار منافی احتمال نعم نعم ماقال اما الدینا فقا لیرش
الدینا ثبوت اما الدینا کیت نبتة العکبوت او شبو او اند که بو
مستقی زلال رحمت رب مغفوره مرض شفاء طاری و فرج
فخا امثابه کمولت ابتغاسنه عمل رتوبه ساری اولیش ضعیف
نچه حواسی او کوب ایام حیات مراحل سبعینه تمیز هر چند که
امر مرض و عاقبت و صحت و دایمه حکیم علی الاطلاق الطیفه
منوط و مجا لیشاء و مثبت و عنده ام الکتاب مضمونیه جو
و اثبات رموز رضا و قدر خالق قوی و قدر مشیتیه موقوف
و مربوط دور لیکن من مات بغیر وصیه مات مینه جائیه قوی
توصیت امر یعنی لازم بلوب بویله وصیت ابی که کو بچند
عانی و دایع و ارجی الی ربکم راضیه مرضیه نداسین کوشش این
استماع اید و کدن سوگر چون حضرات ائمه انام علیهم السلام
عباتی بو عاصی فرقه نیک معاذ و طانی و جرم نبده لاریک
مانن و مخانید و ربو قالب فرسودنی اول صوب فیض نش اید

اول انتم اطهار جوارنده مد فون ایدلار و بولکک رومیا
که در مانده طریق تیم و مهید و ماصدق کلیم بانظریه
بالوسید دور اول فیض عظیمند محروم تیمه لار رجا
اولدور که ایام الحواته بنموده اولان سحاب و تو آغی
مزد وضو نکره داخلی فوت ایتمیوب حم کثیره الاغز کربلا
معلی باسخ اشرفه مد فون ایدلار و غرار بنموده
روح مزنی احبا و هرگاه ضمیر منیر لاری کوز کوسه بو
خاکسار دین غبار شاری قوتش اوله اذبال صفت
ایله احما ایده لار داخلی صحیفه المودت خالی اولماسون
دو پر شاهین و سر بر لان هر حال او توندی میشد
طبع شریف لاری اطراغذه نینمین ایدوب شباز
اقبال ایله دایما شکار انداز صید گاه آمال
اوله لار باقی متمر اوله لار

اولو لونغ تا یا قاجنه تا یا افغان

دو زبانه تا یا قاجنه

و عزت باستا قاجنه بهتا افغان آتا بابا دین ابرو اولو
اولو سلار اولوسی اولغان ایرتاک زماندن تنک امیر
پوزو همتی بولغان حسن کیرخان اوروغی و قان تورپی
تیمو خان حضرت لاری هرماندن امان بولوب کوب
کوت ائلارغه کیرشه تومان او کماک و تور کون آقا با دین
صونکر و ضمیر لاری کوز کوسه باشورون بولغانی کم شبوا
او چورده تنگزی تانیدی و آذغان توفیقی سرله خرابانین
قوتش باسخ راست کشور کتالوق قالدورد و
شوکت کوز کاسین فرودشان اید چالدورب بر اولکلنج
حرک لار و هر ره پست لینگ ایل لار قباغان قیلان یک
موتکب باکو کسه و رکاب بر دده مزده احلاص اوزریندیم
حس اولوب افغان خذلان نشان رزمند و روحی
بدخواهونک دهمی عسرنینه کم کردش چرخ قضا سینه
ایران ایلین تالغانی و سلطنت ایشین چاقچالغانی

اسفندان ملکین تانبا لاغای شابلوق سخنین العای و
بر دباره قوزلاغان ساالغای کلب ایردیلا ر
همت ایتا کین بیلکا اوروب شیشیق سخت و
قولوق اقبال ایلدیورون هرله کم بوزوشوب
بادلارسله اوروشوب شیخ و نصرت ابرائیشپ
برک ابرکلا ره کیریشپ اولوم باغنی باغدورغان
اصل چاقینی چاقه و رغان فارس و اصفهان و عراق و
آذربایجان بل قامو ایرانه آملانوب خصم لارسله
قالانوق افغانی افغانه کیکتوروب و رومی فی
بجائعه بیکوتروب و داخل خصم لار بوزوب سنلا
توزوب دشمنلار تورغورب خانلار اوتورغورب
غزت و شوکت ایلدی و فرمولت ایلدی خراسان شیری
اوچون و دفع بداندیشلاری اوچون عطف عنان غزم ایلدی
کیلا تورغان ابرو ک کیم سنجی سنجی لاری ایکی پرانسه

پتله ابرغان

بیلکان چنگ دوسیز بیلکان نامه که صفحه سی چوانی دوستلوق
دور لونی پرله پرنیکان و پزکا اسپار بیلکان ایرمیش
ایدی ایچی لاری ابلکیدن میسکان خلعت اساسین
ابرتا کچکان زمان و پورونفی اولدین کو پراک کسیر
چون اول عالچا بیک مغضت نشان آتاسی ایشوب
اوجا قده تک شاسلوق اورزیندین جان تاملو
ایتلب ایردی اول والاشان رعایتی پزکا لازم
توزور اگر خوارزم ایلی جان ایلی سرب اول عالچکا
قولدا ب مندمور و تنغه منگن ایتکا تار خوش والا
داورستان عونی بیلدی او کوش عسکر کیم قاجلاری
بولادی دینده تیمو طالع توره لار توره پلمغالی
و صدین افزون سپاه کیم قاتیق یا یلاری قامو ایراندا
کوچکا نوب پراتاک اوچون اول جانیه کلبتوروب
هر کیم اطاعتکنزدین بویون تولقاب تولغون جانلار کیم

او جنون او چو زوب توز قوز غار و ز سر شادمانی بشد
کیم کو نکول سیتاچی و خاطر آمانی بولسا باشقار و راپلکیز
پیرله اتار یلکان آت و شقار اگر چه قاشمانوب بولد
تلف اولغان ایردیب اتا دوستلوق عالمنده
پیرکا و صوان پینکاه نظر و آلا ده جلوه قبول اتیدی همیشه
پینک لار کو کابانی و نامه لار منشی مانکشدین کونولون
قانیو کیناروب دوستلوق ده خوش و بربر کادین
کش بولغالو دپ بوشوقنامه پینکیدی و نیتیم
چون ارزوزی کشتوف
تقدیر حکم مالک الملک انک کل شی قدر ابوالمال
دولت و کشور کانی را درش فرد خلاصه اقبال بل
زوال ما حر و باقی لا کلام عیش تمام و حصول حکام را
در مفزده آمانی و امان ابوالجمع منوده بندکان و الالبیر
در از این مواهب عدیم المثل انصب العین خاطر

میرزا محمد

خبریت اشغال ساخته ایم که جمعی از اراکین
راست قلم و مخلصان عقیدت نسیم که صورت نسیم
اخلاص و بندگی خویشتر را به تصحیح میزان امتحان
باشند بین الاقرا ن مورد ترقیات فرمائیم از آنجا که
سیاق این کلام از افراد دفتر احوال بجزیرت رسید
سلالة النجافی میرزا محمد حسین سخاوند ظاهر و هویدست
امد قطره از انظر رخام مکرمت پنهانیت خدیوانه قطرات
حضرت سخن مریخ آمانی و امان مشارالیه کردیده از
ابتداء هذا السنه میمونه لوی شیل خدمت استیفا
نومان سخاوند را مشارالیه شفقت و عنایت فرمودیم
از روی کمال اتمام در تنقیح محاسبات جمع و خرج
مالیات و توقیر و تکمیل محمولات و سایر جهات دیوانه
متعلقه بعمل مزبور قیام و اقدام نموده حسن خدمات خود را
ظا هر سن از د مقرر آنکه چاه فسلان با لقب بجزیرت مشایخ

مستوفی بالاستقلال آن ولایت دهنه لوازم
 امر مذکور را مخصوص او دهنه از فرموده شریف نورزیز
 نامه والایه منوی و موت
 ولایه منوی اولان قایمیه لاری مصطفی لطف افندی
 معتز بر له محوظ نظر دولت اثر اولوب ریاضین مضایر
 و مضای روضه تضمین استقام رواج موالات
 هوایر همانندت و مصافات اولندی اصل مراد
 اول حضرتیک نظام سلطنت و قوام دولتری اولدی
 اجلندن لغوفه ساقه ده بالذات عزم هایونری
 بر له امور مکتبه و جهام مکتبه نبوتیه استدککری و دوست
 و دشمنیک حالتی خوش اوزرندن بندککری و اوجین
 را احسان آرا لری تصویب و ترتیب ایدن امور
 لاجمله مرض و خیر و سعادت مقتضی اولدی و غنی معلوم زمره
 اولوالالباب در لازم الفلاح صلیه از تکالیف
 در نظر ایضا از آن

و بعضی تکالیف امراریندن دوستانه اغراض
 و احبتنا ابتمک مامول خیرهایون و مرقوم
 قلم صدق مشخونی اولدی و غنه بناء ملاقات اولدی
 مرحله پوی طریق رضا اولوب وثیقه مصافحه
 مرقوم و محض مهر و داد ایله محشوم اولندی ابره
 دین برزوم التام اهل اسلام و اتحاد دولتین
 منظور از اولوب آندین باشقه رسته قطعاً
 منوی ضمیر و معنوی خاطر مراد غنی بوضوح و
 بیان و افاد و اعلانیین بی ناسازد در و ابره
 اول ذات مکرّم و وجود محترم و دودمان
 و خاندان منسیعی از لدن نیل و منظر اثار رفیع
 ایتمش اشو بنیاز منده بویوک قران در شرف
 رو پزد اخی اول حضرتیک سانیلوز و کجکلیک مقصود
 عمل ایدوز لیکن چنین اول شهر بار خلافتدار و عده ایلمکرم

کیم دوستلوق من بعد نسلاً بعد نسل ایچی دولت
اراک شده مترام اوله حجاب مشکوک چهره چنانچه
بالکلیه ازاله واقفاه و عده و اسما زعمده غمته همت
ملوکاتلری اصالة اولوب نزل عنایتلری برله
حسبت مز تمام سلاطین عالم ایچره ممتاز و محمود
واعقاب و اخلا فر بننده مؤتد و برقرار و موجود اولوق
عمده مآرب و مطالب مزدور داعی لطیف افندی
پشکا حسم نابه احضار و بعضی رموز لشفافاً اظهار
ایندوک شکره حین الاستیلام سده مقرر معروضت
هالکند ایدر

دوستلوق رسمنی طرز حسن برله ادا و دوستلوق کولان
افاس محبت ایله احیا ایدن نجاب وزارت ماب
جلالت لصاب مودت قائلنک صا و محبت
ملکنک قمر مانی الذین الانام بالخلق احسن موصوف

دانه

و فی تعداد ارباب الدوا واحد بعد الالوف
دلتلو سعادتلو پاشانی ملک ارا عالی لو احقر تلو نیک
روضه مقدسه خاطر عاظر لری لر زباران فیضان
فیوضی سجانیدن منور و دار السلام محبت و علای
ذات و اقرا سجانلری استقراریه مقرر اولوق دعوات
فرط مودت اوز زیندن ادا و تحف ستا مالوازم
اعزاز و تکریم ایله حضرتلری حضوریه اهدا قیلدغی لشکره
ضمیمه مهنه مؤدود دوست غلت کنون ای اولد
که چون بانی بسای ابدان سانی ارکان چشمچانی
فساء ماء و طین پرله یا تمیش و کاتب الواح قضا
وقدر صفایح ارواح نوحه شرفه قلم تقدیر رقم کل علیها
فان حکیش وجود زمره موجودات احتماً مقضیا لازم
الانصرام و بیان ذوات نکونات پذیرای اندر
وانهدام درانه اشبو و قنده جناب مغفران ماب منظر

آقا رقبه لیم و مصدوقه و الّا من شیعته لا یرسیم
عزیز قراند اشتمیز ابریم آغا ثمة اله لغفرانه وسقا من
کاس حنانه مقصد صدق محمد ملک مقدر مقامنده نایما
و نقد جوین و لی نعمت دنیا و دین قدر تلو غفلمو
پادشاه ظل الله روحی فداه افند میر حضرت ملک تراب
اقدامند فدا ایدوب بو عالم فاندین سرای جانیه
اشغال بو جهان بی بقا دن روضه رضوانه ارتحال
اولمغین توحیه سی موجب غش مغفرت نقش
عمات عالیاة عزتو اسحاج فصلعلیک معنی اید
نقل و ارسال اولدوغنه بناء محبت رسمیت فوت
اولمون دیو بو منیقه ابلاغی اید دو ستلوق
شرطین احیا قلند ی هابی وقت اول والا شنان
و مرحوم مزبور اراکند طریق مواخات
مسلوک و رسم مسافرت متروک اولدوغنی

بسم

سپله مرحوم مسفور حسین اسجواتده که آغاز سنوح
مرض بدو عروض عرض ایدی رسلیله بو بایده مرقوم
ایتمش ایدی که الطوای مراصل حواتده لضمکه که قالب
فرسوده سی اول صوبه فیض او به نقل اولنور اول حسب
مکرم توجیه ایدوب کربلای معلی یا نجف اشرف جلدانه
من تغیر تراب مفرونا باکمه مشرفه سنده مدفون ایتدوره
و اول مکتوبی برار نزلان سپهر برار شاهین ایدیه جناح
ارسال ده ایدی که آن اصل الله اذا جاء لا یؤخر مفاد
روحی قوشی عالم بقایه پرواز قیلدی و طایر عمری کشتا
شاهین اصل اولدی بناء علمه ما و صغنا به ابراهیم افضا
سینه نقش تو شکر و مکتوب مذکور ایدیه شمعی اول جانبیه
ارسال اولندی اگرچه نظر شرایط و ابلا و داده که
اسکی چاخذن جنابکرم و مرحوم مزبور مننده محقق سحر
سفازش تحصیل صدر و لیکن بی طین قلبی بو بلیه حضرت کرم
نامولرد و رکه زبان حیواته رسمینی صین الحاتده منطوی

و شوی که مرحوم فرزند و سی رجا ایتش برار کیمین
مدفن نقش ایچون مامور و شب و جیدن اینک روحی
اجا و مسرور دوستلری پذیرای منت غیر محصور و است
چمکلری این لیسم اجر احسانا موخینه بهر باره مو فورا بدین
دارالاسلام محبت و ولایه
فخ و مداین صدق و صفایه محافظ اولان لچاپ وزارت
ماب محامد اکتساب حسب حمیده و حاصل و پاشای
عالی لوای بلند اقبال غزلو سعادت لو غزرا اندیش
حسن پاشا رفع الله تعالی مدرج اجلاله کما بشاه حضرت
ارینک ایام عمر و دولتلری دایم و مخلصه و مراتب حیوة
و عزتلری باقی و مؤبد او ملق دعواتی فرط مودت
اوزریندن ادا و هدایای نفسیه تسلیمات با ذی حضور
موفور الترو لرجه استخاف و اهدا قلیند عد لکوره رای سفیا
ضیا لرینه انما و ابنا اولنور که منظوقه انما تکو نویدر لکم
الموت مفادنه زوال و فنا هر ذی حیوانه اقرب الیه

حضرت

من جبل الورد و مصدوقه آتاله و اتالیه راجعون فوسنه
زنده موجود اینک مرجعی درگاه بنا حضرت فقال ما
یرید اولد و عنده ناه اشو او انده جناب مغفرت باب
ابراهیم آغا با آتینما انفس المطمئنه ارجعی الی ربکنت اسین
سمع تسبوا لاصفا و حنیض خاکدان معارج خانه ارتقا بدین
محبت و الشاکره انکاء و صیبه حسبه لغشی اما کن مفید مطرقة
ارسال اولندی مفشای شرایط و داد اولدور که ان شاء الله
تعالی عزیز قالب فرسوده سی مکان مرغوبه مدفون
و جناب کز بهر باب مطلقه ان لیسم اجر غیر ممنون او لاسی برکت
حسانت اخلا فکردن موجود و ماموران غایبه القصوای مراسم و غیره
لچاپ وزارت تا سبلیت
ایا بابتلو کرمت لوهی مرسم الموائف و ملحق قواعد الخالق
الذی سموا اسمنا لاسی سجا اتم الوزاره خصوص و باسئلن اسکن و
اشیم المتحن مخصوص و ادی توصیف صفا شده قلم کتی عمده

ولبین الدن قوم ذمات سخر جانشه فلما س اشبهی جو عر ملکین
 تو مژ نور ز کرم و مشرا فم اکر م والاخاه ذو تتم
 عا حرم حسن باشا اعلی الله درجات اقاله کجا شیا
 حضرت ملک مت عمر و دو لنگری عمد و باقی و شیا به
 عاقبت محفل وجود و افراسود درنده ساقی الملق
 دعواتی رسوخ مودت اوز رندان ادا و سحت
 سخا یا تحمل و شخم نرله اهدا قلید عد لضکر ضمیر هر نظر شرفه
 انما تحت خلقت الف اولد و رکه ضما رصافیه
 ارباب عقوله اشبو معنی واضح و مبرهن در
 که کرمیه نخل من علیها فان مفادنه کلز احیایه بنی
 نوع انساندن کلشن تصویر کبی بوی و فا او ملک
 مخالف عقلمد ورو مصدر و قه نخل شیء بالک
 الا وجهه فو کسه صدیق و جود موجود اتدن آب
 ورنک بقا توقع انیم منافی طریقیه نقل اسل
 قایدی

قایدی اشخاص کایناتی فاصورینه مفضی ذر و زوا
 عدم نفوس ممکناته امر محوم و مقضی لهذا اشبو و قید
 جناب عفران باب عم عالمقدر میز مسافر عالم
 بقا اولوب دار فنا دین ارتحال اتیدی و اذل
 نیز حیو شدن ایام نشاط نهانیه تیدی ہی الله نیا
 تقول بلا فیها خذار خذار من لطشی و فکلی فلا نغر کم
 حسن ایتمای فصولی مضحک و الفصیل سکی لیکن
 حکم قضایه رضادن باشقه حاره و درمای تو سخوار
 کران و کنار و اولو مژ الا الله الامر و اشبو و قید
 مرحوم مزبور ک نشی اول اما کن مشرقه که ملائک
 ملکوتیک ماوی و مقرتی و بو عاصی سنده لرین
 منجا و مقرتی در اسماح فضلع علی سیک معنی سیر له
 اولد و رکه وصول لغنی نیار آئین و فکله بر مکن مغرب
 کزین اول اما کن قد یکنده تدفین ایچون تعین و اول مرحوم

رسال قبلین و بطور داده
 سنا و رجا م

میرور و چون شادان و مسرور و مجلرین مستند
و بخت قرین اید و هر و صحیفه المودت خالی از
دو ایلی کسبه سحر اول و الا نشان سرکار
و بعضی و جوهر کسبه لره شویله که مقرب استحقاق
متمم سلطان جنبه حی باشی حضرت لری باز مشر و تقصیلین
مکتوب لری تلونده ارسال تمثیل مرسل با ولیدی
عزیز مسرور داد و ولا

و قافله سالار طریق صدق و صفا اولان جناب
سوده ادا اب محمدت انا حبیب
ایق شفیق و مخاطب سخاوت یوسف اتم الصدیق
دوست راسخ العقیده و اخ اعز بسند و عزت
سعادتمند محمد یوسف آقا حضرت لرینگ ذات فرزند
صفای لری غیایت بخت حواد شدن مصون مکاید
زماندن مأمون اولمق دعواتی غیر بنا روسیا

ایازم

اغراز سر له اهدا قلیذغذ لضره ضمیرضا لمعانه انما
مجانة ایدور که نفایس معانی رنگین و تحالیف
مضامین موافقت قرینه محتوی اولن نامنه نامی
و مرسله کرامی که قسط سالی و صالده او شوی مقیم
بیت الاخوان فراق و مرز دی شتیا فلینک
باننده ارسال اول نمشدی پراوانده بی که دیده مرود
ما صدق و ایضت عینا من اطرین جلوه غاو
یعقوب خاطر شوقمند انک و وصولندن آتی لاجب
رج یوسف معاینه کویا اولدی بابی وقت
بو طریق ایق نادب و رسم نشان و تعافدن
که یوسف اعرض عن هذا خطای شایسته منزل در
تعرض و سحلب ایدوب دوست لری ارسال
مکاتب ایلد مسرور و اسخام جهامه مامور اینک
اخلاق مرضیه لرندن مرجو و مامول مر

راقم صحایف و داد و عنوان طراز
صحایف اتکداد اولان جناب کمالات
اكتساب حسن الصفات فمدوح الثقات
مجتب سهرنگ مهری و مودت مهرنگ
سهری رفعلو را فلو حسن هند ی حضرت لرنیک
کلزار همیشه بهار خاطر لری ریاضین نشاط
و از اهر انبساطدن مشحون و حدیقه ضمیر لری
مدرار شامپ مراجع سجانیدن حضرت و
حضرت مقرون اولمق دعواتی توفیر و توفیر
مودی و هدایای سجا یا مودت اوزر نیدن
محتف و حمدی قیلند غده لکره رای مدلولی صورت
نمای محبت طرفین و نقش سهر رخسار مودت
جانین در و لیکن لباس قلمکار مکاتیب
دوستلوق شاهدهی قامتنه زمپ وزین
و مبادت

و مبادت صورتی زماننده کمال الجواهر سواد
داد دیده مقصوده توتیای قلم واجبله بلاعین
اولدوغنه بناء اشبو او انده که حامل نمیه شول
جانب فیض جوانبه و صوت مودت مجانبه نرم
بولیه رجا ایده که بانی وقت زلال سلسیل
مراسلات ایله که حدایق قلوبه جاری توجری
آب حیاتدر ریاض موالاتی محض و رشید
ارجاع جهام ایله ذائقه مراجع جاشنی کرنیز
و علاوت برور ایده لرمورد الطاف الیه
و محیط فوضات نامتناهی اولان جناب
خلت اکتساب رفعلو عزتلو قراندا شمر حسن انشا
سلمه الله تعالی و انفاه حضرت لرنیک اغضان شجا
مراجعی مخایم مکارم سجانیدن طراوته
موصول و ببار مال لری هبوب نسایم

رز اندن غمگینای بر اعجم حصول و وصول اولمق
دعواتی فراطفاق او ز رزیدن ادا اولای متکلم
شما با نادی حضور حضرت زین العابدین علیه السلام
لرینه نموده دوست خلت سیمزری اولدور که اگر چه
نظر بقوام اساس محبت خدا و در سوخ بنای مؤید
قوی بنیاده دوستلوق ارکانی و کجتلوق بنیانی نما
قلم تعمیر ندمن مستغنی و مصدوقه القلب بیدی الی
القلب مفادی مؤید مدعا میر و شایه صدق بو
معنی دور و لیکن شوق غالب اقتضایه خاطر بود
مظاہر با بی وقت استعلام حقایق حالات شریفه
و مراد مرادی پرله نوبه اولدن نگارشات نود و یک
او ان تباعد صورتی اولدوغنه بنایه شوی او ان
که حامل صیغه نعلی رسم التعین شول صوب فیض اوبه
رنسبیل ایدردی لازم کوردی که بوسیله وسبیل

باز سلسله

پرله سلسله و دادی سحر یک و قلب شریفه
طریق استجاد و تسلیک ایدوب بوبله نیاز همون
که مفضای خلق حسن پرله همیشه در درامطار اقلام
در شام ایلد کلزار همیشه بجا ر صدق و احتیاضی
مخفوشا یم شامه اعلام جهام ایلد مشام مرام اجاب
مختر ایدوب دوستلری خاطر لرندن اخراج و اباید
انجه لر معر اولار

انجمن رای دیوان عزت و رونق افزای ایوان
رفعت اولان جناب خلت لصاب دوستلوق
حضرت زینک نهال طوبی مثال لری اثمار حصول پرله
متم و بسایمن احوال لری نقاط لبان فیوض البیه
دن مخفرا اولمق دعواتی صدق منت ایلد سحر و مزاج
شوق و نیازی بسان قلم پرله تقریر قلید غد لفرکه
ضمیمه لرینه انما صحت صداقت سیمزری اولدور

که اگر چه اساس فطری را نسخ امکان نامه و خامه نیک
حرم مودت و اخلاصه مضمون مکتوب عبوری و
بنان و ساینک طریق محبت ده مجال مروری
اوله و لیکن کتابات نصف الملاقات اوزیرین
مضمون مکتوب و نامه نعم البدل صحبت صورتی
و قایم مقام محاکات حضوری و قلب محزونیک
ماه سروری و موجب تسلیه و جووری و مراسلات
مودت و اگر با بی وقت یا ض اولسه جرات
حرمانه مریم کافوری اولدوغی اجلان شو اواند
ارسال بو مکتوب خلعت طریقه فی حامل مکتوب معتمد
اول دوست شفیه و محبت انیقه لازم کور و
بو وسیله ایله رسم و داده متذکر و حالات نظرین
دن متجز اولوب داعی لایزال محبت جوهر توارد
اخبار مزاج عاقبت امتزاج لری پرله سرور و اهلیم

بیاورد

و اعلام حمام ایله استیاد شرطین منظور قلمی خبا بگردن
رجا اول نور خلعت
اساسه یانی مستجمع قوانین عثمانی اولان جناب رافت
نصاب الفب نصلب الذی کان فی قلوب
المحبتین حب رفعتلو عزتلو سعادتلو صدق قلوب و فم
و عطا فم عثمان پاشا حضرت نیک صورتشواهد مقاصد
لری و رای عشای نخادان غرضه ظهوره جلوه کرد و
خود و عرایس نقایس آمال لری عنایات الهیه باطله
و اسطسی پرله غارزه حصولدن کلکونه پرور اولمق
دعواتی فرط مودت اوزرندن ادا و کلدسته
و ربابین اثنیه عطر سا بمشام صدق و صفا قیلید خدکه
اند خامه پرله رفیع فاع خدار خذرای مدقا اید ورکه
حقا که افواج شوق صحبت لازم البجته لری
خاطراته نه پرچه مترکم و امواج سجا خواش حضور

حضرت زینیه بر شدت ایله ملائم درکه اشب قلم پرله
طریق اظهارندن عبور و سفینه هلماس ایله بو نیک جنبه
پهانه مرور اتمق درخور امکان دولت مراتب اشتیاق
تقریری اعانت بنان و پیمان و امداد پاره حضرت زینیه
طرشه کور و نوب خیر میرزای القلب بیدی الی القلب
معمونه اسرار سر ابر مردن خبر و عارض حسنی حسن
و داد مرمرات جناب لرینه لاجبسن وجود ایله نفس
و بولم خالنده اراده اولسن اراده لر و ماننده اولسن
مجلس مستغنی از سخنرا و له غنه بناء اول امور بدینه فی لورا
خاطر و فاد و وجدان ضمیر افلا لرینه حواله اینک اشب
و اداب رسمینه احزاب کور و نوب اول باده نوب
ایده میوب لایزال قلم پرله مررب ابو اینک احباب
وجهه کشاده و اعلام حمام ایله دوستلوق و استادی ریه
قلمن حضرت لریدن رجا و نیازا و نور باقی ممر اوسینه

جناب

جناب محمد رضا صاحب محاسن اکتساب عزتو رقتلو
سعادتلو منا عتلو مکرم دوستم عزیز فرزند اشتم عثمان پاشا
حفظه الله تعالی و اقباه حضرت لرینک دیده مقاصد ری
کمال بخواب الطاف ایته دن منور و منام جان و جهان ری
استشام شایم مکارم بریزد ایندن معطر او ملق دعوائی
بصر اعزاز ایله اد او مراسم شوق و نیازی انما
انبا فلید غد نصر جهود رای نکت افضاری ایدر که
بابی وقت کونکلمر اطلاع حقایق حالات شرف لرینه
مشاقق جلندن اوشبو او انده که خاص حصه اول صوب
قبض او بسا بر و جناب کز جانیه مسافر ایدی علوشوق
خاطر و محبت باطن و ظاهرا افضاسنه بو منقیه ارساله
از نکاب و اشعار لحات خیرت اشباب ایدوب
شرایط خط اشب و خوایط مودت پرپ افضا
سه جناب تولیت اشباب صاحب با برید یک معیتی

پیرا لساناً بعضی سفارش را داد و متد رسوم صدق و صفا
ایتم شد بل با بی کجا خبر کند و به اول اشوب موجب از
مواد اعتقاد فرو با عث رسوخ پهای خلت هکله فرایند
دائماً آشنایان رسوخ پهای خلت هکله فرایند
مشقه که چون الله الریز قرین حصص و اسجام و طرقتی بمنده
متد رسوم الفت و انیام اوله سخر بر اینمین جنان کز
اول فرور ^{کتاب حله از انصاف}
وزارت با صحت و عدل سنک سف مسلول با بابت ضامنیک
رج مصقوی وزیر معظم کرم و مشر معظم محترم فدوة الوزراء
بین الامم زبده الایثار العرب و اوله اسلو سلو ثوبت حدیث
و حدیث اکتشاف حضرت نیک ذات منجیح اسنا فقط در راه
عزیمه و حفظ از هر جهت و استعد اولی دعواتی فقط تحت
دو زبیران کله وقت سجا عزیزت خلد نیز اولان ما در حضور
حکومت لریه ابلغ و اهر قبول غنیمت صغیر شیرینه نه نه با حجابانه

ایر در فرور

ایدر که رقم زده کلک د پر عطار د نظر اولن منبیه
ایته و صحیفه رشیده ایی او قانده اول اشوب شعثه شمع
عبارت جلی الصو عندن خاطر منزه محفل کمشکوه فیا مین
منور و نیاسع کلمات شامندن کولکمه حدیقه سی رونما
جان کبی محقر و نزهت پر و اولوب عارف و باجلان
عشایری پاینده واقع اولان منازعه خصوصینده شرحی کیم
کشیده سلک سخر بر اینمشد نکر صاحب دولت وزیر
اعظم افند میر حضرت لری انیک جو اینی مردم اینمشد لری
منکره محققه که لله الحمد خواقین عدالت آئین و سلیمان
سلیمان نیکین مزطف ذی شرف نندن اسکی جاقندن عهد
و میثاق و محبت و وفاق مربوط و سلوق و تکملوق
ستوری فیا بین لرنده مرعی و مضبوط و بزم نیک
قول لرا رسنده هم لازم دور که اول معنی دانما
طوط و قواعد مودت زلزال احتلا لندن محروس

و محفوظ او له خصوصاً اول نشان دلوخت نشان ارشد
که سوابق محبت حاصله مؤکد و اساس اختصاص
راسخ و میشد و در بومقاده طور حسن و شیو و منحن اوله
که بانی وقت جانمغایرت جانلریندن صحایف مستلزم
الترایف و مکاتب موفوره الطایف دوستلره اهدا
و عتبات مشفقان اتحاد اوزرندن اعلام و انبساط
خاطر شرافت لرندن اباد مؤر شیدار

دخی جم جلیل نشان قراندشم شاهن که طلبه محبت ایله
طلب اتمشد نکرزانی شاهن و بربریر که محمد لانه و
مرغوب آشیانه دن ال دوشدی علی جناح الاستمال
پرالتون بوکک انجرتیکمه الیوان و قاج شکار باق و کشف
و انطراق القاجی ایله صوب سوا بیکر نرسو و حمدی قلبیدی
جو اهر مرسله سر پنجه طبع قبول اوزر نکرده الطراق ایدوب
د اتمامیاد طیبور مرادات او ملنگر فر جو ضمیر بار مندر

کاتب

کاتب صحیفه و داد و راقم الواح استعداد اولان جناب
ستوده اداب فحمت لصاب رموز محبت و ولایه
عارف و رسوم صدق و صفایه و اهت نکتة بردار و دنیا
ود او دپاچه طراز مجموعه اتحاد سعا و تلو قراندشم حسن افندی
حضر تلرینک محض ضمیر نیر لری شعنة انوار عنایات الهیه
دن روشن و سرزین خاطر عطر لری شاملب فیوض سجایه
افاضه سندن رشک گلشن اولمق دعواتی صدق نیت
ایله ادا و اثار تیلکات طیات دوحه سخل قلمدن اوقفان
و اجتناب قلیبد غده لشکر بنان سپان و اقله حامد غلت ترجمان
پرله رفع برقع عزوب مدعا و کشف لثام حوزیره مودت
و ولا ایدر که سنای جمال و داد و لبیلای مودج سینه
اولان منیفه انبغه رشیکه و محبت زلفیه عیفه که کسب و او انده
ماشله کلک طاعت سیکلری حد و حد و دنی عقود سطور فی
پسندیده منط و خط و خال حروف نشط پرله توشیح و زینین

و طره مشکفام الفانی عطر فصاحت ایله غنیمت اید و صعب
مجله نیه مرسل انجمنه دی لر حسن و جوه البه اوله شوب
ورای غنای خفادن خم ابرو کوسردی و سواد دای
و پانض عوانی خدایر مشکسا و صباحت صبح جباه عوانی مهر
اسادن خیر و یردی ستمام نفاج مسکته العواج از بار
کلاتدن مشام جان و جان معطر و کمال الجواهر و فذدن
که بینه توتیای فلم ایدی دیده مرمود منور و مصقل
لغات غمز کسندن رنگ غم و صداء الم آمینه
ضمیر دن مجبلی و زیور عبارات بدایع سماندن عارض
محبت ذاتی خلل بی خلل صدق و صفا پرله متحلی نفاظر
بنان معانی سندن اصداق قلوب لبریز لای
جور و تبیب بقیای مضامین دلکش نیدن حدائق
ضمایر ستم از بار سرور او لوب علی رسیده جلیله
شرح که غزلو میرزا محمد معین معا و نیتی و مقاصد نک

بجای نبره

اجا بیتی باسند و ترقیم طماس اظهار و سحر قرطاس تمیز
قالبه احتساب و اختیار و زمره اصداق رقیع مقدار
امورنده حمد و معین اولد و غمزه شئی دن اعلا ستم
بولیه مقام ده که اول جناب نکارش سفارشته
توجه آتمشکر دخی صفی نکار لوطه انظار اولور که جناب
محبت ایاب حامل منقیه و بانی رسوم انقیه عزیز
کرامی محمد آقا محبت جانیه لایق و موذت طرفه
موافق شرط رسالت ادا و مراتب و دود لایق
وجود ایله انبا ایدوب مدت توقیفده کسند دیرجه
و کالبد کلمه مراد قایم مقام روح روان ایدی چمن
اول عمر عزیز دن مفارقت دشوار و سرعت ایله
عود تلمری بس ناکو ارایدی تاخیر کنتری رجا اولدو
عالیجناب جلالت آب پاشای عالی لواحق تلمری
جانیندن ایام ذهاب و اعاده سین قرخ کون معین

او لمغین تقریر و افادہ ایدوب اوشبو و جیدن و غلبه
اوزره رحمت و انرافه مامورا ولد و غننه بناء عازم
خدنک فیض قرین و دوستلری عین و حرمانه هم نشین
ایندی خصم اولان کیمینه عالم مسزده هم حنات احلا فکزه
دخی ارسال حضرت کردن اولمور

جناب استوده ادا اب ارسته سلاح و صلاح و جیه
نظیره ارزنده کور اولان مکتوب مرغوب ادک
اسلوب و منقہ مودت مصحوب محبت محبوب که
اشبو و فقه مرقوم خامه فصاحت منوب اتمشید
اولا شوب مصقل عباراتی مرات جنان دن رفخ تنک
کروب و ارسته خط و خال حروف و فقط ابکین غوانه
سلوری تجلیه لبر و تفریح قلوب ایدوب میرزا احمد
معین سفارشی خصوصینه مندرج اولن شروع و مندرج اولن
مضامین وجه مشروح اوزره مفهوم اولدی حیات و جیا

الذی

امورنده باقی وقت معین و مقصود لری حصوله درین
ایند و کمر مظار درینما پر حالده کیم اول جناب کتارش
سفارشلر نه بعون اله العزیز نائل مرام و ادراک مطالبه
دوستکام اولاجقی بنی شتابه درمننه الکتاب بعون الملک
الوثاب درشب کتبت بیت چهارم شهر محبت

منم انورسته دردت آخر عبادت و توبه نامه نبریم

خلق الله عبد الحمید ابن محمد ابن محمد الهی

درغایت تجرید انم که نه مراد و دنیا می شد

شائست و نه عجز و ارقا و لیکه اولم در

نیش برست و مرا فقا از او بیکس

پس از محمدان مطلقان مانده

بعد انجو که درین عابری

ننو و نامنا بند

توق و کسرت غایب

بهرگاه

نظر کیمیا اثر بر این اوراق کند لکن تقاضای غیر از نبریز که خیر بر آورده
از درگاه حضرت است طلب مغفرت بر ایم نمایند عذر مندرج اولم

در وقت انساب نزدک مصابرت معذور و واحدی را
مقدورند لیکن چون امری است ناکر بر عادت معالجت ناپزیر
و چون و فلق را اثری نیست و ضمناً شکایت خالق را مضمون
نقص ثواب مترتب است لازم آنکه تحمل و بصوری را اتمین
و خود را بمنه و الهه سبب الصابرین ازین مرحله متجاوز و مرتبه
من عبادی انگور فایز نامبدوده و عیان شکر تم لازید کم فصل شکر
غنت شکر کم مد نورد و وجود و از خار حدایق جناب را
اصلاحی غافلند از حد صبا بعد فاش و نمودار و مضمون ما
امید را از هر حوادث و بار خارقرة الابصار مشون در خصوص
بسیل ادراک حضور و غنیمت زیارت مشاهد منوره که بدو
مطلوب و دستوری از نظرف منظور بوده پارس پار موقوع و سجا
و خدا شایسته است و کفی به شمس که شوق لغای ان رحمت در تبه
مکوز غمیر حجت شویست که اگر میور و مقدور بودی غمت
از صبا و شمال و ام و مرحله نوردی را اقدام و ملاحظه
در وقت انساب نزدک مصابرت معذور و واحدی را

علاقات آن رحمت خرم و شاد کام نمودی البته در کمال
بدون احوال و عطلت مرحله چای بر صوب سعادت ادب
و چند روزی را که وقت و فا و فرصت انقضای نماید انصبت
با مرت زنگ زد ای انبیه حال و کرد افشان چهره احوال
هر گاه زیارت روضه رضویه علیه الاف التبه مامول باشد
ان از رحمت را بهر ای امیر الامراء فلان سردار خراسان
روانند ان سامان نموده که بعون الهی در حمد امان بود با کمال
ارام و اطمینان ره نورد طریق مقصود و چنانچه نایم عمه علیه ویر
اما کن مشرفه کمون خاطر ان رحمت باشد با رفاه شرفیق پسر لایق کرد شیشه
لا بد که کرک قلیقن القلوب الفرح و حکمت المراتب
فان کان سنا فاعمل ما ناسبه و ان کان قحاً فلا تنجم من القبحین و انظر
روی خود را در آینه پس اگر نیکو نماید کارها مناسب ان باید و
چنانچه نیکو بنظر نیاید بسج کردن میان هر قبح نشاید سجان الهی
من که عمر عزز قسطی نظر از همه چیز صرف دوستی و مودت خدام
سید بنیاد

و در بار معالجت از سر و کلاه
کعبه آمال چنان بن خودی کمال
و متمایز است از خجالت
و تواریک خدایت
مسئمت نماید که در پیش
از تلاب اشرف الادرین
و جوار رحمت کعبه لاجله
تفرس غلبه بود و کمال
خسویه در سحاب و جاف
خوانند نمود و در
امیدوار است و در
عزت تقیبت
مستحق و سبب
فرستاد و سبب
سینه حجاب
و در حاجت

بدانچه شوه مصافات و موالات عمل نموده
مخلص صميم خود را قرين منت و رهن امان خواهند نمود
باقی همیشه گوکب سعادت و اقبال از اوق مقاصد و
و در شان مخلص خلاص گشيش و ارادت مند محبت
اندیش که بی غامه اش بر لال عرض عجب دیت تر زبان و
جو پارامه اش از ناء معین کشف عقیدت عذب
السهانت موهف عرض و اهین مواهف اخلاص و
معرض شود تا کین معاکف احصا ص میرساند که چون بر دت
بمت اراد متندان را سخ دم متحمم و بعد نهمت عقیدت
ورزان ثابت قدم لازم است که همیشه در حالت غیب
و حضور همواره در موطن نزدیک و دور واسطه جوی عرض
نیاز و وبالیکه تحریک کلب سخن پرداز بوده بواسطه
تکرار عریفه نگاری و بر ابله اظهار خلوص و اخلاص شعاری
و ارادت غیبی و نبات مصادقت و محالست باقی
قران

کا الشمس وسط النهار جلوه غای اقی اعلان و اظهار کابله
فی زاید الا نور حیره ارای مرایای انظار و البصار غایه
شاید که اهتر از نشایم مشکین شایم نکر در زلمات حرکت
سلاسل توجه و التفات خدام و الامقام آن سرکار رعایا
تواند کشت و بهوب رواج نیرین فواج تدبیر ملکات
مفتح ابواب عنایت و ملاطفات نواب جلالت ماب
ان در بار تواند بود و بعد و راقم ملاطفت ارقام
و امضای مناشیر عنایت اشظام که اعظم منانا و مرام و رسم
انگیزی و امال طیبت خالصت ار تمام است بهره مندی
چهر تواند نمود لهنه در این او ان مهمیت نشان که لایق مینماید
خبر اسحاق و المتمرز اخوی ام حاجی میرزا زکی مقدم سرکار فیض مد
احرام جویم حرم حضور سبه و استدر اک شرف ملازمت
بر مطیبه عنایت نشسته قطن دریافت سعادت خدمت
میگرد و جو نما مراتب هو انوا هر اراد مندی مخلص

بر حسب عشو و معرض عرض و اعلان مباد و در از لوازم
رویه حاصلت و اسنت که این معنی را بهترین جمله
نگارش ذریجات و خوشترین رابطه اظنار مندرجات
شمرده از مکارم ذات ملکوتی ملکات و محاسن اوصاف
مستزیم احسانات مثلث نماید که مقتضای الطاف
عمیم و استلزام اشفاق جسم همواره دیده امید و رجای
ارباب صدق و صفای را بکمال اسجواهر ارقام منشیان
عطار دستان ضیاء پذیر و کشت زار منشی اصحاب خلوص
و ولار از لال کلک و پیران عطار دستان قرین طراوت
و شغیر غناید باقی آیام کام باد
عطار ز لونه دلکشی ارادت و اخلاص و صحیفه پرداز صفحه
فرج سخای مودت و اختصاص که شیوه ارادتمندان
دار السلام الفت و نیمه هو احوالمان دار اخلاصه محبت است
میگرد که در صینی میمون و کماهی بسنجای سلامت موهبت که در ط

فصل اول

انلاص مظاهر را بر اسبق اسفار جاری اوقات سعادت
بنات کاری و اندیشه مخالفت پشته را غیر از اسفا
حقایق حالات جلالت آیات بنداری نمی بود همواره
بمقتضای کشاکش ضمیر از متردین نزدیک و دور بل ار ز نور
صبا و بود بر شخص احوال سعادت اشغال می نمود کما نصاب
مشکین خط و خط مستطاب زرین کتاب که رقم زده خامه
منشیان عطار در رقم و نگاشته کلک و پیران بلاغت نظم
مبصوب لیان دوستی نشان حاجی میرزا زکی معتمد خود اهدای حضرت
مخالصت فرموده بودند غرور و دوشرف نزول سجیده
روشنی سخن چشم منشی مخلصان گردیده از حسب فرج
سخای وصول صحت موصولش رواج می کند فواج توجه
الشفات بروجبات احوال ارادتمندان مخالفت
سکال و زید و از مرده اعتدال مزاج ملاطفت امثال شورت
خورسندی خاطر عنایت اندراج که از فیض توجه ملاحظ

متنبط و مستفاد بود سرور غیر محصور روی نمود در زبان
انخلاص ترجمان را بشکر که آری حضرت باری کثوره در جا
و اثنی است که همواره بر لب دلخواه مخلصان کمال اعتماد
طبیعی مقرون و من سبب الاحوال از منازات طبیعت
مأمون باشند بعضی برای ای مشفقانه که بدنبال موجب از فطر توجیه
الشفقت نامزد مخلص فرموده محبوب ایشان حاجی میرزا زکریا
غیر ارسال یافته موجب تفصیل موقوفه عنایت مالوفه با اوصاف
مشار الیه و موجب ائمان کامل گردید کمال خجالت حضرت
خانه حسن آباد و نعمت روز افزون همواره در از وی
در نیوقت که ایشان مشار الیه دیگر باره محرم حرم حضور بود
از مقتضیات رویه اراد متندی بود که از نگارش
این صحیفه استخوان خورا مذکور خاطر مفضل ملاحظه نمودند شکر غایب که
عنایت مبذول داشته همواره سبقتی نگاری صورت خواهد
و ارجاع هر گونه تمام از دست اندان را فرسند و خوشحال نماندند

که فرمان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم در زند
بعادت و فیروزی قرین و او انی بشاد کما فی الخمسین
بر نیارت بکلمه افزان هشاجریان قدر تو امان مبارک مطلع
پسنا التاج که با فخر این فدوی جا کرده دولت ابد ارتسام
از محسوس نظر فرجام عزت امدار و شرف اعلام پذیرفته بود بفر
مبای و بخواه اطف پناحت شانشای قرین و عطف مفاخر
لا ینهای گردیده و از مضامین فتوحات ائین آن
که مشتعل بر تکبیل و ترکیب اشراق و مفسدین بناله بر کشته روزگار
آن سرزمین بود اما از تمنیات این چاپگر عبودیت شعار
سجود معمول در اسم تهنی و تبریک نسبت با اولیای مقصود
اللوای دولت سلطانی معمول و بمسامع عموم سگان و قطن
اطلاع و قاطبه رعیت و رعاع ارباع این ولایت میوه
التعاب تذکار و ذکر از خطابی منا بر شرف که بجد اله و المینه
مپا من شهاب نیر دلال بادشاه بجا و عدالت پند و پیروی جد

بسم الله الرحمن الرحيم
 در خط به لایق خرد و نطق و کلام
 از زبان او دیده بود و از زبان او شنیده بود
 جای سخن لایق که می گوی بسوز از زبان او
 بال کفایت که سبب به و بهر لایق
 فرق به با هم از فرق آن که در ششم
 احوال محبت با کمال علمت که با هم
 که گاه گاه از زبان او شنیده بود
 سر از زبان او شنیده بود

موالات دانسته که شرح منو احوال کثیر الاشمال خوشی با نظر عا و آورده
 هر چند قلم از طرح اسیم مفارقت موی و ضمیر از نقش خط و مباحث هر دو
 لکن در بیست کتاب حال از زبان او شنیده بود حضرت صاحب نه سوال فرمود
 و مدت آن کتاب است و از جهت تمام عطف است آن است و مصحف به آورده که مکرر
 در بار آستانه بنویسد و درجه ملائمت آن بحمد و دعای ملاحظت آن من تر است
 باشند و پوسته صفت مخلص از غاشبه ساز از اعلان حقایق
 خالص و طایفه اند از عمل سلام موعودت و محبت زمین می آید به آن که
 هر آنکه باعث زینت مولات خلد و سرور با بر لام صلوات علیهم
 نبی آنها و کامرانی موی با نهر و اله الاکمل
 طریق صبر و آئین و قیام با نهد و کرم از زبان او شنیده بود
 نه آخرت در این بود که سوخته به بخارش نامحتمل با آورده و کلام
 سلامت حالات ملک تم شکر دار است چه شکر که در این عرض
 مدت بجز ابواب مروت مدد و اسباب مفود و بکلام
 بر باد است نوشتند نام چر انوخت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مردمان ملاحظه نامه سر لوح کتاب آفرینش از طلا لاجورد و وجود سبحان
 دانش و دین نوش و مذمت است تموار رساله ذات نیکو صفات
 مذموم عابد جدول مریض آمل و آمانی بز و مرتب با دست نای
 سر سوزنای مصادقت و و داد کل جوی رنگ با مطلق و رنگ مینا
 که چون نمک مد که نشسته که صفت ملاحظت ذخایر اول شخصاری
 حقایق حالات سلک دلالات ساده و نایب و رساله ضمیر مخالفت کج از زبان او
 شوق لحداک فیض ملاقات صحبت علامت راسته و عا در این اوقات
 که رافع قسم کج بر عزم نامشروع است انکام را بر صفحه خالگی شنید از لوازم

موالات دانسته که شرح آن احوال کثیر الاحتمال خود را نظر عاود آورده
هر چند که از طریح اسلیم مغارت موقوفه از نفس خطا مهربان است و در دست
کفایت نیست که حال از رنگ آن بر خضرت حضرت صالح سردال قهر را
و سعادت آن ملک نیست توقع از محبت آن خود عطف است انما است صحیفه
با داور بر کسب را در مایه سمانه نوره عرش دره ملک است آن بجز اول دعای
عاطف است آن مر از آسته باشد و سوسه صوفی خاصیت تخلص از حاشیه
سازد این احاطه و حالات و طلال اندازد اسلام موجودات و سعادت زمین
سداد و باشد که هر آینه ما حشوفت آن موالا تظلم بود در سوره تا
آیات سعادت و ناله تا جسد الفیضیل اما لا و کما مر الا مشیخ ما و ما انبر و آله الا

طریق تفسیر و آنرا فایده ما را نمیداند و کرمه از ما را آنچه ما را نمیداند
تا آخر قلم را این که نوشته تنگارش کرامی ما می نماید و او را و که از شکر
حالات سعادت را نمیشاید در ما شکر که در این سوره مذکور است بجای ابواب
مراحت است و در آیه سعادت بر ما دل خوشتر از این سوره است

بدر آن کس که از

که خوانده خوردش بند و بروردند
غریق به عنایت محبت تشریح و در محبت سبب حق تعالی است
محقق منعمون شامی غوم سوم و در زعام و مهموم سوم محور موقور الا
بعد از طی طریق کسب فراموش بر صوفی تقصیر حاصل آنجا کاشته بنفای
نه پامی نه مقصود است که که رفت فلان موثر تو از ایام ما را نهاد سرب آنکه
بر خلاف منافات اقتضای شیوه صفا فرجه موانع کما فی از انتر اسم
مراد و مفارقت و ایام از اسباب تکرار کسب کشته کان بحر محیط صفا
بر دانه تحریر و ترسیم نامحاط با بیان زورق مشای فیض موانع است
تا شکر نیاید مسقط سازد و از ارجح خداوند محبت باز دایره و برورد
خاطر و سمان بر دایره

نیم دعا که در مانع خناسی دلاری و وسیع و هله و اسطر و اند کرد
و شکر نیاید که تعظیم شام سلامی خوش لغای محبت و تکریم و انوار
بدیه محض کما مقتضای القاصه و کمال است حق تعالی
انما عوار و تمار و کمال آفته و انما کمال را کسب المحققین الله تعالی

زنده الاوامر والاخر صا المناق والمناخ وهدد بهر سید بهر
 افضل افضل الامم ساحت کیشانه نعل کاری مستحقان بر آشته
 شود و خبر سز که حدیقه کلیمای الوان القبت و ز فوج خا طرا که در
 راسین بان خلت میسد اند و هر چه خضر میستی و مصلح از تو انتر
 تر شیخ خا میه شکیب نام خضارتست و تشریح شرح اخصار القبت و کمال
 را از القاطر قلم خسته رقم را با دای مضلک فرین و لوتن ایشین زنده
 خا طرا مجتهدان است و هر کوزه میر القبت خا شین که عند لیب خورشید
 قلم است بر قدر در کستان مبله نقار تر تو ارد و لاطر کلمه حوت
 سگ را در شکرستان صحیفه که گذار نکته بر دوازده سازد در این
 جهت آن که موجبات رسیده طراز بر میر و بر اوج سته ای
 افضای این عنبر در زبان قلم خسته قسم را با دای مضلک است
 در اردو مقالید خا خسته بر نامه الوان کلمه را با ز سفت در طی
 ان زبان گذار صفت کلمه آنها مسکین دد که در این وقت تقری
 و در بعضی قبسی القاب قدر سز شایضت کلمات

اکتساب حقایق و شرایع انصاف افکار و انقیاد سلاله الاطام و الاطام
 سرز او انقیاد هم در این سامان ضروری و در کار است نه شکر علی حده
 ثبات مشارالیه شده از آنکه مشارالیه از جمله ملازمانی است
 هر طریقی که است او را راضی و برود روان سازند و همواره اجراء ملامت
 رسیده طراز هر چه منظور و این بنامند در کاه آله را با رسالت
 خلت نکند در انبار انجا مفاقت فرین سز و غیره مخصوص بر مانده است

بر خرم که شش کما شیک لامر را بر شوق اساس نم و مکنون ضمیر است
 که تشریح خدمت و ظهور ارادت نیت که ام رو به شرح هم
 زمانی که بهو اتم التزام خدمت ذی رفعت مکن مطلق یاری و شجاعت
 مکر و مضمون و سزاوار نام در ان همه سعادت سرکار آورد و در کمال
 افضای ز روی داری در زمانه استمندان استمندان استمندان
 بد استمندان استمندان استمندان استمندان استمندان استمندان
 پوشانیم ملکه از او بر و کلمه کوشان این شکر می کشند که بمقتضای آن

خدماتی کارامو نهند و من از این منصب خطی را نصب کرده از
 خدمت گذار من بنده شغیر بودند علی القدر چون در این ساعت
 مخلص لرادتش چون من ملکه سبزه من جمله آن سرکار و مرا خرد کام
 خدمات سرکارها شماره من محبت که صدر کار و مظهر جبر توانم گفت
 مستعد لکنه یک از خدمتکاران خوشنم نگاشته خدمات و فرمایشات
 لایق را اشارت من طرز و مات مجاہدش در فصد و انجام کار است
 زبانه چه جابر اطاعت و اطاعت است که خواجہ خود و سر بنده پروردگار اندام

جلالت فدک و رزق مالک خوشان روزگار خوش که با ما محظوظ
 جدا از آن بایر خوش دیگرند مردم روزگار خوش نه دماغ برای دارم که
 دستگاه بر احوال پیش کشیده تبار و بودانشا طلعی در خور لای
 قبول سرکار کارگاه خوش قاشی برارم و نه کاغذ و مرکب و نجار و صبا
 زبانه و سر نامه بخط و حال محاسن تحریر بر وجهی که دیده و تبار
 از خطا من آن استخفاف نماید بر مضامین الفکر فکایت بسیار است

اندر

کار است و عذر عذر است است این شتر است است ما زما
 هزار باره موی لگ بر اندازم بقا مقرر تو دار قصیر آمد خاز از افرافا شتر
 و صاحبان ششمانه نعت میدهم که مجاور کاشانم و در حضور شتر
 فصل و شرف است عین طریقت شایه مرد و پریشان بر وجه است این
 و مالک و ذات شرف همکارانند با دست و پس از چنان خدمت ملک
 قابل نکارش معالمتی در خانه نشسته ام و سد و در ارت دیده اند
 سکنه و استنائت خوبت خانه مندر خروفت لایق است در مشا که بوی
 دارد دیده بارش توقع لکه گاه گاه چشم امید یقین است الاخران
 مہارت از لکنه که ابرم داد کمال عنبر بود سر رسد و کام این تیره
 روزان مرد و مالز شارتی قیامت مہر ابرق سیرین روشنا فرسند
 تارک شد و ضامه را در نظر طریق املار سنگ آید از لایق قاهر
 پوزیب ان مراد او بر دست امید رحمت و محبت تار و سیاه لگاری
 تر افکند بکام و لایق شتر بکام لگاری

بن بلیغ و شایسته از جبر است و صفت از دست خیر و در روز شکر لگاری

عیال است که اسبوحه اش شستیاق جدایی و ساشیج
 ناشی از ابرامه و اوله از نیت هر شرفند که ملازمت کس استان قلبی ارباب
 مشتاقان و محبت است شرف شود اما چه توان کرد که غلت محبت نیت
 الفت تقاضای هر ری و ساق میکند ما کیم نسون عقده بدیاری نلق و در این
 غلبه با نسی ساق هر چند که عاشق است کرم زینت آری که کند عشق تقاضای
 فلق و هر چند که صفت نیازا کسار درین شاکه شتر است از جانب اعلان
 عدم الشاکه و پوفانی که موجب رسوائی ابر شستیاق شتر شود و از سبوحه
 هر چند و وفا شتر است و هر چه ترا میاید جفا شتر است آری سو و قدر این بارستان
 زبانی و کله داران تان ناشی از ایشو و نیت هر چه سیر را کند شوق و محبت خوش
 سازد بعد از ان طریقی الشاقی آغاز کند و ان پی چهره که دیوانه نیت
 چه سبب که باز از نظر انداخته اند هر چند طریقی و لبران نین است اما گاه پیکر
 شسته دلان و در دست انداز سندان نیز در کشتن جفا از لطفی نیت
 گویم نیت زد تو هر چند که کرده و بر طبع لطیف تو کمال خط فراموش خواهی که خدا در
 جهان را تو به شد و زینهار تو در پاس هر خسته دلان شرف و کای اید

الشاکه از کف زلال

الشاکه سخت از زلال امصال که سر ماحات نشسته کان بل جبر او نیت
 و کاه از سخت و کاه کون با مال که شش بوقلمون نشان است کعبه نوبت کشته عکاس
 بخاطر نزل میکند من جان تر که با در و کله نترش و کلمه خنجر کرم کما با جماع
 و کاه شکر محزون باین کلمه میشود لرزه میسازد که جانان بی نیت و کلام شسته
 رسید نیت اعیان شوازه شوش احوال در از روی صصال سپید بوقلمون
 در وصل بود چه چرخ بران لیکن و در جزو همیشه امید صصال و این معنی برین صفت
 که آفتاب حر بسیار است لیکن سبب الزوال است و از او فانی و بقای نیت برین
 بدیافض خاطر شاکه دلان و در و کاه و شسته حالان با سبب خاکشان کرده شود
 که این عارض عارضی حسن ضعیفی جاوید مبدل کرده و کبره گویم و در نیت کمان
 از شرح شده و حکایت در در بیان شکایت مجور آغاز کرده اما امید و از این کلام
 بار چنانست طبعی قسم ناز جان که از که مرقوم نطق صدق و نیت نیت تاثیر
 نام کرده در مقام سوال افند که بجهت این کینه در نیت بر نیت خاطر غبار نیت
 کرده محمود لطف کرده ام که پند از صصال محروم نشود که نیت نیت معلوم نیت نیت
 دید مبرور بود فراموش از این جانب نیت و لذت نیت نیت نیت نیت نیت

کلمه نیت نیت

این که در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است و در روز قیامت

فرمودند که خیر از آنکه در روز قیامت از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است و در روز قیامت
جایگاه مکرم و مقام عزیزه خوانند آن درگاه بر پسته و حمت و ولایت و زینت
از یک جهت و در وقت ضیق و سختی آن درگاه از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
طریق و عاقلان و غیره طریقت کثیره است از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
قدر قدرت و کرامت است از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
بگفته اند که در آنست از حضرت آن ضیق و آنگاه که در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
در آنست بلا شبهه از طریقت قریب الشرف امیر سلوک و روز قیامت در آنست
آن ضیق و آنگاه که در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
در حضرت آن ضیق و آنگاه که در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
مصلحت آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
از حضرت از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
از آنکه در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
خواهر که از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
ش اینست که در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است

این ادیان حکمت است یعنی در دنیا و در روز قیامت از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
هات علیّه بود که در آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
منتهی در روز قیامت از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
ش اینست که در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
مصلحت آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
تا آنکه در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
بنام آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
ش اینست که در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
و حضرت است از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
از آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
مکافات به راه به که در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
و تها در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است
پسین و حال در آنست از آنکه در آنست از آنکه در دنیا بگویم از صاحب سلوک و صفات است

